وجعلناها رجوما للشياطين

الحمد لله والمنه که در بیان ... القرآن این ... کتاب ... عبد الوهاب ...

البروق المحرقه ۶۵ لرجم الشیاطین الزنادقه

بر حاشیه

احقاق الحق وابطال الباطل

از تصنیف ... حضرت زبدة ... عمدة المحدثین ... المسلمین ... السالکین ... سیف الله ...

باهتمام محمد اسحاق و حافظ علی محمد طبع گردید

وجعلناها رجوما للشیاطین واعتدنا لهم عذاب السعیر

الحمد للہ والمنہ کہ درین زمان میمنت اقتران این ہر دو کتاب فیض انتساب
در رد مذہب وہابیہ کلاب پیروان ابن عبد الوہاب مردود اولو الالباب

(آنچہ در متن)

البوارق المحمدیہ لرجم الشیاطین النجدیہ

۱۲۶۵ھ

ملقب بہ

۱۲۶۵ھ

سوط الرحمن علی قرن الشیطان

و برحاشیہ

احقاق الحق وابطال الباطل

حلال مشکلات المعقول والمنقول

حسب الارشاد فیض بنیاد فاضل جلیل عالم نبیل جناب مولوی محمد الرضا صاحب دام فیضہ
باہتمام تام وسعی مالاکلام الراجی الی رحمۃ اللہ الخلاق حافظ ولی محمد و محمد اسحاق صانہما اللہ عن شرور الآفات

در مطبع سول ملیٹری از فتح بجلیہ طبع محلی گردید

البوارق المحمدیه لرجم الشیاطین النجدیه



بسم الله الرحمن الرحیم

وبه نستعین وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله واصحبه اجمعا
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی شفیع المذنبین
بالیقین محمد واله اجمعین اما بعد این رساله ایست در شرح حال نجدیه
بیان اصول وفروع مذهب ایشان مشتمل بر مقدمه ودو باب مقدمه در بیان
حدوث وشیوع مذهب نجدیه باب اول در عقاید نجدیه باب دوم در حکایات
نجدیه مقدمه در صحیح بخاری از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما مرویست که فرمود
رسول الله صلی الله علیه وسلم در حق نجد هناك الزلازل والفتن وبها یطلع
قرن الشیطان یعنی در نجد زلزلها وفتنه ها شدنی است واز نجد خواهد بر آمد امت
شیطان ظهور این اعجاز بدین انداز گردیده که سال سیوم از صد سیزدهم بعد
سلطان عبد الحمید خان وتغلب برادر زاده اش سلطان سلیم ثالث بر سلطنت
برهم شدن قوانین وضوابط مرسومه آن دولت وفساد رای او در تمشیت امور
وخلل وا ورزش بیجا با اولاد سلطان مرحوم وعدم مراعات واجبات با عساکر
رعایا علی العموم وامتداد سلطنتش به نوزده سال وخلع وقتل او از دست

مصطفی رابع خلف سلطان عبد الحمید خان در سنه ۱۲۲۲ و تسلط سلطان مصطفی
چند ماه و خلع و قتل او از دست مصطفی بیرقدار در سلطنت آل عثمان
تزلزلی بیکران و تخللی بی پایان نمایان گردیده تمام صوبه داران که بترکی زبان پاشا گویند
و ملوک و ائمه توابع سلطان لوای بغی و طغیان برافراشته قدم از دائره اطاعت و
و انقیاد بیرون گذاشته هر یکی در فکر استقلال خود و استیصال دیگری افتاده
از بند نسبت بلاد و دوست همه غافل و از نظم و نسق ملک و ضبط حدود همه عاطل
و در هر ناحیه فتنه عجیب و شورشی غریب برپا گردیده ممالک متعلقه حرمین محترمین صانهما
الله من کل عین و شین که حکومتش از دیرباز بشرفای حجاز متعلق بود چندان
حاصلی نداشت بجز موسم حج از پیشگاه سلطان دین پناه لشکری جرار با نقود و
بسیار و اجناس بیشمار می آمد و بحضرات سادات و اهل خدمات و تمام عمله و خدمه
عتبات عالیات که تخمیناً عددشان بده دوازده هزار کس رسد وجهی معین معتاد
علی حسب المراتب میرسانید و برای عامه سکنه حرمین و شیوخ و اعراب باشندگان
ما بین هم آنچه مقرر بود میرسید و بهدایا و نذور غیر معینه خاص از ان سلطان و دیگر
اعیان علاوه بر آن و لشکر سلطان درین اوان تابع حکم شریف زمان اگر مصلحتی
و حاجتی حکمی درباره تادیب و تنبیه کدام طایفه باغیه امضا فرماید لشکر را سر بخط
آن نهادن از واجبات بدین اسباب اسباب جمعیت مملکت حجاز فراهم و رعایا و برایا
اعلی و ادنی همه خوش و خرم چونکه در سلطنت روم اضمحلال رو نمود و به همه این وجوه
اختلال رو نمود بیکدفعه در ملک حرمین محترمین سلسله جمعیت و انتظام برهم و شوکت
و سطوت شریف درهم گردیده مردم واقعه طلب خواهان جاه و وقت را خاطرخواه یافته
از هر سو سر برآورده در فکر ملک گیری افتاده نار فتن عظیمه و حوادث فخیمه بعرصه بروز
آمدند بدترین فتن و سخت ترین محن فتنه اهل نجد است که ملکیست در میان حجاز و عراق

۳

واقع و شیطان رجیم در دار الندوه به شکل شیخ نجدی متشکل گردیده معاون و
شریک مشرکین در عداوت و فکر قتل حضرت ختم المرسلین صلعم گشته از آن روز
شیطان را شیخ نجدی میگویند قبایح این سانحه و فضایح این حادثه چه شرح
دهد سکان حرمین محترمین و توابع بلدین طیبین مظالم یزید و حجاج پلید آنچه بگوش شنیده
بودند از دست نجدیه بچشم خود معاینه نمودند تفصیل این اجمال آنکه عبد الوهاب نام یکی
از اعیان آن دار اللیام در قبایل نجد ممتاز و در حدت فکر و قوت بیان فی ابناء اکفاء و
اجدادش در علم ظاهر و باطن حنبلی با نام و مقتدای خاص و عام سلسله طریقت
شان بحضرت شاذلی قدس سره منتهی و تمام آن حدود را محتوی شیخ عبد الوهاب بواد
انقلاب و هرج و مرج در مملکت و تخلل سلطنت در فکر تحصیل ریاست امارت افتاد و چونکه این
امر موقوف بعساکر و خزاین است و از آن چیزی بدست نداشت درین باب با اولاد و
احفاد که هر یکی در علم و زیرکی گوی سبقت بر شیخ برده بود و دیگر خواص خویش با
کنکاش نموده رای خباثت انتمای همه ها بر آن قرار یافت که برای اجتماع مردمان و
حصول ریاست برای غیر وارثان فکری غیر از تدبیر حیله دینداری در عالم تدبیر
جاری نیست باین طریق اجتماع خلق نموده حرمین محترمین که پر است از خزاین بی شمار
و خالی از لشکر جرار و واقع در قرب و جوار بتصرف باید آورد بعد تسلط بر تمامی بلاد اسلام
که بسبب منازعت باهم کار همه بر هم است بسهولت دست خواهد داد فاتحه شد برین
امر خوانده شیخ عبد الوهاب مع اولاد و احفادش سرگرم وعظ و احیای طریقه مرید گرفتن
آبای بود گردیده عامه خلایق آن ملک را در دام اطاعت و انقیاد آورده در سنه ۱۲۱۸
هجری روز جمعه مجمع عام نموده داعیان و اهالی اطراف را آنجا ساخته بطور وعظ ارشاد
نمود که در شرع از بادشاه چاره نیست اقامت جمعه و جماعات و اعیاد و صلوات و
نصب قضات و دادرسی مظلومان و تنبیه ظالمان و تنفیذ احکام شرعیه و

۴

احکام شعایر دینیه همه موقوف بر بادشاه است و سلطان روم و شام که محض برای
نام است هیچگونه قوتی و حکمی ندارد و گرفتن نامش در خطبه باوصاف سلطنت دروغ محض که
حرام است مطلقا چه جای خطبه که از عبادات است باید که همه حاضرین متفق گردیده
شخصی را رئیس خود سازند و اطاعتش بر ذمه خودها واجب دانند مگر مرا معذور
دارند که رغبتی بدنیا ندارم او از خواص او که درین کید همداستان بودند و آخر الامر همه ها
گفتند که بجز ذات شریف دیگری لایق این کار نیست گفت که عالم مجبور نیست
مخالفت جماعه مسلمین چگونه کنم مگر بیک شرط که در عقاید و اعمال هم همه مطیع من
باشید و از آنچه امر کنم باز نگردید الحاصل از همه بیعت گرفته امیر المؤمنین لقب یافته
همان روز بجای نام سلطان نامش در خطبه داخل گردید و جمعه دیگر در تمام امصار آن
ملک نام او بجای نام سلطان جاری شد آن روز وطن خود را که درعیه نام داشت
مقر امامت قرار داده تا دم زیست از آنجا حرکت نکرده همان روز اولاد و اقارب
خود را در بلاد متعین کرده بلفظ خلفاء راشدین موسوم ساخته قاضیان و محتسبان
و عاملان بجاهای مناسبه متعین نموده باشاعت عدل و احیاء دین پرداخته چون
این مقدمه که مقدمة الجیش ضلالت توان گفت ممهد گردید در مقصود بالذات که نهب
خزائن حرمین محترمین بود شروع نمود باین طور که از ابتدای روز اجلاس امامت
که انتظام ملکی را تفویض بذریات خود ساخته در یکمین فرصت باختراع مذهبیکه از
مذاهب مشهوره اهل سنت و سایر فرق اسلامیه مباینت کلی و مخالفت قطعی که فرق
کفر و اسلام همان باشد پرداخته بعضی مسایل متفرقه متشتته از مذهب معتزله
و خوارج و ملاحده ظاهریه و دیگر اهل هوا برچیده و برخی از مسائل را از طبیعت خبیث خود
خود ایجاد ساخته مسائل ملتقطه را مدلل بدلائل و احادیث مسند آورده بمذهب بیان
پیشینیان و دعاوی مخترعه را با دله تراشیده فکر خود مدلل نموده کتابی چون نامه اعمال

خود سیاه ساخته محمد نام پرستش بنظم مقدمه و بسطی و تفصیلی آن رساله مختصره را نظمی
دیگر داده بکتاب التوحید موسوم نموده بر دو باب منقسم کرد باب اول در رد شرک
باب دوم در رد بدعت بالخصوص بتکفیر و تفسیق تمام امت مرحومه و تدلیس اینکه بعض افعال
محرمه را که بعض جهال مرتکب باشند جلوه نمایش داده با افعال مختلف فیها مکروهه کراهت
تحریمی یا تنزیهی و مستحبه و مسنونه مخلط ساخته و آیات و احادیث که از مقاصدش اصلا مناسبتی
نداشته باشد برای تلبیس ذکر نموده همه را شرک و بدعت نام نهاده و حکم قطعی بکفر
مرتکبان اینهمه افعال که اکثر متعلق بتعظیم و تکریم انبیا و اولیا و آثار متبرکات آنها هستند
داده تا نهب و قتل اهل حرمین محترمین معبر تخجیل و گروه چند نسخ آن کتاب بخلفای راشدین
خویش که یارقین فی الدین توان گفت فرستاده خود بدار السوار قرار نموده یارقین مذکورین
بحرب لسانها باظهار و اعلان ما فیها باتباع و تقلید آن کتاب دعوت نمودند و عامه
ناکسان بهوای نفس و اغوای شیطان بدل و جان قبول ساختند و سر بر خط آن
نهاده مذهب خیر البلاد و ثواب جهاد چون این مدعا کرسی نشین شد سعود نامسعود اخبث
ذریت آن ناعاقبت محمود در سنه ۱۲۲۱ در اواخر ایام سلطنت سلطان سلیم ثالث بنام بهانا
زیارت کعبه با جمعیت کثیر عزم بیت الله نمود اکثر اهل حرمین که با دراک حال او لیکن از اتباع
سنت و رد بدعت و اشاعت عدل و احیای دین از آمدنش خورم و منتظر خیر مقدم
و مشتاق ملاقات باهم مگر کسیکه در قرب زمان اختراع دین جدید بدان بلاد رسید
و از چشم و گوش اینهمه ماجرا دیده و شنیده در مکه معظمه افشای حال آن گروه بد مآل نموده
منهیان خبر بشریف رسانیدند و درخواست نمودند که عسکر ترک از شام و مصر طلب
سازد یا بجمع قبائل عرب پردازد و سرحد حجاز را محکم دارد و آن اشرار را نگذارد که در
حدود مکه معظمه واصل شوند که کار بغایت دشوار و باز بهر گونه تدارک بیکار خواهد شد شریف
در همه مغالطه او لیکن گفت که معاذ الله من زایرین خانه خدا را مانع آیم و برگویندگان

زجر فرمود ایشگونه کلمات مفسدانه بار دگر کسی بر زبان نیارد و درین اثنا مسعود با انبوه نا
معدود و روانه این سو پیشوه باز مردمان ذی‌شان بحضور شریف عرض می نمایند که
از غفلت خدام کرام هتک حرم و نهب مال و سفک دم شد نسبت شریف همان جواب
میدهد که متبع سنت را و بدعت مدعی تقوی چه امکان که بارتکاب هیچ محرمات و کبایر
پردازد با این شریف و اعیان مکه همین مطارحه ماند که آن گروه شقاوت پژوه تا بقرن المنازل
که میقات اهل نجد است رسیدند از انجا کار را گذاشته المغار لطایف رسیده و دفعةً
تمام شهر را محاصره نموده با عیان و ارکان که در باره مقابله و مزاحمه محل گمان بودند حکم
رسید که خلیفه راشد برای ملاقات از راه محبت می طلبد طلب کردگان و دیگران هم
با اطمینان شادان و فرحان روان گردیده در عسکر خلیفه راشد رسیدند رسیدن همان
از سر بر تن کسی نبوده یورش از هر چهار طرف بر طایف همان از انطرف که تنفسی را فرصت
دم راست کردن دست نداد تا بمدافعت و ممانعت و شمشیر کشیدن چه رسد از هر طرف
سفاکی را که اول مشق بود بمراحم بکمال رسانیدند چه زن چه مرد چه صغیر چه کبیر هر که پیش آمد
همه را تیغ بیدریغ آورده بدرجه شهادت رسانیدند گذشت بر سر آن بیچارگان
آنچه عشر آن از دست کفار چنگیزیه بر اهل بغداد نرسیده و زاید از آنچه در واقعه حره بر
اهل مدینه رسید از دست لشکر یزید پلید بالجمله بر تمامی اموال و امتعه شان متصرف گردیده
گماشتگان را در انجا گذاشته بر جناح استعجال رو بمکه معظمه نهادند یک منزل باقی مانده
که بعضی از مصیبت زدگان طایف افتان و خیزان به بیت الله رسیده سرگذشت طایف
بعرض شریف رسانیدند آنوقت کار از دست رفته و نیز از گمان جسته در مکه که فوجی
نبود صرف با رصد غلامان شریف و مهلت رسیدن مدد از جای کجا و کتاب التوحید
هم بکرو زنا قبل ان در مکه معظمه رسیده علمای مکه فتوی بر کفر آن طایفه نوشته
خدام حرم و بازاریان مردم شهر را آماده مقابله نموده غلامان شریف هم با ایشان متفق

گردیده از شریف اذن خواستند شریف که باستماع حادثهٔ طائف سراسیمه و خایف
و بر غفلت و مغالطهٔ خود نادم و خجل و از ممر نبودن فوج سخت هراسان و وجل و هنوز در این شبهه
که شاید اهل طایف بادی قتال و باعث جدال شده باشند و در این ظن مطمئن که در طایف
گذشت آنچه گذشت در حرم سل سیف و سفک دم نخواهد نمود و گفت که من حکم قتال
با نا برین بیت الحرام نمیدهم و در همین حیص و بیص خبر آمد که نجدیان سیف زنان و غارت
کنان داخل حد حرم گردیدند آن وقت شریف را خبث آن خبیثان متیقن گردید چاره
کار غیر از فرار ندیده افتان و خیزان با خیل غلامان جریده راه جده گرفته و قلعه متحصن گردید
آن اشقیا بی آنکه کسی بمقابله و مزاحمه رسد از چهار طرف مکه معظمه بکمال بیباکی
و سفاکی آبروی ایمان خود ریزان داخل شدند سکان بلد زن و مرد خانها را گذاشته
بر کوهها و جبال متفرق گردیده و بعضی پناه به مسجد الحرام بردند آن اشقیا متعاقب کنان
داخل مسجد الحرام گردیده پاس متعلقان باستار کعبه و خفریدگان بقبهٔ زمزم و حطیم و
مقام ابراهیم هم ننموده کردند آنچه کردند از ذکر آن خامه بر خود می لرزد و دل پاره
میشود و هم از وقت قفل خانه کعبه را شکستند و در کعبه را که از ما قبل زمان حضرت
ختم رسالت مجتمع و رسول مقبول و خلفای راشدین و ائمه مسلمین گاهی متعرض
آن نگردیده بودند از منهٔ متاخره آن معامله و ایماء در تر باید مانده آن اشقیا از خانه کعبه
بقهر تمام برآورده گرفتند و اموال تمام خانهای مردم و کارخانجات حرم تصرف خود آورده چیزی نگذاشتند
آن وقت حکم فرستادند که اهل مکه از جبال فرود آمده بخانهٔ خود آباد شوند مگر در دست کسیکه سلاح بینند کار او تمام
کنند فاما از شرفای مکه که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم و سیادت شان صحیح مسلم و مقبول
تمام عالم بود شخصی را امان نیست هر جا که یابند کار شان تمام نمایند که از وجود شان بخل و غدغه است
با انتشار این حکم از اهلبیت نبوی هر کسیکه طاقت فرار داشت بهر سو راه گریز یافته آواره
گردید و هر کس که بدست آن اشقیا افتاد شربت شهادت چشید و بقیة السیف

و از آن کرده باشند تا و طرق
استدلال موافق سواد اعظم
از طرز تحریر اهل اهوا ممتاز
باشد هدایه عن عبد الله بن
مسعود قال کنا اذا صلینا
مع النبی صلی الله علیه وسلم
قلنا السلام علی الله قبل عباده
السلام علی جبریل السلام علی
علی میکائیل السلام

فاذا قلنا فلما انصرف النبی صلی الله
علیه وسلم اقبل علینا بوجهه
قال لا تقولوا السلام علی الله
فان الله هو السلام فاذا جلس
احدکم فی الصلوة فلیقل التحیات
لله والصلوات والطیبات السلام
علیک ایها النبی ورحمة الله
وبرکاته السلام علینا وعلی

۸

عباد الله الصالحین

فان ذلک اصاب کل عبد صالح فی السماء والارض

از سکان بلد امین بخانه های خود که از جملهٔ اثاث البیت جاروب داده بافتند رسیدند
ای کافهٔ اهل ایمان وای امت اجابت حضرت ختم مرسلان بدانید و بگریید و عبرت
گیرید جاییکه جانوران شکاری را شکار کردن و از سایه و آب گریزانیدن و درخت و نبات را بریدن
و کندن و برگ او ریختن حرام باشد و آدمی بر قصد گناه دران بقعه مواخذ شود و از آیات
عظام آنجاست که اگر درنده مثل گرگ و پلنگ در پی جانوری میدود و آن جانور داخل
حد حرم میگردد درنده بازگشته میرود و اصلا داخل حد حرم نمیگردد و جانوران پرنده چون
در پریدن مقابل خانه کعبه میرسند براست و چپ منحرف میشوند و بالای آن خانه نمی گذرند
الی غیر ذلک این گروه شیاطین و این سفاکان بیدین و این بیباکان شقاوت آگین
بدتر از سباع و بهایم دران بقعه شریفه مرتکب کدام کدام اقسام جرایم گردیدند
انا لله وانا الیه راجعون بعد فراغ از مهم مکه معظمه بقصد غارت مدینه منوره با فوجی قلیل
ایلغار نموده و در اثناء راه هر کسی را که یافتند شربت شهادت چشانیده بر مدینه منوره
تاخت آورده همداخنی و مزاحمتی با نچه در مکه معظمه نموده بودند یدهای خود را سیاه ساختند
علاوه قتل و نهب مساجد مقدسه و مقابر متبرکه و آثار صحابه و اهلبیت همه را منهدم ساختند باز نیز
را بر ساختند چه در مکه چه در مدینه چه در راه الغرض کل مساجد آثار نبویه که این ملاحده منهدم
ساختند بنا کرده صحابه و تابعین و از آن وقت عبادتگاه و زیارتگاه کافه مسلمین بوده اند
و در کتب فقه و حدیث زیارت آن امکنه مقدسه و تبرک بنماز دران جاها در باب آداب مذکور
و اتخاذ بعضی ازان که باذن رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بطرق صحیحه ثابت مثل مسجد ابن مالک
که در صحیح مسلم موجود و امثال ذلک بالآخر قصد هدم روضه مقدسه نبویه علی صاحبها الصلاة
والسلام که صنم اکبر نام نهاده بودند نمودند و جماعتی ازان اشقیا با آلات هدم باین نیت خبیثه
بآن مقام رسیده دروازه را کشادند بمجرد کشادن دروازه اژدهای بر آن فراعنه گویا
که عصای موسی بود دم زد همه را از تف گرمش سوخته سیاه گردیده راه دار البوار گرفتند

لاشه‌های ناپاک آن خبیثان را همین که از حرم بیرون بردند آنقدر بوی بد داون آغاز کرده
که آن اشقیا را هم تحمل نبود نوبت غسل و کفن و دفن هم نرسیده به هزار وقت بیرون شهر برده
انداخته گریخته آمدند و آن معامله محض مخالف و موافق پیش آمده چنانچه فقیر هم در سنه ۱۲۵۹ و سنه ۱۲[illegible]
از ثقات حاضرین آن واقعه بگوش خود شنیده الحاصل بعد تکمیل و تتمیم مراتب جور و ستم
معتدی را با فوج اظلم در آنجا گذاشته تمام اثقال و انقال بمکه معظمه معاودت نموده ملحق به
لشکر عظیم گردیده به بلاد ملحقه حجاز و نجد دست تعدی دراز کردن آغاز نمود و بر بعضی بلاد عراق
هم که از فوج خالی بود دست برد نمود و از انجمله کربلای معلی هم آنچه بمدینه منوره نموده بود عمل
آورد و عجب و نخوة او بمرور روز ترقی فا با بر جده قصد کردن نتوانست که مردم قطاع الطریق
مجتمع گردیده بحیله و خدیعه تا این حد رسیده بودند و از قواعد حرب آگهی نداشتند از ضرب
توپ نهایت خائف و هراسان و شمشیرزنی کامل و چیست مشق بندوق هم داشتند اما
با قواعد آن و شریف هم قوت بیرون آمدن نداشت در همین حال زمانی مدت کشید که
غیرت الهی بجوش آمده وقت تدارک آن ناپاکان بی باک در رسید تفصیلش اینکه سلطان
محمود خان غازی مروج اصحاب مقامات عالیه و حالات متعالیه پنجم جمادی الاخره
سنه ۱۲۲۳ بتخت نشین گردیده بتائید ذوالجلال والاکرام پراگندگیهای سلطنت را مجتمع
و صوبه داران باغی را بحکمت عملی مستسع ساخته باریافت حال این کوچک ابدال دجال
امضاء حکم جهاد بر کفره و اهل عناد نموده محمد علی پاشا والی مصر را فرمان داد که تدارک فساد
آن طائفه بنهاد بواقعی و بهد و تنفسی زنده نگذارد و محمد علی پاشا ابراهیم پاشا را که در فنون
حرب یکتای زمان و شجاعت و تدبیر توامان حاکم نمود آن شهسوار یکه تاز میدان کارزار نائی و
هنگ و ربای ملک گیری و کشورکشای سرعت از باد گرفته بجناح استعجال بر کشتی و جهازی
عازم بندر جده گردیده لشکر جرار بر مراکب کبیره متعاقب از اعجب عجائب و اغرب غرائب واقعه
ایست واجب البیان و آن اینکه بعد تسلط آن جلاد برین بلاد و اطمینان ملاعین از ان ناپاک

۱۰

فتوای علمای مکه که یک روز قبل از نزول بلای این سید روزنان مرتب گردیده بود در نهب خانهٔ
شریف بدست شان افتاده بعد تسلط تام و تغلب تمام باقیماندگان را از ارباب خواتیم
بدار و گیر آورده در حرم حاضر ساخته تعرض شروع نمودند چون مهر حضرت عم عبد الرسول
هم بران فتوی ثبت بود و حضرت ممدوح متبوع و مقتدای کل مسند وقت در علم و فضل و زهد
تقوی و کمال ظاهری و باطنی برکاویان و اماثل فاضل همه احاله بر آنحضرت کردند بهالوقت
حاضر آورده شد سعود خارجی بطریق تمسخر گفت السلام علیک یا شیخ المکه حضرت شیخ
فرمود علیک السلام یا شیخ النجد بشنیدن این کلمه برهم شده گفت مرا دشنام دادی فرمود
که همه تعلیم تست مرا نسبت کردی به بلد من ترا نسبت کردم به بلد تو برآیهٔ کریمه اذا حییتم بتحیة فحیوا
باحسن منها او ردوها عمل کردم گفت که تو مهر براین فتوی کرده گفت که برضا و رغبت
خود بی اکره جبری و اکراهی بیان باشد حق نمیده و دانسته مهر کرده ام گفت بچه سبب حکم کفر با
رده فرمود که کتاب التوحید خود بیار تا مفصلا نشان و هم کتاب حاضر بود بدست شیخ داد
حضرت شیخ همین که او را کشاده در اول صفحه مرقوم بود که یاد کردن اموات نبی باشد یا ولی
بند اعتقاد وقت زیارت قبور شرک است حضرت شیخ فرمود که بخوان همین عبارت را و دریاب که این
عجب شرک است که در هر نماز داخل السلام علیک ایها النبی اگر ترا کافر گویند و عقیدهٔ ترا
مسلم دارند پس تفضی تا صحابه از کفر نجات نمی یابد نعوذ بالله من هذه العقیدة الفاسدة و بدلائل
قاطعه و براهین ساطعه بطلان مخترعات قرن شیطان ثابت نموده ملزم و مجوج ساخت بالآخر
باصغای این زاجر خیلی در غضب آمده گفت ای شیخ خرف گردیده اینچنین بی محابا با ما کلام
میکنی حال آنکه حال سطوت و جبروت ما میدانی اینک وقت سزای اعمال تو در رسید حضرت
شیخ در زمان نعره بر زد یا احکم الحاکمین این کلام تمام نشده بود که در مردم گفتگو افتاد که فوج
ابراهیم پاشا از بندر ینبوع در گذشته متوجه بندر جده گردیده بر هر زبان همین خبر جاری و راوی
اصل نامعلوم و در اعلان این خبر کسی را هیچگونه مضایقه و ملاحظه نیست حتی که امیر المارقین

11

الا اهدي لك هدية سمعتها من النبي صلى الله عليه وسلم فقلت بلى فاهدها لي فقال سألنا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلنا يا رسول الله كيف الصلوة عليكم اهل البيت فان الله قد علمنا كيف نسلم عليكم قال قولوا اللهم صل على محمد

هم ماندم از گوش خود شنیده مضطربانه بلشکر رسیده در فکر خود افتاده و ذات حضرت شیخ که حجة الله علی الارض بود از ظلم آن سفاک ناپاک محفوظ ماند جده واقعه معلوم شد که همانوقت لشکر ابراهیم پاشا از ینبوع که بفاصله هشت روزه راه است گذشته بود و هم آن روز کل طایفه خبیثه از مکه معظمه روان گردیده بجده رسیده برکنار دریا خیمه زده و ابراهیم هم همانروز قبل ورود این شر و جوش با مصاحبان خاص از اتراک داخل قلعه گردیده آن کشتی را همانوقت باز پس فرستاده که با میر مراکب لشکر حکم رساند تا نصف شب در بندر یکه از جده بفاصله شش کروه است لنگر ساخته تمام فوج را بر زمین رسانیده مراکب با توپهای خاصه انبار در بندر جده رسانیده قبل از طلوع صبح صادق از توپهای مراکب گوله باری بر لشکر خبیث پیکر نماید و فوج اسم بر زمین رسیده آرام نکند با یلغاری بر قلب لشکر مخالف رسیده توپ برادبار شان بزنند و یمین و یسار حرکت نموده بر میسره رسیده استاده باشند هرگاه که روی فرار بدان سو نهند آنوقت شلک کنند الغرض آخر شب چند ضرب توپ از برج قلعه بزیر آورده با همان مصاحبان ترک بیرون قلعه قدم نهاده همچنانکه توپها را راست کرده مراکب از بندر ضرب و شلک شروع کردند از ین طرف ابراهیم آتشباری نموده خیل و حوش از ین صدمه که گاهی ندیده بودند و مخالف از آب آتش میبارد و تدبیرکی بخیال نمی آید که چه کنند و از طرف جده هم عذاب النار پی در پی میرسد اراده فرار پیش نموده همچنانکه خیمه و بنگاه گذاشته ابراهیم پاشا بخیم شان رسیده بر تمام اموال منهوبه متصرف گردیده آن مکار از پشت خود گرفته که قلب لشکر رخ مخالف را از ضرب طپانچه گوله به پشت بدل کرده و او از ین سو ابراهیم پاشا همان معامله می کند به میمنه که دریای شور بود و غیر از میسره ندیده رو بدان سو کردند فوج میسره همان حسن سوزی شروع نمودند از هر سه جانب حرکت آغاز گردیده و آن فراعنه چون غلبه بنشستن بر لب آب رسیده بعضی با آتش بعضی با آب شور واصل جهنم گردیدند تا طلوع آفتاب مطلع مصاف صاف بود الحمد لله سعود با کسان معدود وراه گریز یافته راهی نجد گردید احمد کلاهی همانوقت فقره

هرب السعود الخارجی که متضمن تاریخ است بعرض پاشا رسانیده بانعام مناسب سرفرازی یافت
پس ازان ابراهیم بنفس نفیس متوجه مکه معظمه گردیده وامیری را بطائف تعیین نمود وعسکری را روانه
مدینه منوره ساخته تا رسیدن اتراک در هیچ مقام نامی ونشانی ازان لیام نبود وهمه ها
مضطربانه بمستقر خود شتافتند واجتماع عظیم نمودند ابراهیم پاشا بعد ادای عمره بنجد
رسیده متنفسی را ازان اشرار در تمام دیار زنده نگذاشت وتمام اسباب وسامان منهوبه را از انجا
بمکه معظمه ومدینه منوره هر چیز را ازجائیکه بود رسانید واز اموال تجار ورعایا هر که مدعی شد و
باثبات رسانید حواله اش نمود وجنس ونقد مملوکه نجدیان که در انجا بدست آمده همه را بسکان
حرمین قسمت کرد گویا تلافی مافات گردید وبرای ترمیم مساجد مقدسه وآثار متبرکه که آن اشقیا
منهدم کرده بودند حکم تعمیر نفاذ یافت که بفضله تعالی الحال درست گردیده اند ودر قرب
همان ایام صحرائیان زیدیه که مذهبی است از شیعه در نواح نبا ودیمن رسیدن کتاب التوحید
بمقتضای کل جدید لذیذ مذهب نجدیه اختیار نموده بسبب ضعف حکومت امام صنعا
بادشاه یمن که از سبب تغلب وعصیان وزرا وامرا کار آن سلطنت از چندی برهم وپریشان
مثل اواخر سلطنت تیموریه در هندوستان بوده است امیر المومنین برداشته بمجا وحدیده
که از کبار بلاد ویمن اند جهاد نموده بقتل ونهب مسلمانان پرداخته قدم فراختر نهادند که از
امام صنعا استغاثه ببارگاه سلطان رسید وازانجا بنام ابراهیم که در آن زمان مقیم حجاز
بود حکم نافذ گردید ابراهیم پاشا بفرستادن جمعی از اتراک تدارک آن گروه ناپاک نموده بمصر
رفت ونجدیه زیدیه بصحراها متفرق گردیدند بعد مدتی سلطان محمود خان غازی بجوار رحمت
الهی پیوست وخلف صدق او عبد المجید خان غازی خلد الله ملکه زیب آرای تخت سلطنت
گردیده تمامی صوبه داران را از حساب اورده حکم بادشاهانه جاری نمود وبعد ماجراها همه یار
همه مطیع وفرمانبردار گردیدند نزد محمد علی پاشا هم غیر از مصر انهم بشرائط معینه وقت
شوکت سلطنت چیزی نگذاشت وحکومت حجاز ویمن ونجد وشام وغیره همه انتزاع

نموده دیگر با شایان درستاد بموجب این حکم فوج محمد علی روانهٔ مصر گردیده وفوج سلطانی
بصنعا و یمن رسیده بود که سادات زیدی مذهب ساکن نواح صنعا وحدیده خود را امیر المومنین
لقب نهاده همان وتیره تیره نجدیه شعار ساخته بر صنعا وحدیده تاخت آورده اموال تجار را غارت
نموده حاکم شدند تا اینکه فقیر در آنجا رسیده حکومت همین حضرات بوده مردم صحرائی از
امور نظم و نسق محض ناواقف فقیر را امیر المومنین صنعا برای علاج هم یاد نموده بود فرحمت ها داشت تا
صحت یافت حالا شنیده میشود که برسیدن فوج ترک بصحرای خود رفتند و همچنان صحرائیان
بیاضیه که فرقه ایست از خوارج در اطراف مسقط این مذهب را اختیار نموده شخصی را امیر المومنین
نام نهاده سرگرم نهب و قتل گردیده چند مراکب تجار و حجاج را غارت نمودند و آشوب در راه
دریا برپا ساختند آخر امام مسقط سعید نام که خیلی هوشیار و برخلاف آبای خود تعصبی ندارد و
روا دار اذیت متنفسی از رعایا و مسافرین کدام ملت و مذهب نیست بتنبیه قرار واقعی پرداخت که اثر
و نشانی از آن طائفه باقی نگذاشت الحاصل نجدیه بحکم جلیس پیدا کرده که بهر مذهب راه نمود امروز در
تمام ربع عرب از حجاز و شام و یمن و بحیره بجز چند صحرائیان زیدیه باطراف سواحل یمن نشانی از آن
مذهب و اهل مذهب نیست و در حرمین شریفین و سائر بلاد معظمهٔ اسلامیه متعلقهٔ ممالک روم و
شام و مصر و غیره فی تقیه گذرشان محال است اینست آغاز و انجام نجدیه عرب که از تاریخ محمد بن ناصر الشافعی
اتفاق التقاط افتاده اما کیفیت شیوع آن در هندوستان پس بدین عنوان است که شاه
عبد العزیز صاحب در آخر عمر کل مملوکات خود منقوله و غیر منقوله که هر قسم بکثرت بوده است بحرم
و اولاد دختر خویش هبه نموده قابض و متصرف گردانیدند مولوی محمد اسماعیل برادر زادهٔ شاه
صاحب سراسیمه گردیده باتفاق مولوی عبد الحی داماد شاه صاحب که هم دران ایام از نوکری
محرری عدالت انگریزی ضلع میرٹھ موقوف گردیده بدهلی رسیده بودند سید احمد نام همراه شاه صاحب
را به پیری و مرشدی خود برداشته سیر و سیاحت شروع نمودند و در اظهار کمالات پیر و مرشد
ساخته خویش اغراق و مبالغه را بکمال رسانیدند و درین خصوص کتابی تالیف ساختند

۱۴

صراط المستقیم نام ملخصش اینکه از بسکه نفس عالی حضرت ایشان بر کمال مشابهت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم در بدو فطرت مخلوق شده بود لاجرم بر لوح فطرت ایشان از نقوش علوم رسمیه و راه دانشمندان کلام و تحریر و تقریر مصطفی ماند بود و حضرت ایشان از بدو فطرت بر کمالات طریق نبوت اجمالاً مجبول بوده اند که از زمن بیعت شاه عبد العزیز صاحب کمالات طریق نبوت که مجملاً در بدو فطرت مندرج بوده تفصیل و شرح انجامید و مقامات طریق ولایت بر احسن وجوه جلوه گر گردید جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم خرما بدست مبارک خود خورانیدند بعد بیداری اثر آن رویای حقه در نفس خود یافتند همین واقعه ابتدای سلوک طریق نبوت شده بعد از ان روزی جناب ولایت مآب علی مرتضی رضی الله عنه و فاطمه زهرا رضی الله عنها بخواب دیدند جناب علی مرتضی بدست مبارک خود غسل دادند و فاطمه زهرا رضی الله عنها لباس لبس فاخره بدست خود پوشانیدند بسبب همین وقایع کمالات طریق نبوت نهایت جلوه گر گردیده اقبال لم یزلی و عنایت رحمانی و تربیت یزدانی بلاواسطه احدی متکفل حال ایشان شد تا آنکه روزی حق تعالی دست راست ایشان بدست قدرت خاص خود گرفته چیزی از انوار قدسیه که بس رفیع و بدیع بود پیش روی حضرت ایشان کرده فرمود که ترا اینچنین داده ام و چیزهای دیگر خواهم داد تا آنکه شخصی استدعای بیعت کرد حضرت ایشان بجناب حضرت حق متوجه شده استفسار و استیذان نمودند که دران معامله چه منظور است از ان طرف حکم شد که هر که بر دست تو بیعت خواهد گرد اگرچه لکها باشد هر یک را کفایت خواهیم کرد الغرض امثال این وقایع صدها پیش آمد تا آنکه کمالات طریق نبوت بذروه علیای خود رسیده و الهام و کشف بعلوم حکمت انجامید اینست طریق استفاده کمالات راه نبوت اما استفاده کمالات راه ولایت پس قبل از تحصیل مبادی از مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال و مراقبات بطور علم لدنی حاصل شد نسبت قادریه و نسبت نقشبندیه باینطور که روح مقدس جناب حضرت غوث الثقلین و جناب خواجه بهاؤ الدین نقشبند متوجه حال حضرت ایشان گردیده تا قریب یکماه فی الجمله تنازع در مابین روحین

مقدسین مانده که هر واحد ازین هردو امام تقاضای جذب حضرت ایشان تمامه بجانب خود میفرمود
بعد انقراض زمان تنازع و وقوع مصالحت بر شرکت روزی هر دو روح مقدس بر حضرت ایشان جلوه گر شدند
تا قریب یکپاس هردو امام بر نفس نفیس ایشان توجه قوی و تأثیر زور آور میفرمودند تا آنکه در همان یکپاس نسبت
هردو طریقه نصیب ایشان گردید و نسبت چشتیه بدینطور که روزی حضرت ایشان بر مرقد منور حضرت خواجگان خواجه
قطب الاقطاب بختیار کاکی قدس سره مراقب نشستند و درین اثنا بروح پرفتوح ایشان ملاقات متحقق شد و آنجناب
توجهی بس قوی فرمودند که آن سبب ابتدا تحصول النسبت چشتیه متحقق شد بعد ازان حق جل و علی بلا توسط احدی اختتام
نسبت چشتیه ارزانی داشت الملخص مثالی حاله خلاصه کتاب صراط المستقیم آنکه ثمره طریقت و شریعت اساس حقیقت و معرفت
تحصیل حب خدا است و آن دو قسم است حب نفسانی که ملقب بعشق است و حب ایمانی که
مشهور بحب عقلی است ثانی را که ابتدای آن از حب ایمانی و انتهای آن به نبوت است براه
نبوت مسمی کرده شد و اول را که ابتدای آن از حب عشقی و انتهای به معرفت که خلاصه ولایت
است براه ولایت مسمی کرده آمد **باب اول** در بیان وجوه تمایز طریقین یعنی طریق نبوت
و طریق ولایت فصل اول در بیان وجوه تمایز طریق ولایت **افاده** اول از هدایت ثالثه فصل
از جمله آثار حب عشقی است که این حب بالذات اقتضای انخراق حجاب بشری و وصول روح
الهی باصل خود میکند پس مطابقت هیچ قانونی خواه قانون شرع خواه قانون ادب و نه
ابتغای رضای کسی خواه رضای محبوب باشد خواه غیر آن و نه التزام متابعت کسی خواه متابعت خود
محبوب باشد خواه غیر آن بالجمله مقصود ازین کلام اثبات حب عشقی تلبیت حاشا و کلا بلکه اظهار تثبیت
تفرقه در حب عشقی و حب عقلی است **افاده** دوم از جمله آثار آن تفرد است یعنی قطع علایق
ما سوای محبوب و تنگی حوصله از نظم و ترتیب امور متفرقه مثل سیاست مدنی و منزلی
و امامت جماعات و اقامت اعیاد و جمعات و ایفای حقوق ذوی الحقوق از اهل قرابات و امثال
آن و لهذا از تزوج نهایت نفرت میگیرد **افاده** سیوم از جمله آن شدت تعلق قلب است
بمرشد خود استقلالا نه باین ملاحظه که این شخص ناودان فیض خدا و واسطه هدایت است بلکه بحیثیتی

متعلق عشق همان میگردد چنانچه یکی از اکابر این طریق فرموده که اگر حق جل و علا در غیر صورت مرشد من تجلی فرماید البته
مرا با و التفات و در کار شیخ افاده ... پس دوم عشق است چه علوم و اطاعات ظاهره
افاده اول اند هدایت را بعد از ثمرات حب عشقی شاید جمال حضرت ذو الجلال دست میدهد
و خلعت مکالمه و مسامره میسر می آید افاده دوم باز چون تا مدتی توفیق دست این موهبت ابتهاج
مشاهده را گرفته ببالا می کشد مقام فنا و بقا بظهور می آید و رمز انا الحق و لیس فی جبتی سوی الله از سر
میزند ایضاً و از لوازم این مقام هم از وحدت وجود زدن ایضاً فیه چون حب تجلی جمال خود می بیند
آن شخص را در کنف خود گرفته و در سایه کمالات خود آورده جارحه تدبیر تکوینی و تشریعی خود می سازد
ایضاً فیه صدیق من وجه قبله انبیا می باشد و من وجه مقتدی در نظر ایم اگر ذکی العقل است پس از جبلی او
بسوی کلیات حقه منعقده در حظیرة القدس که برای تربیت نوع انسانی عموماً تعین گردیده او را
رهنمونی میسر باید و آن کلیات در ذهن او علی مر الدهور و الاعصار محفوظ می ماند و استنباط جزئیات
از ان کلیات میکند پس علوم کلیه شرعیه بدو واسطه میرسد بوساطت نور جبلی و بوساطت انبیا پس
در حکم احکام ملت و کلیات شریعت او را شاگرد انبیا هم می توان گفت هم استاد انبیا هم طریق اخذ
آنهم شعبه ایست از شعب وحی که آنرا در عرف شرع نفث فی الروع تعبیر میفرمایند و بعض اهل کمال آنرا وحی
باطنی می نامند پس فرق در میان این کرام و انبیای عظام بافاقه اشباح و مظان حکم و مبعوثیت
الی الامم است و بس و نسبت ایشان با انبیا مثل نسبت اخوان صغار با خوان کبار است ابنای
کبار آبای خود است و ایشان احق الناس بخلافت انبیا می باشند گو تسلط ظاهری نصیب ایشان
نشود و گو که جمله اهل ملت ریاست ایشان را مسلم ندارند پس بمعنی صاحبیت و امامت نیز لیکن
و علم ایشان را که بعینه علم انبیاست لیکن بوحی ظاهری متعلق نشده بحکمت نامند و عنایتی و لایتی
مخصوصه که درباره انبیا مصروف شده و ایشان را بسبب همان عنایت مخصوصه امتیازی و اشتهار
خود حاصل گردیده و بسبب همین اجتبا و اصطفا رضای حق در رضای ایشان مندرج و اتباع حق و اتباع
ایشان بهم گردیده و سخط حق با سخط ایشان تلازمی و تلاصقی پیدا کرده نمونه از ان عنایت و عظمت و عزت

نصیب این حکماء ربانیین میشود که آنرا وجاهت گویند و لابد او را انجا و حفظی مثل حفاظت انبیا که مسمی بعصمت است
حاصل میکنند و ایضاً فیه و حضرت مرتضی را کلیةً تفضیل بر شیخین بجهت وجاهت است و آن بجهت کثرت اتباع ایشان و وساطت
مقامات ولایت الی سائر خدمات است مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت و غیرها همه از عهد کرامت عهد حضرت
مرتضی تا انقراض دنیا بوساطت ایشان است و در سلطنت سلاطین و امارت امرا همت ایشان را دخلی است
که بر سیاحان عالم ملکوت مخفی نیست ایضاً فیه ارباب این مناصب باذن مطلق در تدبیر عالم مثال [illegible]
میباشند ایضاً فیه کار این فریق در زمره ملائکه مدبرات الامر که در تدبیر امور از جانب ملاء اعلی ملهم شده
در اجرای آن میکوشند معدود و از قبیل احوال این کرام را باحوال ملائکه عظام قیاس باید کرد ایضاً فیه برای کشف
ارواح و ملائکه و مقامات آنها و سیر امکنه زمین و آسمان و بهشت و دوزخ و اطلاع بر لوح محفوظ شغل دوره کنند باستعانت
آن شغل هر مقامیکه از زمین و آسمان و بهشت و دوزخ خواهد متوجه شده سیر آن مقام نماید و احوال آنجا دریافت نماید و با اهل آن مقام
ملاقات سازد ایضاً فیه برای کشف وقایع آینده اکابر این طریق طرق متعدده نوشته اند ایضاً فیه آنچه از اوصاف
الوهیه مراقبه خواهد کرد نصیبی از آن خواهد یافت که مراقبه [illegible] کند بکمال مناسبتی از [illegible] جلوه گر خواهد
بود و هر که مراقبه اسم محیی کند اثری از شان احیا خواهد یافت ایضاً فیه ارباب این کمال وقتیکه باصطفا و اجتبا فایز شوند
[illegible] تحصیل علوم منصب [illegible] و انحلال مشکلات [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] الانبیاء [illegible] و تحصیل مشکلات [illegible] دیگر که در دل ایشان
اقتضای انحلال مشکلات و شفاعت و ذوی الحاجات حادث میشود [illegible] الله تعالی دعای ایشان
قبول میفرماید و ایشان را [illegible] عظام [illegible] ایشان [illegible]
قلبی ایشان تحقق گردیده انتهی اینست نمونه از خروارے و اندکی از بسیاری که بسطر [illegible]
کتاب صراط مستقیم الفاق [illegible] و کلمات عجیبه و حکایات غریبه در تصنیف صاحب سید احمد
که دا [illegible] در تقریر نقل [illegible] تذکیر و در کتاب مرسوم [illegible] بوده اند [illegible] بالجمله شهرت
سید محیط سواد هند گردید و فوج خلفا و عمال و مریدین [illegible] سید [illegible] دعاوی
طویله و مدعیات [illegible] و افراط و غلو در مناقب [illegible] رسالت و ادعای نبوت [illegible]

١٨

بر کاملین سابقین و تفضیل جهلا و لیبای نا مشخص و امثال ذالک الی الفوات هر دم را گونه تردد می نماطر گرفتن
اغاز نهاد و شاه صاحب و همان قربت داعی جهلا الملک گفتند در اثنای در کتاب التوحید تجدید ملاحظه مولوی اسمعیل
گذشته سقفنهای کل جدید للدید بر ساخته و اصطلاح واعظ بر همان روش انداخته لوای تشهیر این مسلک بر افراخته کتاب التوحید را
بتصرف قلیلی تقویة الایمان نام نهاده باز در هندی ترجمه کرده کار بجایی رسانید که وعاظ و دعاة و خلفا و امثال ایشان
در بلاد منتشر و مهوک فسا اگردید ایمان عبارت از اعتقاد ان و ان کتاب فارق در کفر و ایمان و ذریعه
اسمعیلیه تقسیمهای آنکه هر که آمد بر آن مزید کرد بر کتاب مذکور بنای تخریجات و تفریعات و تکمیلات آغاز نهاده
تکفیر و تفسیق عامه امت مرحومه سبب طعن و تشکیک بر انبیا و اولیا انقدر شیوع یافته که حدی ندارد [illegible] و عنا
بر همان ادراک سیاه هندی زبان بدست هر ناکس افتاد و مجلس وعظ گرم نموده هر مسئله که پیش آید در حکم
ان محتاج بنقل و سند نگردیده هر کس را [illegible] سکان بلاد شرقیه که در علم حدیث و تفسیر خبر ندان
حمایت نداشته و کتب این فن هم کمیاب [illegible] کمال خاندان شاه صاحب دین علوم معلوم [illegible] اسباب انزا
درین خارستان کشیدند و کسانیکه داخل نشدند باین تردد که عقل باور نمی کند که تمام اکابر خلفا عن سلف
کافر باشند و اسلام منحصر درین طریقه مستحدثه که صاحبان آن طریقه هم تندی از نیم پیش [illegible] طریق را
سالک [illegible] همان مسلک تا سک تقویة الایمان را با صراط المستقیم سنجیده بر نهایت رنجیدند و عاقلان
نهایت خندیدند که بت شکنی گاه بمجد [illegible] از مذهب نوگیر مسلمان ننگ دارد
یا آن شور اشوری یا این [illegible] کجا آن افراط کجا این تفریط نعوذ بالله من [illegible] الا باطیل و الاغالیط
نوبت شیوع دین جا [illegible] دهلی [illegible] هزاران نفر از مردم دانشمند از صحبت یافتگان و مریدان شاگردان
شاه عبد العزیز و مولوی رفیع الدین و مولوی عبد القادر در ایشان در آویختند که ما و شما [illegible] باید
[illegible] تبعیت آن حضرات امور یرا که ثواب دانسته میکردیم و شما هم در ان ابواب همان منهج
فهمیده بودید [illegible] تعلیم میکردید درین سفر همه شرک و کفر گردید [illegible] مولوی [illegible] الدین خان
صاحب مرحوم که در آن زمان [illegible] ایشان بر جمله مسئلهای آن [illegible] مسلم و مقبول [illegible]
اول [illegible] تخطیه ذریعه [illegible] فهمانیدند که فساد فی الدین [illegible] عصای مسلمین [illegible] مستقبح [illegible] صواب [illegible]

۱۹

مفروض الاجتناب است اگر خاشاکی بخاطر باعث خلش و شک و شبهتی مورث لغزش است تا ما و شما و دیگر اذکیا و طلحا بالاتفاق بکتب دین که درین بلاد بکثرت موجود رجوع آورده با حقائق حق پردازیم و بنای شقاق و نفاق و شذوذ از جماعت و اتباع سبیل غیر مومنین را از بیخ بر اندازیم و لوای اعانت و اشاعت صراط مستقیم که اتباع سواد اعظم است بر افرازیم و عوام و خواص را از آنچه حق است آگاه سازیم مولوی عبد الحی و مولوی اسماعیل بخوف ظهور مفاسد عقاید خود از دید و براه بناور ده خان مرحوم بست و نهم ربیع الثانی سنه ۱۲ در مسجد جامع باتفاق مولوی مخصوص الله و مولوی موسی صاحبزادگان مولوی رفیع الدین صاحب مرحوم و دیگر اهل علم بحضور عامه اعیان و اعاظم علی رؤس الاشهاد در مجمع خاص و عام در مسائل متنازعه الزام داده کما ینبغی عاجز و مغلوب ساختند که غلطی شان بهمگنان ظاهر و عیان گردیده و نیز مفتی صدر الدین محمد خان صاحب بر سر اصلاح و فهمایش آمده مولوی اسمعیل را به براه آوردند که اقبال تحقیق و رجوع بکتب و ترک افراط و تفریط و اعراض از مخالفت سواد اعظم و افشای آن بر عام و خاص در مسجد نمودند فاما بعد اقرار و قبال گشتند و فتوی در بعض مسائل نزاعیه بمهر و دستخط مفتی صاحب مزین گردیده و بعد از آن قریب مولوی فضل حق صاحب بر شناعت که درباره شفاعت از مولوی اسمعیل سرزده بود به اختند و مولوی اسمعیل حرکت مذبوحی در جوابش نموده انجام کار از جوابش عاجز گردید بالآخر تحقیق الفتوی فی ابطال الطغوی بکمال شرح و بسط جاری رفع حیله او با مهر و دستخط اعلام سمی گردیده در اطراف و اکناف شایع و ذایع گشته بدین وجوه شورش و طغیان این عصیان فرو گردیده و عاطفه دعاة دین حدید بر هنه بی لگام توسن کلام گشیده در مجالس عامه شده و غلطه را مبدل برفق و رفوه نموده در قال و قیل باب تقیه یا تاویل می کشاد گویا که این فتنه از بیخ برکنده بود فاما چونکه چاره بهمه این حیله از ایام قدیمه بود و درین او قات آن دسیسه مستور چنیمه غالب و مشهور گردیده و رنگ دیگر پیدا کرده و غلظه دعوت مقصود بهمه تعزا و اشاعت آن عزیمت منتهای مدعا بشیوع این اخبار جدید و عزایم پسندیده قلوب کافه انام و عامه اهل اسلام سمع الا و القیام یافته هر کسی را که خدای عزوجل توفیق خیر رفیق فرموده از جان و مال حاضر گردید تا جمعی که استعداد بافغانستان رسیدند و سید احمد را امیر المومنین ملقب ساختند قوم افغان که جان دادن در راه خدا

۲۰

بطبایع ایشان عزیزتر از جان است از دل و جان مطیع فرمان گردیده دعوی کرامات و ادعای
معجزات بحکایات پیشین گوییهای بی نهایات زیاده تر موجب اجتماع مردمان گردیده که فلان سال
فلان ماه فلان روز فلان تاریخ رنجیت سنگه رئیس کفره سکهه از دست خاص امیر المؤمنین کشته خواهد شد
و نماز عید فلان سال امیر المؤمنین در مسجد لاهور خواهند خواند و فلان روز فلان ملک متصرف خواهد
و فلان سال اخراج نصاری از هند خواهد شد و امثال ذلک الهذیانات الغیر المتناهیة
بالآخره بعد تلاقی صفین و شروع تقاتل از جانبین سر گردیدن توپ و تفنگ در معرکه جنگ امیر المؤمنین
با سایر مجاهدین عار فرار من الزحف اختیار نموده از میسر فرار کفره سکهه دیگر زیاده بطلان همه یاوه
گوییها ظاهر و عیان گردیده الحاصل از مقابله سکهه گریخته با افغانان اهل پشاور همداستان گردیده
حکم جهاد بر پشاور نموده به نهب و قتل مسلمانان بحکم بیدریغ پرداخته بعد از فتح سکهه متوجه پشاور گردیده بی
اشتغال قتال و بلا استعمال سیف و سنان پشاور را گذاشته راه پهاگرفتند افاغنه [illegible] مردم و سردار
و جرار و کرار در اطاعت و بیعت آمده بمراتب فرمانبرداری چنانکه باید و شاید بجا آوردند و از جان و
مال حاضر گردیدند همینکه اینگونه قوت و مکنت دست داد دست درازی شروع گردید و احوال که تقیه
مرعی بود حالا پرده برداشته باعلان احکام دین جدید پرداخته تحکمات بیجا و تظلمات بی احصا آغاز
کردند هر چند رؤسا و عقلا فهمایش نمودند کارگر نشد ناچار آن بیچارگان به تنگ آمده اتفاق نمودند
که ما برای جهاد بر سکهه این کسان را حاکم خود قرار دادیم ایشان مطلق که با کفار باید ما با ایشان کردن
میخواستند از پیش کفره سکهه آن امر وی در جنگ گریختند و بر مال و جان مسلمانان دست درازی کشیدند
دفع باید کرد لیکن باید که این همه حال ظاهر باید نمود چنانچه علما و رؤسا رفتند و آنچه گفتنی بود گفتند
فاما چونکه وقت زوال در رسیده بود بگوش نیاوردند افغانان یک دفعه تمام مردم متفرقه را جا بجا بقتل رسانیدند
فتح خان رئیس پنجتار که وزیر امیر المؤمنین قرار یافته بود و معذرت نمود که من برای [illegible] گفته بود
شما از حد اعتدال و تعرض ناموس و جان و مال و اظهار احکام دین جدید مناسب نیست حالا کار از
دست رفته که تمام ملک برهم شده است تدارک آن محال مگر شما را از این مهلکه [illegible] تمام

بیرون میرسانیم بعد انطفای نائرهٔ فساد سرچه مقدر است خواهد شد چنانچه امیر المومنین مولوی اسمعیل
ذبیح چند کسان را از حدود آن ملک باحتیاط دیگر رسانیده بملک خود سعادت نموده
مشغول استمالت افغانان گردیده که در عین حال از جماعتی برامیر المومنین تاختند آورده کسی
میگوید که افغانان بودند کسی میگوید سکهان والعلم عند الله وهمه آنانکه بودند براه فاش تافتند
و اکثر کسانیکه گریخته آمدند از ملک پنجاب و آن حدود که یقینا از دست مسلمانان مظلوم بر داشتند چه وجود
سکه در آن حدود نبود و حالا اتباع سید احمد را مذاهب متنوعه و مشارب متعدده است بعضی قائل
رجعت که باز آمده به تصدیق موعودات خود خواهد پرداخت و بعضی معتقد که بر فلان کوه حی و قائم است
مگر از خلق مستور به بهر که از خواص و عوام میخواهد ظهور میکند و بشارتها میفرستد چنانچه این قسم
مردم را از چشم خود هم دیده ام و نزد اکثرے که از سفها آمدنش از یقینیات است و بعضی حمقا
که در آن ملت بعلما ملک مشهور اند میگویند که هر که انکار ظهور و اثبات مرگ سید احمد نماید کافر است
خذلهم الله الغرض بموت سید احمد و مولوی اسمعیل این هنگامه فرو نشست و در ارکان
دین جدید اضمحلال بحال رو داد کتاب تقویة الایمان گویا مستور و نهان شد و بنظر همگنان
مکرامات مسائلش در پرده ماند مسائل واربعین جلوه کنان است آغاز و انجام وهابیان در
هندوستان همینست یاد که نجدیه عرب بصرف عداوه با انبیا و اولیا داشتند باقی فقها حنبله ان
خصوصی در جزء طبایع شان راسخ بود که خود را حنبلی مذهب میگفتند و شایبه انحصر
در تقلید یکے از ائمه اربعه می نمودند که وهابیه با ظاهریه ترکیب یافته طرفه معجونی
مرتب شد اشارتی و کنایتی بحدوث و شیوع ظاهریه هم ضرور است اصل اش اینکه
داود بن علی اصبهانی محدث جلیل الشان مبتلای وسوسه شیطان گردیده قائل بخلق قرآن
و حدوث آن گشته رساله در رد قیاس املا نمود اکابر آن وقت هر چند فهمایش کردند که قیاس را
رد مکن مگر در رد قیاس صدها قیاس مسلکی انچه بلا است فائده نداد بالآخر نوبت بسرزنش از
هر جانب رسید و حکم رد و اخراج شان و کتاب داود را محکم گرفت هر جا که معرفت همان حکم قوی

در شهر یک وقت از نیشابور که محمد بن یحیی ذهلی و اسحاق بن راهویه وغیره اساتذه کرام او بودند
رفته اخراج گردید و از آنجا قصد بغداد نمود و حضور مجلس امام احمد بن حنبل نمود امام همام
با وی که حال سوء عقیدت او بحضور خویش [illegible] امام احمد عرض کرد که داود انکار میکند
امام احمد بن حنبل فرمود که محمد بن یحیی ذهلی اصدق است از وی حالش نوشته بکار دید او را
که پیش من نیاید سعید بن عمرو بردعی گفته که بودیم نزد ابو زرعه پس گفت عبدالرحمن بن خراش
که داود کافر است و راوی داود از ابو حاتم نقل کرده اند قال فی داود ضال مضل لا یلتفت الی و
ساوسه و خطراته باجمله السبب [illegible] تا عهد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
سلسله فساد داود طول نخود و لیکن تمام علمای اعلام از پایه اعتبار بر افتاده در [illegible] هجری
این جهان را پدرود نموده بعد مدتی ابن حزم ظاهری در اندلس که بقیه حکومت بنی مروان در آن
زمان بود اعتقاد صحیح امت [illegible] عقیدت با [illegible] ظاهر نموده اعیان دولت
بدین دام صید ساخته خاطر خواه باظهار کفریات پرداخته [illegible] در توهین و تذلیل ائمه [illegible] تفسیق
ائمه دین فرو گذاشت نموده و کتب عدیده تصنیف کرده هرگاه خبث باطن او ظاهر گردید علما و
صلحای عصر باتفاق امام ابوالولید باجی که از عراق طلبیده بودند ابن حزم را [illegible] آوردند و کتب
او را جمع کرده ابن حزم را چنانچه باید و شاید عاجز و ساکت ساخته در میان محفل آن کتب را چاک
کرده با آتش سوختند هرچند ابتذال و ضلال ابن حزم کما ینبغی بر تمام خلق ظاهر گردید فاما او اعتقاد
فاسده خود باز نگشت و در ۴۵۶ فوت نمود [illegible] علما از کتب او [illegible] الاعلام
و [illegible] قطب الدین حلبی [illegible] نموده [illegible] اسحق بن عبد [illegible]
[illegible] نوشته [illegible] و دیگر [illegible] اغلاط [illegible] ابن حزم [illegible] نموده اند
[illegible] از نقل آن اعراض نموده [illegible] حال [illegible] بی ادبی و گستاخی [illegible] بیان [illegible] لسان
ابن حزم [illegible] شقیقان زبان [illegible] است و [illegible] تمام [illegible] و [illegible] رساله
تصنیف [illegible]

در عهد خود اختراع دین جدید نموده هنگامه گرم ساخت پس از ان ابن تیمیه و تلامذه وی هم تابع
او برخاستند و کتابهای عجیب تصنیف نمودند ما از آن جمله مختصری ذکر کرده و حالات عقائد
ابن تیمیه در سنه ۷۲۶ اتفاق افتاد و دعوی نمود که سفر برای زیارت رسول الله صلی الله علیه وسلم حرام
است و قصر نماز دران سفر جائز نیست که سفر معصیت است و زبان درازی کرد آن شقی درین
باب که موجب نفرت طباع و تنفر اسماع است و لشوم این کلام مبتلا گردید
در محنتی از اسلام جست و تجسم برای الله تعالی اثبات مسئله جهت نمود
و رساله درین خصوص نوشته و در رد مذهب اهل سنت زبان دراز کرد و انکار حجت را بطلان
نسبت کرد و تحقیر و توهین خلفاء راشدین و اعتراضات بر بعض ازان حضرات و مخالفت
ائمه مجتهدین در فقه شعار و دثار خود ساخت صراط المستقیم نام کتابی تصنیف کرده
گرم بازاری شروع نمود و معجبی شرار بد اطوار از جهال و فسقه جمله اتقیاء پیش آمده در بلاد
اسلامیه طرفه هنگامه برپا نمودند الله تعالی علماء ربانی و فضلای حقانی
را متوجه بامور مردود ابطال و ازاله نام آن ابطال فرمود تقی الدین سبکی
که بعلم و جلالت و تقوی و صلاح او مجمع علیه بود برو جمله هفوات آن
شقی پرداخته در طبقات سبکی تمام ما جرا موجود و همچنان شیخ کمال الدین زملکانی
و شیخ داود ابو سلیمان و غیرهم بردان پرداختند آخر در سنه ۷۲۶ گرفتار گردیده حاضر نمود و در
مصر بدستور مجلسی منعقد گردید قضاة و مفتیان علماء عصر جمع گردیده قاضی القضاة زین مالکی
جواب طلب کردند و هرگاه جواب شافی نداد و کلمات مضطربانه گفت قضاة خارج از بحث بر
زبان آورد و قاضی القضاة او را قید نمود و فرمان سلطان باکناف و اطراف باین مضمون
جاری گردید که شقی ابن تیمیه زبان درازی کرده و اکثر مسائل دینیه خلاف اجماع تکلم نموده
عظیم پایه حکم کردیم حبس نمودن او را حسب فتوای قضاة اسلام مفتیان اعلام و ائمه دین و فقهای ملک
عقد مجلس شرعی پس ثابت شد درین مجمع برو آنچه نسبت کرده شده بود دعوی

۲۴

و منکر بودن معتقد او پس هر که اتباع ابن تیمیه خواهد کرد و سزا خواهد رسید این فرمان بر منابر و مجامع خوانده شد و ابن تیمیه مقید گردید و در سنه که از زندان خلاص یافت و اظهار رجوع کرد از آنچه خلاف اهل حق ایجاد و اعتقاد نموده بود و در دیر و جماعه از اعیان علما اقرار کرده و بعد ازین و تیره باند و جماعه از اعیان نزد نایب سلطنت فریاد بر آورده که ابن تیمیه در حق اولیای کرام مشایخ طریقت گفتگوی خاطر آزار میکند حتی که در خصوص توسل به نبی الرحمه شفیع الامت سخنان خلاف متفق علیه بر زبان می آرد پس مجلس منعقد شد و محبوس گردید و وقت عود دولت ناصریه باز توبه نموده رهائی یافت پیغام رسید در شام هم واقعات عدیده پیش آمده آخر به دمشق در زندان مقید شد و بواسطه منادی حکم عام جاری گردید که من کان علی عقیده ابن تیمیه حل ماله و دمه آنوقت فتنه فرو نشست از کلمات خبیثه اوست ابوبکر و عمر رضی الله عنهما اولیا الامر فالله تعالی امر بطاعة ولی الامر و طاعة ولی الامر طاعة الله و معصیة معصیة الله فمن سخط امره و حکمه فقد سخط امر الله و حکمه و علی و فاطمه ردا امر الله و سخطا حکمه و کرها ما رضی الله لان الله یرضی بطاعة و طاعة ولی الامر طاعته فمن کره طاعة ولی الامر فقد کره رضوان الله والله یسخط معصیته و معصیة ولی الامر معصیته فمن اتبع معصیة ولی الامر فقد اتبع ما اسخط الله و کره رضوانه انتهی من الخبیثة الکافیة او نبات خضا ثة و خبث من ملحه و قلبه و لا نی یعزی ختم اصح باو که اکثر ظاهریه لمه از نصب و خروج بهم داشتند نه بطور نواصب عراق بلکه بطرز نواصب شام که خلیفه ثالث را معصوم میدارند بلکه برای شان خون بهان خلیفه مظلوم را ذریعه ریاست خود نموده اند و خلافت راشده حقه تا آنوقت منقضی شد و ایام خلافت علی مرتضی ایام فتنه ملک عضوض و وقت هلاک امت و زمان شر و ست پس از روز تحکیم باز استقامت خلافت گردید و اکثر این نواصب به سبب حضرت مرتضی کرم الله وجهه سخنان او که اهل عراق را که آن ملاعنه بان دلائل تکفیر میکنند و در کتب خود بمحل تنقیص و تعریض بر خلافت و اثبات خلافت خلفای ثلاثه نقل میکنند فاما تصریح باطلاق لفظ کفر میکنند و گاهی بگاه بعضی کلمات ملائم هم ذکر میکنند لیکن در هر باب خیالات و سبحانها ای موافق مذاق خویش مستند بهم میرسانند و ثبات و استقامت بهیچ طریق ندارند گاهی چنان گاهی چنین

۲۵

کتب بجا های متعدده دیگا و متعارضه متناقضه می آرند شاه ولی الله دهلوی که بر کتب این قوم مشرف گردیده در تصانیف شان کلمات ظاهر این وخلیافته گو بجا های دیگر خلاف آنهم یافته می شود بعضی ازان بطور آنموذج نگاشته می شود در انتباه نوشته باید دانست که فقیر وهم استقلال ندارد بلکه امراو بعد از آنکه نظر برا اتباع صاحب شریعت دوخته و مطمح قصد معرفت مقصد شارع ساخته و مجتهدین و محدثین را رواة دین دانسته و حرف تقلید یکسو گذاشته و تخریج بر قول کسی و مقید بودن بر روش دیگری موقوف داشته کما کان حال القرون الاولی و حال جماعة من المتاخرین متردد است در روحال در اکثر احوال ترجیح بعض اقوال ائمه اربعه بر بعض میکند و براجح اخذ می نماید و در باز احوال تکلفات بارده متاخرین را مناسب بقرون اولی نمی یابد و خشک شدن ابر بعض وجوه مرویه و چشم پوشیدن از بعض آخر ضا میفید الی آخر ما قال بر صرافت قرون اولی واقف میشود انتهی و ایضا فیه فقها را مذاهب مختلف است و مسالک متنوع و اکثر متاخران را در اختیار مذهب فقها و عمل بران اختلاف است اکثر متاخران تقلید یکی از مذاهب مشهوره کنند و در کلیات وجزئیات زمام اختیار از دست داده مانند سفیه محجور علیه باشند و این راه مبارک است کسی را که علم کتاب و سنت بهره نیافته باشد و در مدارک علما خوض نکرده بیک شرط که همگی همت ایشان اتباع کتاب و سنت باشد پس اگر اجتهاد متبوع خود را مخالف صریح کتاب و سنت دانند و غالب ظن حاصل شود که این اجتهاد مخالف کتاب و سنت است دست از تقلید دران مسئله باز دارند و تقلید دران مسئله بکسی کنند که قول او موافق کتاب و سنت باشد الی آخر ما قال و ظن غالبی که از احادیث مرویه در کتب مشهوره حاصل میشود بمکابره انکار کنند و دیده و دانسته را بجهل مرکب نادیده و نادانسته شمارند و اگر این شرط فوت شود در قول علما انتباه ... ام اتبناهم کتابا من قبله فهم به مستمسکون بل قالوا انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون قال اولو جئتکم باهدی مما وجدتم علیه آباءکم اولو کان آباءهم لا یعقلون شیئا ولا یهتدون داخل است انتهی و در قرة العینین نوشته اشاعره در قسم ... از مذاهب ... مناظره و مخاصمه علی نصیب ایشان شده است اما در حدیث متبحر نبوده اند

مثل ابوبکر باقلانی و امام رازی و قاضی بیضاوی و قاضی عضد و ملا اسعد و محدثین که در حدیث و توسیع روایات قدح او فی یافته اما در علم مناظره و مخاصمه و هر احیه غور نموده مثل اجری و بیهقی و بعد از این همه ما در هم از ریزه سهره و خوان تناول نموده ایم و کاسه سهره و فرین لیسیده ایم پس عجب نیست که در صورت اجتماع امری ظاهر شود که در سهر واحد تنها موجود نبوده ؎ ازین افیون که ساقی در می افگند ٭ حریفان را نه سر ماند نه دستار ٭ انتهی و هم در آن کتاب بعد ذکر طاعن خوارج بر حضرت علی کرم الله وجهه و نقل اجوبه آن نوشته است انسبت آنچه بر السنه اشاعره جاری است و فیه ما فیه و این بنده اعتماد ندارد بدین مقالات تا که اعتماد بنده بر احادیث صحیحه است انتهی و ایضاً فیه مقرر است که بکثرت اتباع ثواب متبوع میسر است و اتباع شیخین اهل سنت اند که غالب و فاش در بلدان اسلام اند و اکثر در شیعه مرتضی سه فرقه ضاله زیدیه و امامیه و اسمعیلیه بر آمدند که هیچ تقصیر نکردند در برهم زدن دین محمدی اگر حفظ او تعالی شانه شامل حال این ملت نبودی انتهی ایضاً فیه اگر در اولاد حضرت مرتضی اخیار اعلام پیدا شده اند غیر ایشان نیز پیدا شده اند که مصدر اضلال عالم گردیده و منشا اسمعیلیه و زیدیه و امامیه گردیده و در تاریخ قریب سید علوی را توان یافت که خروج کرده عالمی را بیابان داده اند آخر همه نیز خود برباد رفتند و از اولاد شیخین هیچکس پیدا نشد الا ائمه هدی مثل عبدالله بن عمر و عائشه و سالم و قاسم و غیر ایشان و بعد از ان ائمه طریقت مانند شیخ شهاب الدین سهروردی و اصحاب تصانیف مانند امام رازی و صاحب مشکوة و غیر ایشان و جماعه بسیار بسبب ایشان مهتدی شدند با عوام الناس و العلماء هیچکس از ایشان خروج نکرد و سبب تقاتل بین المسلمین نگشت و ایضاً فیه و اصحاب مرتضی مختلف شدند در فهم کلام او و بدان سبب شتی روها دادند مثلاً بعضی از وی روایت کردند تبری خود را و هم عثمان و بعضی از کلام وی رضا بقتل فهم کردند قتله الله و انا معه قال ابن سیرین رواه ابن ابی شیبه و در هر حادثه مشکله از فقه و غیره مثل تحریم متعه و غسل رجلین کلمهای دقیقه از مرتضی گشته اند و در تطبیق متحیر ماندند و نتیجه باب اختلاف واقع شد و اصحاب حضرت فاروق در اکثر احوال همین که بیک معنی از کلام او فهمیدند بدو مختلف نشدند و در آنچه رای او سست متحیر نگشتند فاروق خود باتباع

٢٧

ایما نموده است جائیکه گفته ان الفیحو هکذا و عظمی راسه لی حاجبه وان البر هکذا و
کشف راسه والثانیه اما بیان تاثیر اقوال پس بیانش آنست که مسلمین در زمان شیخین متفق بودند
بسنت ظاهره که معبر بفقه است و باطن که معبر باحسان است و مواخذه شیخین اصحاب را باین دو طریق
بود و چون نوبت خلافت بمرتضی رسید قلوب ایشان متفرق شدند و نفوس ایشان سر آوردند
و در مسئله اثبات خلافت و جواز تحکیم و عذر از استیفاء قصاص ذی النورین هر چند تقریر مطول نوشته شد
منغلق تر گشت و شبهات بیشتر در میان آمدند و اسبابا از صحابه هیچکس از رای خود برنگشت والیضا فیه
همچنین ... سالی بود که تجرد باوجود آن همه بداخلات و منازعات کشش و کوشش هیچکس سابق از
هیچکس مثل آن ظاهر نشد اگرچه نتیجه ثمرات نگردیده کما ینبغی تسلیم ندارد و در کتاب ازالة الخفا عن خلافة
الخلفا نوشته ام اما الاستدلال به علی خلافتهم من حدیث القرون الثلاثة فقد اخرج احمد الی ان قال
والمنا بر این استدلال بر تقسیم صحیح است که اکثر احادیث شاهد آنست قرن اول از زمان هجرت آنحضرت
تا زمان وفات و قرن ثانی از ابتدای خلافت حضرت صدیق تا وفات حضرت فاروق و قرن ثالث
قرن حضرت عثمان بعد از آن اختلافها واقع شد و فتنها ظاهر گردید انتهی والیضا فیه و از آنجمله حدیث الی
الخلافة بالمدینة والملک بالشام اینجا واضح شد که خلافت راشده بمدینه خواهد بود و در خارج غیر خلفاء
ثلثه در مدینه اقامت ننمودند والیضا فیه اما العین زمان فتنه پس در حدیث ابن مسعود قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان رحی الاسلام تدور بخمس وثلثین سنة او ست وثلثین او سبع وثلثین فان یهلکوا فسبیل من قد هلک وان
یقم لهم دینهم یقم لهم سبعین سنة مضمون این حدیث در خارج ظهور یافت زیرا که در سنه خمس وثلثین
حضرت عثمان مقتول شدند و امر جهاد بر هم خورد و بار دیگر در زمان حضرت معاویه امر جهاد قائم
و از این تاریخ بعد هفتاد سال دولت بنی امیه متلاشی شد انتهی الیضا فیه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
خبر داده اند ... و شرح حال ایشان بعد فتنه بیان فرموده اند و درین باب ... بوجوه بسیار که اکثر مودند تدور رحی الاسلام پس دوران رحی الاسلام عبارتست
از وجود جهاد و غلبه دین حق بر ادیان کلها و ائتلاف نفوس و اجتماع همت بر خیر و امثال آن است

جامع انواع شرور را که عمده آن انقطاع جهاد است و دوم تنوع فرق است در میان مسلمین چهارم ظهور کذابان که
وقوع قتال در میان مسلمین بود سوم اختلال فروج تبادل اینکه منفضیست و اختلال ثمر تبادل آنکه منفیاست و معارف
درین زمانه پیدا شد ششم ارتفاع امن از مسلمانان است بیست و چهارم آنحضرت صلعم و فتنه را که نمود اول
قتل عثمان و ما بعد او است تا آنکه خلافت معاویه مستقر شد و فتنه ثانیه بعد بیعت معاویه تا استقرار خلافت عبد الملک
است و پنجم آنحضرت صلعم برای نشو و نما ملت اسلامیه بیست و پنج فرموده اند که تا آخر عهد حضرت عثمان متحقق شد و از آن
هذا ربعین نمود انتهی ملخصا و انقطاع اینها بنقل متواتر که در تفسیر عبارت عقل متعذر از آن یافته نمی شود به ثبوت پیوسته
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فتنه را که نزدیک بقتل حضرت عثمان پیدا شد مطلع اشاره ساخته اند و آنرا تفصیلی که زیاده
از آن در شرح صحیح یافته نشود بیان فرموده اند و آنرا حد فاصل نهاده اند در میان زمان خیر و زمان شر و گواهی
داده اند که درین وقت خلافة علی منهاج النبوة منقطع شود و ملک عضوض پدید آید و معنی لفظ عضوض دلالت
میکند بر حرب و مقاتلات جنگیدن یکی با دیگری و منازعت یکی با دیگرے در ملک الخ   در ملک و لهذا اوراد حدیث
بسیار خلفاے ثلثه را در یک حکم جمع کرده اند تا آنکه غلبه ظن بهم رسید که هر سه بزرگ فی مرتبه بر المرتب متفق اند و غیر ایشان
در آن مرتبه شریک ایشان نیست و در بعضی احادیث لفظیکه مشعر بر انقطاع خلافت باشد ارشاد فرموده اند و ایضا
باز وقایع عجیبه واقع شدند که بلسان حال دلالت کرد بر آنکه بعد ازین تاریخ برکات ایام نبوة مختفی شد و از
حادثه ثانیه صفین است آنحضرت صلعم از آن خبر داده اند اخرج الشیخان عن ابی هریرة لا تقوم الساعة
حتی تقاتل فئتان عظیمتان دعویهما واحدة و این کلام اشاره است بآنکه اهل شام مقصر بودند
که میان ما و شما این قرآن است و حضرت مرتضی فرمود که این قرآن صامت است و من قرآن ناطقم و اخرج البخاری
ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلک الفئة الباغیة و آن فتنه شد بتحکیم آن حضرت صلعم این قصه را بتفصیل
بیان فرموده اند که منتشر باشند باآنکه مفاسد بسیار گردد و در نفی شارع نبود و ایضا فیه قال الله تعالی
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون و اعتصموا بحبل الله
جمیعا ولا تفرقوا واذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم
بنعمته اخوانا وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها کذلک یبین الله لکم آیاته

۳۰۱

لعلکم تهتدون ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون
عن المنکر واولئک هم المفلحون ولا تکونوا کالذین تفرقوا و
اختلفوا من بعد ما جاءتهم البینات واولئک لهم عذاب
عظیم یوم تبیض وجوه وتسود وجوه فاما الذین اسودت وجوههم اکفرتم
بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون واما الذین ابیضت وجوههم
ففی رحمة الله هم فیها خالدون الآیة فقیر گوید خدای عزوجل درین باب بیان
فرمود حقیقت خلافت خاصه وحقیقت فتنه را که بعد ایام خلافت خاصه بظهور آمده ورضای حضرت
خود بآن حالت وسخط جناب خود ازین حالت دیگر ارشاد نمود والله اعلم وایضاً فیه قال الله تعالی
واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة واعلموا ان الله شدید العقاب
مفسرین در معنی این فتنه اختلاف دارند الی ان قال معنی صحیح آنست که این فتنه خلافتست
وهی الفتنة التی تموج کموج البحر چون مسلمین جنود مجنده شوند وهر یکی برای طلب
خلافت برخیزد وافنای نفوس ونهب اموال وغلبه کفار که همیشه در انتهاز فرصت
میباشند بظهور رسد واین فتنه ساخته شد که بهر مسلمانی زار رسد انتهی و
ایضاً فیه وعن علی ما مضی رسول الله صلی الله علیه وسلم من الدنیا حتی عهد
الی ان ابا بکر یلی الامر بعده ثم عمر ثم عثمان ثم الی الله فلا یجتمع علی احد
طرق این حدیث در ریاض نضره وبعضی در ازالة موجود است بعضی مردم درین حدیث اشکال
دارند که اگر این معنی معلوم حضرت مرتضی باشد توقف وی در بیعت ابی بکر صدیق
تا مدتی وتوقف وی در امر عثمان تا تحکیم عبد الرحمن وجهی ندارد واحتمال نسیان
حدیث بعید است وانچه پیش این فقیر مقرر شده صحت این معنی است ولیکن العهد
نوعی از غموض داشت بود که در اول مفهوم نشده وبعد وقوع مثل فلق الصبح واضح
گشت وسخت بعید است که از احادیث مستفیضه یکی هم بمرتضی نرسیده باشد واز قرآئن

مرتضی است حدیث ان تستخلفوا ابابکر تجدوه الخ و آن نیز اشاره میکند بخلافت شیخین انتهی بالجمله لب لباب آن کتاب انقطاع خلافت راشده و خلافت خاصه و خلافت رحمت بشهادت حضرت عثمانؓ و بودن زمان حضرت مرتضی زمان فتنه و زمان شرور و مفاسد و ملک عضوض و وقت هلاک مشتمل بر انواع ذمایم و نبودن لشکر خلافت راشده و خلافت خاصه و خلافت رحمت باضافت تعریض بر حضرت مرتضی رضی الله عنه باندک تغیر بیانی از انچه در کتب خوارج مذکور و بر البته شان مشهور گویا موضوع آن کتاب ازالة الخفاء عن خاتم الخلافة و فاتح الولایة است بهر حدیثی و آیتی که متضمن فتنه و مشعر فساد حال و مال بیاد آمد کشان کشان بر در زبان با وجود موجود بودن قراین قویه بر خلاف آن و احتمال آن بر محض ابهام و اجمال بر زمان حضرت مرتضی فرود آورده و هر روایتی از هر کتابی گو قابل اعتبار نباشد و در مقابله حنفیه و شافعیه ظاهر بود جای بی اعتباری آن حکم کرده باشند درین باب همه را صحیح و مسلم قرار داده مناط استدلال نموده اند و از روایاتیکه خلافت مرتضی مستفاد یافت از همه آن جواب داده که خلافت راشده و خلافت خاصه و خلافت رحمت مراد نیست حقیقت خلافت راشده مرکب است از دو جز که در خلفای ثلثه هر دو جز موجود و مجموع منتفی میشود با انتفای جزو یک جز در مرتضی مفقود بود و با اطلاق خلافت بطریق استعداد و بالقوة است نه بالفعل الحاصل شاه ولی الله صاحب انچه نوشته اند مخالف اهل سنت و جماعت است تحفه اثنا عشریه برای رد آن کفایت میکند که تعارض مسلکین بتناقض رسیده و هست بلکه خود از دیگر تصنیفات شاه ولی الله مقاصد آن مطالب پی توان برد مذاق شان در تلفیق بیان موافق پیشینیان ظاهر این اصلا ثبات و استقامت را دخلی نیست در مسئله عصمت غیر انبیا که از عمده خلافیات امامیه و اهل سنت هست در تحفه اثنا عشریه در خمره بابیده و ملکین امامیه که این مسئله را هم از اقوی اسباب تکفیر قرار میدهند شاه ولی الله در کتاب تفهیمات لعد بیان عصمت غیر انبیا نوشته

فلیس قول بعضهم باثباتها لغیر النبی ابتداء علامر خرق الاجماع المسلمین بل لا ینکرها
الا اهل المکابرة واهل العزة سبب این تفصیل باعث برین تطویل آنکه اعیان این مسلک
بعض کلمات شاه ولی الله را واقفان را در شک مے اندازند و در قمع آن خیالات بدون
این بیان که مذاق شاه ولی الله بکثرة تفنن راغب و عدم تقیید کلام بنهج سخن بوده و قبشان
غالب بودن انگونه کلمات و مؤلفات خلاف مذهب صحیح اهل سنت او مخالف مختار جمهور جماعه
مفید نیست و نه قائل استناد و نه لایق اعتماد در حالت حیات شان که از اثر ے از حکومت
اسلام وتقیید از علماے اعلام در دهلی بود ظهور و شیوع هیچ کلمات امکان نداشت و
اولاد امجاد شاه ولی الله که انگونه تصنیفات را رایج و شایع نساختند و در پرده کتمان ها
گویا پرده بر پرده پوشیده بودند پے والد ماجد خود اند مولوی محمد اسمعیل زمانه را فارغ از حکومت
اسلام و خالی از علماے اعلام یافته حدت جبلی اخیلی بلند آوازه ساخته آن افکار انتشره و زیرها
کمانیتی مستقل نموده وتخم پوشیده تحت خاک را آب داده حسن نبات الارض من کریم البذر اثمره را
ومتبعان بیچاره را هدف سهام الام و دهان عوام کالانعام بے لگام در تنویر العینین نام
رساله نوشته ولیت شعری کیف یجوز الزام تقلید شخص مع تمکن الرجوع
الی الروایات المنقولة عن النبی صلی الله علیه وسلم الصریحة الدالة علی خلاف قول الامام
المقلد فان لم یترک قول امامه ففیه شائبة من الشرک بعد وفات مولوی اسمعیل اتباعش را اشقاق
افتاده و بشعب متعدده منشعب گردیدند حتی کفر بعضها بعضا و اسمعیلیه را استشال است انواع از فرقه و
انتهای اعلی ... الکلام علی طریقه ... بالاتمام کما کان ... الافراد این نوع ... اند فرقه دوم
ظاهریه غالب بر هابیه مشرقا زکلکته تا بنارس و ... گویا ولایت همین فرقه است
فرقه سیوم مقصور بر ... اثر از ظاهریه امروز در شاهجهان آباد از فرق اسمعیلیه
غالب همین فرقه است گر فیما بین شان تفرقه پیدا است بعضے از اهل بودن مولوی اسمعیل منکر
تقلید ... این کلام ناشی است از کمال وقاحت و بمراحل از صدق و صواب بعید

چندان زمانی نگذشته صدها کس گواه و هزاران هزار کس آگاه موجود انکار متواترات بیش از خبر عبیدات نیست و بعضی قایل برجوع مولوی اسماعیل ازان مذهب چنانچه درهمین ایام یک رساله بنام تنبیه الضالین وهدایت الصالحین مطبوعه مطبع سید الاخبار دهلی مولفه یکی ازین طائفه که سید احمد را بلفظ حضرت امیر المومنین یاد میکند غایت تکبر و نهایت تفخر بر منکران تقلید دران نموده و مناقب ابوحنیفه و حنفیه و محامد تقلید ابی حنیفه بجمال نوشته و مهرهای و دستخط علمای عرب و هند و هم خلفای امیر المومنین نقل نموده و دران می نویسد مولوی کریم الله دهلوی نے کہا کہ یہ لوگ اسماعیلی ہین مولوی اسماعیل کے تقلید کرتے ہین وہ بھی ایسے تھے مگر سچ یون ہے کہ انکا یہ گمان فاسد اور محض ظلم و کذب ہے وہ ہرگز ایسے نہ تھے بلکہ انہون نے نواح پشاور مین بعد مباحثہ علما حنفیہ کے رفع یدین چھوڑ دیا تھا و هم دران نوشته اور ایک رساله تنویر العینین نام جو بعضی آدمیون نے انکی شہادت کی بعد انکار کر کر مشہور کیا اگر وہ انکا ہوتا تو بھی بسبب اسکے کہ انہون نے رفع یدین آخر عمر مین ترک کیا اس باب مین معتبر نہ ہوا موافق مذہب اہل حدیث کے کہ پیغمبر نے فرمایا العبرة بالخواتیم واضح باد که این مقال پر است از انواع اختلال بتقریب کلام همینا تمام قوله وہ ہرگز ایسے نہ تھے خبر واحد در مقابله تواتر اعتبار ندارد و کسانیکه بگوش خودها از زبان شان شنیده اند و گفتگوها نموده اند چگونه باور سازند بازمی گوید بلکه انہون نے نواح پشاور مین بعد مباحثہ حنفیہ کے رفع یدین چھوڑ دیا تھا اولا که با قول اول مناسبتی ندارد چه ازان ظاهر که قبل از مباحثه وه ایسے تھے ورنه مباحثه با علمای حنفیه چرا رو میداد و اگر رفع یدین نمیکردند ترک کردن چه معنی دارد ثانیا نمیگوید که بعد مباحثه مقر تقلید و مقلد کدام امام گردیدند و از مذهب سابق رجوع کردند و ازان تبری نمودند و تائب شدند بلکه همین میگوید که رفع یدین ترک کردند و ظاهر است که ترک کردن فعلی چیزی دیگر و رجوع از مذهب چیزی دیگر ترک کردن را اسباب متعدده اند غیر از رجوع ازان مذهب خصوصاً در مسلک اصحاب تقیه و ذوی الوجوه و خود شاه ولی الله درهمین خصوص رفع یدین در حجة البالغه نوشته اند والذی یرفع احب الی ممن لا یرفع لان احادیث الرفع اکثر و اثبت غیر انه لا ینبغی للانسان

ان بیشیر علی نفسہ فتنۃ عوام بلدہ وہو قولہ علیہ السلام لولا حدثان قومک لنقضت الکعبۃ قولہ ایسے
لوگون کو جو باقی تو گور پرستون سے زیادہ بد جانتے اور جیسا گور پرستون کو مردود کیا انکو بھی مردود
کر چھوڑتے ای عزیز این ہمہ آوردہ اوداین خار پروردہ اوست اگر میدانی واعجبا واگر دانستہ میگوئی
واسفا قبل از ظہور فتنہ اسمعیلیہ گوش عامہ اہل ہند باین صدا آشنا نبود واین ہمہ غوغا ہمان کار پرداز
شما برپا نمود قولہ تنویر العینین اگر میدانی صاف چرا نمیگوئی کہ از آن اوہست یا نہ اگر نمیدانی چرا اول
تحقیق نکردی وخود حیران وعمیان چرا مقتدید ہدایت دیگران نمودی بشنو کہ تنویر العینین قبل از
سفر پشاور بزبان وراز خود مشہور کردہ گفتگوہا درآن افتادہ تشکیک رادران راہ نیست وہم حرف
از ترک کردن رفع یدین در آخر عمر از نجاست تصنیف تنو العینین طہارت حاصل نمیگردد
تا آنکہ توبہ از مضامین مندرجہ اش واشاعۃ توبہ برکسانیکہ بواسطہ اش بہادیہ ضلالت افتادہ
باشند ثابت نگردد قولہ العبرۃ بالخواتیم امنا وسلمنا مارا سخن در خاتمہ کسی نیست اگر خاتمہ مولوی اسمعیل
بر توبہ از انکار تقلید وتوہین وتکفیر مجتہدین ومقلدین وتبری از سائر عقائد فاسدہ گردیدہ الحمد للہ
چشم ما روشن دل ما شاد کلام در کلام ملام التیام است کہ حق است یا باطل فرقہ چہارم از اعتقاد
ظاہریہ ووہابیہ برگران واعتقاد ندارند باین نہ بآن ودر عمل واظہار عقیدت موافق اہل سنت
در علانیۃ رواست ودرین فریق بدین طریق است کہ با این ہمہ موافقت با اہل سنت معترف اند بحقیقت
ملت اسمعیلیہ ہم واین تخالف را محمول میکنند بر اختلاف امت کہ معبر است برحمت واین مغالطہ
ناشی است از کمال سفاہت وغایت حماقت فرقی است بی منتہا در اختلاف رحمت وشقاق
امت اختلاف رحمت آنست کہ سلوک است باہین ائمہ مجتہدین وعلماء صالحین بترجیح رواۃ در
مرویات وتعدد طرق استنباط در مجتہدات کہ یکی توہین دیگری گوارا ندارد وحصر حق بجانب
خود وقطع بطلان جانب دیگر نمیکنند وہر یکی کار بظن واحتمال می نماید ودر حفظ مراتب وتعظیم و
تکریم فیما بین دقیقہ از جانبین فروگذاشت نمی شود وہر واحد ہمہ را حق میدانند واین ہمہ در عملیات
نہ در علمیات کہ حق دران متعین است وخلاف اسمعیلیہ با اہل سنت نہ ازان قبیل است بلکہ در عقاید

۳۴

و مسائل عملیه مستحسنات اہل سنت در ملت اسمعیلیه بکفر و بدعت شتان بینهما این تخالف زاید است
از تخالف سنی و شیعی چه خواص و علما معتمد فریقین از سنیه و امامیه حرفیکه بر دیگری ندارند اسمعیله
را حاصل حاشا که یکی از هزار خرافات اسمعیله بر زبان معتمدی از امامیه گذشته باشد پس سنیکه
با وجود موافقت اہل سنت اعتراف کند بحقیت مذهب امامیه هم و آنرا اختلاف رحمت انگارد
نزد اہل سنت در زمره شان نیست و همچنان بالعکس این تخالف تخالف عقائد است
جمع نمی شود بلکه اسمعیله که اہل سنت را کافر مثل یهود و نصاری و مشرک میدانند پس سلک
این فریق یعنی فرقه چهارم بدان می ماند که با وجود موافقت با اہل اسلام اعتراف بحقیت
دین یهود و نصاری و عبده اصنام نیز نماید حاشا و کلا که مسلمان باشد هر چند این
فریق نه برین روش نه بر آن طریق ازین سورانده و زان سو مانده لا الی هؤلاء و لا الی هولاء
مذبذبین بین ذلک نه سنی اند نه اسمعیلی اما بدین جهت که از منفعت موافقت اہل سنت قطعاً
محروم و بمضرت عقیده حقیت اسمعیلیه با ایشان لازم و ملزوم و گلاب با می ناب حکم شراب دارد
این فرقه هم در شمار داخل اسمعیله است **باب اول در عقائد نجدیه** عقیده
اول اعمال و افعال در مذهب مبتدع داخل اند در حقیقت ایمان مثل تصدیق بنا بر این مسئله از خوارج
و معتزله بود که بادیان این مذهب مبتدع و بانیان این شرب مخترع سنانهای زبانها را آبهای تازه
و فسانهای بی اندازه افزوده در معرکه بیان آنچنان رخشان و درخشان نموده که گوی سبقت
از اینها در ربوده و بعضی افعال که نزد اہل سنت و جماعة بلکه کافه امت اجابت باتفاق یا باختلاف حرام
یا مکروه تحریمی یا مکروه تنزیهی یا مستحب یا مباح یا سنت هدی یا سنت زائده همه را کفر می گویند
و این مسئله اصلیت عمده برای مذهب نجدیان و مبنی و متفرع علیه تمام مسائل تقویة الایمان
و هرگاه ثابت شود که آن اصل نزد اہل سنت مردود است ظاهر گردد که تقویة الایمان هم که بر ان
متفرع است در مذهب سنت و جماعة مطرود است لهذا اول مذهب اہل سنت درین خصوص
و بحثیکه با معتزله و خوارج رفته است از کتب عقائد نقل می کنم از ان بعد عبارت تقویة الایمان

٣٥

نوشته براخلاط جزیه او تفصیلا تنبیه نموده خواهد شد در مذهب جمهور اهل سنت رکن ایمان
تصدیق بقلب است ونیست اقرار مگر شرط اجرای احکام در دنیا و نزد بعضی علما ایمان
عبارت از تصدیق واقرار مگر اقرار محتمل سقوط است چنانکه در بکم واکراه در شرح عقائد
نسفی نوشته هذا الذی ذکره من ان الایمان هو التصدیق والاقرار مذهب بعض العلماء
وهو اختیار الامام شمس الائمة وفخر الاسلام وذهب جمهور المحققین الی انه التصدیق بالقلب
وانما الاقرار شرط اجراء الاحکام فی الدنیا لان التصدیق بالقلب امر باطن ولا بد له من علامة
فمن صدق بقلبه ولم یقر بلسانه فهو مومن عند الله وان لم یکن مومنا فی احکام الدنیا ومن
اقر بلسانه ولم یصدق بقلبه کالمنافق فبالعکس وهذا هو اختیار الشیخ ابی منصور رحمه الله
والنصوص معاضدة لذلک بالجمله عمل در مذهب اهل سنت رکن حقیقت ایمان نیست که از
عدم عمل عدم ایمان لازم آید واطلاق ایمان بر اعمال از قسم مجاز و اطلاق جزء بر اجزاء
عرفیه است چنانچه در عرف موی وناخن را جزء بدن گویند باوجود آنکه بانعدام ناخن وموی بدن
منعدم نمی شود ومثل برگ برای درخت بلکه مذهب معتزله است شیخ عبد الحق در
شرح سفر السعادت نوشته وآنکه از علمای محدثین مشهور شده که الایمان التصدیق بالقلب
واقرار باللسان وعمل بالارکان مراد بدان ایمان کامل است وعمل شرط کمال ایمان است نه اصل
ایمان چنانکه مذهب حق است وبعض مردم توهم نمودند که مذهب ایشان مخالف جمهور و
موافق اعتزال است حاشا وکلا واین توهم خطاء محض وغلط صریح است کما صرح به انتهی ملخصا
ومرتکب کبیره در مذهب اهل سنت مومن است برخلاف خوارج که کافر دانند ومخالف
معتزله که نه مومن است نه کافر بلکه فاسق است در شرح عقائد نسفی نوشته والکبیرة لا
تخرج المومن من الایمان لبقاء التصدیق الذی هو حقیقة الایمان خلافا للمعتزلة حیث زعموا
ان مرتکب الکبیرة لیس بمومن ولا کافر وهذا هو المنزلة بین المنزلتین بناء علی ان الاعمال عندهم
جزء من حقیقة الایمان ولا یدخل فی الکفر خلافا للخوارج فانهم ذهبوا الی ان مرتکب الکبیرة بل

الصغیرة ایضا کافر وانه لا واسطة بین الایمان والکفر ومعتزله که دلایل برای ابطال مذهب
اہل سنت آورده اند یکی از ان آیۂ کریمه وما یومن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون است که دلالت
می کند بر اجتماع ایمان با شرک حال آنکه تصدیق بجمیع ما جاء به النبی صلی الله علیه وسلم
با شرک مجامع نمی شود چه توحید هم از انجمله است پس ایمان عبارت از تصدیق نیست
صاحب مواقف این دلیل معتزله نقل نموده جواب داده شارح نوشته حاصله ان الایمان
فی اللغة هو التصدیق مطلقا وفی الشرع هو التصدیق مقیدا بامر مخصوص هو جمیع ما علم
کونه من الدین ضرورة والمذکور فی الآیة محمول علی معناه اللغوی واز استدلال بایه کریمه
ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون جواب داده والمراد من لم یحکم بشیٔ بما انزل
الله اصلا او المراد بما انزل الله هو التوریة بقرینة ما قبله فیختص بالیهود واز استدلال بحدیث
من ترک الصلوٰة متعمدا فقد کفر ومن مات ولم یحج فلیمت ان شاء یهودیا وان شاء نصرانیا
جواب داده لا احاد لا تعارض الاجماع المنعقد قبل حدوث المخالفین الغرض بجدول دلیل
مخالفین از آیه وحدیث که اکثر ان بر السنه مجدید واثر نقل نموده از همه جواب داده است وآنکه
مرتکب کبیره را منافق گویند ودلیلش حدیث ان المنافق ثلثة اذا وعد اخلف واذا حدث
کذب واذا ائتمن خان نقل نموده جواب داده هو متروک الظاهر الخ باید دانست که ایمان
حقیقی آنست که مرتب شود بر او احکام اخروی وهمان است محل نزاع نه ایمان ظاهری
که منافق را هم شامل است در شرح مواقف نوشته انما النزاع فیما بینه وبین الله تعالی ای
النزاع فی الایمان الحقیقی الذی یترتب علیه الاحکام الاخرویة ودرینمقام امریست واجب الاعلام
دران فرق در رکن وعلت وسبب وشرط وعلامت که بسبب عدم اطلاع بران در انواع شنایع
افتاده اند در توضیح مسطور است الشیٔ المتعلق ان کان داخلا فی الآخر فهو رکن والا فان
کان موثرا فیه علی ما ذکرنا فی القیاس فعلة والا فان کان موصلا الیه فی الجملة فسبب والا
فان توقف علیه وجوده فشرط والا فلا اقل من ان یدل علی وجوده فعلامة فاما الرکن فینا

يقوم به اشيء وقد شنع بعض الناس على اصحابنا فيما قالوا الاقرار ركن زائد والتصديق
ركن اصلي فانه ان كان الاقرار ركنا يلزم من انتفائه انتفاء المركب قلت الركن الزائد شيء
اعتبره الشرع في وجود المركب لكن ان عدم بناء على ضرورة جعل الشارع عدمه معفوا واعتبر
المركب موجودا حكما وقولهم للاكثر حكم الكل من هذا القبيل وهذا نظير اعضاء الانسان
فالراس ركن ينتفي الانسان بانتفائه واليد ركن لا ينتفي بانتفائه ولكن ينقص وكفر خلاف
ايمان است در مواقف نوشته وهو عند كل طائفة مقابل بما فسر به الايمان فقالت الخوارج
كل معصية كفر وقد ابطلناه وقالت المعتزلة المعاصي اقسام ثلثة اذ منها ما يدل على الجهل بالله
ووحدته وما يجوز عليه والجهل برسالة الرسول كالقاء المصحف في القاذورات والتلفظ
بكلمات دالة على ذلك فهو كفر ومنها ما لا يدل على ذلك وهو قسمان قسم يخرج مرتكبه الى منزلة
بين المنزلتين ويعبر عنها بالكبائر ومنها ما لا يخرج كلشف العورة ويسمى بالصغائر با لجملة بر عقيده
اهل سنت حكم ايمان وكفر بى تصديق واقرار است نمى نشيند وهر جاكه لفظ كفر وشرك در احاديث
وآيات وروايات وارد گرديده كه خوارج ومعتزله واتباع شان بان استدلال نموده اند
داكابر اهل سنت از ان يا بحمل بر معنى لغوى يا بر مجاز وتاويل يا به بودنش متروك الظاهر تا
استدلال بمعارض قوى وامثال ذلك جواب داده اند واضح باد كه اين طائفه ستمديده
ثبات بر يكطريق ندارند مضطر الحال ومضطرب الاقوال گاهى بر كتب فقه تبرا ى كنند ووقت
مصلحت بان استناد مى كنند ودر باب كفر رجوع بكتب فتاوى مى آيند وآنرا عمده ودلائل خود
ميدانند تنبيه براين مغلطه ضرورست اول كه هر مسئله را از محلش بايد ديد يا از كتب اصول مذهب اهل سنت
با دلائل ومعارضات نقل كرديم ودر جنب آن آوردن فروع فائده نخواهد داد دوم در فن
فروع هم بر طريق معينه آن فن نظر بايد كرد نه مجض بهوا اسے نفس از مقررات آنست كه متون
مقدم بر شروح وشروح بر فتاوى مى روايات فتاوى مخالف متون قابل اعتبار نيست
چنانچه در مستحقات هم بدان اعتراف است در عاية مسائل در مسئله طواف قبر نوشته هرگاه

ازین روایات کتب معتبره معلوم شد که طواف غیر کعبه قبر باشد یا غیر قبر حرام و غیره جائز است
پس آنچه بعضی تجویز طواف قبر سه بار نوشته اند آن روایت غیر معتبر است زیرا که قاعده
فقها است که روایات متون معتبر می باشد از روایات شروح و روایات شروح معتبر می باشد
از فتاوی پس روایات کثیره منع طواف در شروح که بمنزله متون است موجود و روایات
تجویز در بعضی فتاوی است و هرگاه روایات فتاوی و شروح متعارض شوند ترجیح روایات
شروح راست انتهی بلفظ سیوم همان اصحاب فتاوی در همان باب و کتاب یا بجای
دیگر تصریح نموده اند بعدم صحت حکم تکفیر بگر رسیدن تمام مطلب که عادت این طائفه نیست
در بحر الرائق نوشته و فی جامع الفصولین روی الطحاوی عن اصحابنا لا یخرج الرجل من الایمان
الا جحود ما ادخله فیه ثم ما تیقن انه ردة یحکم بها و ما یشک انه ردة لا یحکم بها اذ الاسلام الثابت
لا یزول بالشک مع ان الاسلام یعلو و لا یعلی و ینبغی للعالم اذا رفع الیه هذا ان لا یبادر بتکفیر
اهل الاسلام مع انه یقضی بصحة اسلام المکره اقول قدمت هذه لتصیر میزانا فیما نقلته
فی هذا الفصل من المسائل فانه قد ذکر فی بعضها انه کفر مع انه لا یکفر علی قیاس هذه المسئلة
فلیتامل انتهی و فی الفتاوی الصغری الکفر شیء عظیم فلا اجعل المؤمن کافرا متی وجدت روایة
انه لا یکفر انتهی و فی الخلاصة و غیرها اذا کان فی المسئلة وجوه توجب الکفر و وجه واحد
یمنع التکفیر فعلی المفتی ان یمیل الی الوجه الذی یمنع التکفیر تحسینا للظن بالمسلم و فی التاتارخانیة
لا یکفر بالمحتمل لان الکفر نهایة فی العقوبة فیستدعی نهایة فی الجنایة و مع الاحتمال لا نهایة انتهی والذی
تحرر انه لا یفتی بتکفیر مسلم امکن حمل کلامه علی محمل حسن او کان فی کفره اختلاف و لو روایة
ضعیفة فعلی هذا فاکثر الفاظ التکفیر المذکورة لا یفتی بالتکفیر بها و قد الزمت نفسی ان
لا افتی بشیء منها و هم در بحر الرائق نوشته و الحق ان ما صح عن المجتهدین فهو علی حقیقته و اما
ما یثبت من غیرهم فلا یفتی به فی مثل التکفیر و لذا قال فی فتح القدیر فی باب البغاة الذی صح
عن المجتهدین فی الخوارج عدم تکفیرهم و یقع فی الکلام اهل المذهب تکفیر کثیر لکن لیس من کلام

٣٩

الفقهاء الذين هم المجتهدين بل من غيرهم ولا عبرة لغير الفقهاء ودر در المختار در باب المرتد نوشته الكفر لغة الستر وشرعا تكذيبه صلعم في شيء مما جاء به من الدين ضرورة والفاظه تعرف في الفتاوى بل افردت بالتاليف مع انه لا يفتي بالتكفير في شيء منها الا ما اتفق عليه المشايخ كما سيجي قال في البحر الرائق فقد الزمت نفسي ان لا افتي بشيء منها وهم دران باب نوشته اعلم انه لا يفتي بتكفير مسلم امكن حمل كلامه على محمل حسن او كان في كفره خلاف ولو كان ذلك برواية ضعيفة كما حرره في البحر وعزاه في الاشباه الى الصغرى ملا علي قاري در شرح فقه اكبر در ذيل قول استحلال المعصية كفر اذا ثبت كونها معصية بدلالة قطعية مي نويسد والجمع بين قولهم لا يكفر احد من اهل القبلة وقولهم يكفر من قال بخلق القران او استحالة الروية او سب الشيخين ولعنهما وامثال ذلك مشكل كما قال شارح العقائد وكذا قال شارح المواقف ان جمهور المتكلمين والفقهاء على انه لا يكفر احد من اهل القبلة وقد ذكر في كتب الفتاوى ان سب الشيخين كفر وكذا انكار امامتهما كفر ولا شك ان هذه المسئلة مقولة بين جمهور المسلمين فالجمع بين القولين المذكورين مشكل ووجه الاشكال عدم المطابقة بين المسائل الفرعية والدلائل الاصولية التي من جملتها اتفاق المتكلمين على عدم تكفير اهل القبلة المحمدية ويدفع الاشكال بان نقل كتب الفتاوى مع جهالة قائله وعدم اظهار دلائله ليس بحجة من ناقله اذ مدار الاعتقاد في المسائل الدينية على الادلة القطعية على ان في تكفير مسلم قد يترتب مفاسد جلية وخفية فلا يفيد قول بعضهم انما ذكروه بنائا على الامور التشديدية والتغليظية

وقد

تصدى الامام الهمام في شرح الهداية للجواب عن هذا الاشكال حيث قال اعلم
ان الحكم بكفر من ذكرنا من اهل الاهواء مع ما ثبت عن ابي حنيفة والشافعي من عدم
تكفير اهل القبلة من المبتدعة كلهم محمله ان ذلك المعتقد في نفسه كفر فالقائل به
قائل بما هو كفر وان لم يكفر بناء على كون قوله ذلك عن استفراغ وسعه مجتهدا
في طلب الحق لكن جزمهم ببطلان الصلوة خلفهم لا يصح هذا الجمع اللهم الا ان
يراد بعدم الجواز خلفهم عدم الحل اي عدم حل ان يفعل وهو لا ينافي صحة الصلوة والا فهو
مشكل انتهى ولا يخفى انا يمكن ان يقال في دفع الاشكال ان جزمهم ببطلان الصلوة خلفهم
احتياطا لا يستلزم جزمهم بكفرهم الا ترى انهم جزموا ببطلان الصلوة مستقبلا الى
الحجر احتياطا مع عدم جزمهم بانه ليس من البيت بل حكموا بموجب ظنهم فيه انه منه
فاوجبوا الطواف من ورائه وهم در شرح فقه اكبر نوشته و فرق بين نفي العام ونفي العموم
والواجب انما هو نفي العموم مناقضة لقول الخوارج الذين يكفرون بكل ذنب وطوائف
من اهل الكلام والفقه والحديث لا يقولون ذلك في الاعمال لكن في الاعتقادات
البدعية وان كان صاحبها متاولا فيقولون يكفر من قال هذا القول لا يفرقون بين
المجتهد المخطي وغيره ويقولون بكفر كل مبتدع وهذا القول يقرب الى مذهب الخوارج
والمعتزلة فمن عيوب اهل البدعة انهم يكفر بعضهم بعضا ومن ممادح اهل السنة
انهم يخطئون ولا يكفرون ازینکه نقل نمودیم ظاهر گردید که مذهب مختار جمهور فقها و مجتهدین و
متکلمین و ائمه مسلمین عدم تکفیر ست و همانست منصوص متون و شروح و مختار فتاوی و تکفیر
کننده منسوب بعدم فقاهت و فساد عقیدت ست چهارم از همان کتب فتاوی که در صوب مناسب
مذاق خویش در باب تکفیر استناد میکنند در همان کتب حکم تکفیر بنسبت اموری مسطور که منشای آن
هم لا محاله تکذیب و رد دان روایات میکنند یکی ازین طائفه در قرب همین ایام که فضول زیادی
بدستش افتاده بود در مسئله فسخ برای قادم وغیره بآن استنادی نموده و درین باب نموده نوشته

۴۱

روزی مطالبہ التصحیح نقل نمودم بدین تقریب کتاب را حاضر آورد و از دست او گرفته جائیکہ تحقیر محمد اسمعیل بخاری صاحب صحیح علیہ الرحمۃ نوشتہ ست آن مقام را بر آوردہ پیش کردم منفعل بانہ بر زبانش جاری گردید کہ احکام تقفیہ ہیچ کتب اصلا قابل اعتبار نیست بجہت اندراج خوارج و معتزلہ در حنفیہ زائد از حد ست ہزاران ہزار معتزلی و خارجی در فروع فقیہ حنفی بودہ اند تا ند خالص امام اعظم و ابی یوسف متمذہب بمذاہب باطلہ گذشتہ و ہزاران ہزار روایت از ان کسان مطابق مذہب ایشان در کتب فتاوی داخل صاحب فتاوی قنیہ کہ خیلی مشہور و صاحب در المختار و صاحب اشباہ وغیرہ متاخرین ہم از و نقل می کنند معتزلیست شاہ ولی اللہ در تفہیمات نوشتہ بین الحنفیۃ واہل السنۃ عموم وخصوص من وجہ تقلید روایات فتاوی بی ارجاع باصول مذاہب درست نمیشود ولی این شرط فتوی دادن جائز نیست کما ہو مقرر فی محلہ این قرن شیطان کہ نہ لیاقت این کار دارند و نہ فکر اکتساب ادراک آن از دیگران و غرض اصلی اضلال جہال بی مبالاۃ لب بفتوی می کشایند ھداھم اللہ تعالی چون این مقدمہ ممہد شد حالا نقل میکنم عبارۃ تقویۃ الایمان مینویسد اول معنی شرک اور توحید کے سمجھنا چاہئے کہ اکثر لوگ پیرون کو اور پیغمبرون کو اور شہیدون کو اور فرشتون کو اور پریون کو مشکل کیوقت پکارتے ہین اور اونسے مرادین مانگتے ہین اور اونکی منتین مانتے ہین اور حاجت بر آنے کے لئے اونکی نذر نیاز کرتے ہین کوئی اپنے بیٹے کا نام عبد النبی رکہتا ہے کوئی غلام نبی کوئی غلام رسول کوئی حسین بخش حسن بخش پیر بخش مدار بخش قلندر بخش غلام حیدر غلام رسول اور اونکے جینے کے لئے کوئی کسی کے نام چوٹی رکہتا ہے کوئی کسی کے نام بدہی پہناتا ہے کوئی کسی کے کپڑے پہناتا ہے کوئی کسیکے نام بیڑی ڈالتا ہے کوئی کسیکے نام کی جانور کرتا ہے کوئی مشکل کیوقت کسیکی دہائی دیتا ہے کوئی باتون مین کسیکے نام کی قسم کہاتا ہے غرض کہ جو کچہہ ہندو اپنے بتون سے کرتے ہین وہ سب کچہہ یہہ جہوٹے مسلمان اولیا اور انبیا اور اماموں اور شہیدون سے اور فرشتون اور پریون

سے گر گذرتے ہین اور دعوی مسلمانیکا کیئے جاتے ہین سبحان اللہ یہہ منہہ اور یہہ دعوی
سچ فرمایا اللہ صاحب نے سورۂ یوسف مین وما یومن اکثرهم باللہ الا وهم مشرکون ؛
اور نہین اکثر لوگ مسلمان مگر کہ شرک کرتے ہین فائدہ یعنے اکثر لوگ جو دعوی ایمان کا
رکھتے ہین سو شرک مین گرفتار ہین ، بدانکہ صرف باعتبار افعال و اعمال حکم شرک جاری نمودہ
اول آیۃ در اول باب کتاب یعنے وما یومن اکثرهم باللہ الا وهم مشرکون را بر دعوی کہ است
نمودہ ہمان آیہ ست کہ بسبب غلط فہمی معنی مراد ان آن آیہ کریمہ را معتزلہ در رد اہل سنت آوردہ
اند و اہل سنت ازان جواب دادہ اند کہ مراد از یومن در آیہ کریمہ ایمان بمعنی لغوی است چنانچہ این
بحث در شرح مواقف بتفصیل موجود و ما در تمہید اشارتی بنقل آن نمودہ ایم و در جنب افعال
کہ شرک را بان منوط ساختہ اعتقاد و اقرار را ہم معتبر نداشتہ چنانچہ نوشتہ جواب دیتے ہین
کہ ہم شرک تو نہین کرتے بلکہ اپنا عقیدہ اولیا و انبیا کی جناب مین ظاہر کرتے ہین شرک جب
ہوتا کہ ہم اون کو اللہ کے برابر سمجھتے بلکہ اون کو اللہ کا بندہ جانتے ہین اور اوسیکا مخلوق
اور یہ قدرت تصرف کی اوسنے اون کو بخشی ہے اور اوسیکی مرضی سے عالم مین تصرف
کرتے ہین اور اونکا پکارنا عین اللہ کا پکارنا ہے اور اونسے مدد مانگنی عین اللہ سے مدد
مانگنی ہے اور وہ لوگ اللہ کے پیارے ہین جو چاہین سو کرین اور اوس کی جناب مین ہمارے
سفارشی ہین اور وکیل اور اون کے ملنے سے خدا ملتا ہے اور اونکے پکارنے سے
اللہ کا قرب حاصل ہوتا ہے اور جتنا ہم اونکو مانتے ہین اتنا اللہ سے نزدیک ہوتے ہین
اور اسیطرح کی خرافاتین بکتے ہین وہم دران نوشتہ جو کوئی کسی پیر و پیغمبر کو یا بھوت پری کو
یا کسی کی جہوٹی یا سچی قبر کو یا کسیکی تہان یا کسیکے چلے کو یا کسیکے مکان کو یا کسیکے تبرک
کو یا نشان کو یا تابوت کو سجدہ کرے یا رکوع کرے یا اوس کے نام کا روزہ رکہے یا ہاتھ
باندہ کر کہڑا ہووے یا جانور چڑہاوے یا اونکے نام پر مال خرچ کرے یا ایسے مکانون
مین دور دور سے قصد کر کر جاوے یا وہان روشنی کرے یا غلاف ڈالے یا چادر چڑہاوے

یا اونکے نام کی چہڑی کہڑی کرے یا اونکی قبر کو بوسہ دیوے یا مورچہل جہلے یا اوس پر شامیانہ
کہڑا کرے رخصت ہوتے وقت اولٹے پاؤن چلے چوکہٹ کو بوسہ دیوے ہاتہہ باندہکر
التجا کرے مرادین مانگے مجاور بنکر بیٹہہ رہے وہان کے گردپیش جنگل کا ادب کرے
اور اسی قسم کی باتین کرے سو اس سے اوس پر شرک ثابت ہوتا ہے ببینید کہ
صرف بسبب ارتکاب افعال حکم شرک جاری نمودہ و در آخر کلام تعمیم نمودہ پہر خواہ
یون سمجہے کہ یہہ آپہی اس تعظیم کے لایق یا یون سمجہے کہ انکی اسطرح تعظیم کرنیسے اللہ خوش ہوتا
اور اس تعظیم کی برکت سے مشکلین کہول دیتا ہے الغرض تمام کتاب تقویۃ الایمان از امثال
ہمچنین احکام پر است و ظاہر و باہر کہ ہمین ست مذہب خوارج و آنچہ اہل سنت مذہب
خوارج را رد کردہ اند ہمان اولہ تمام احکام تقویۃ الایمان را رد کردیدہ حالا خصوصیت
افعالی را کہ کفر قرار دادہ ست باید دریافت کہ خاص خاص حکم ہر ہر فعل در شرع چیست
اول سجدہ برای غیر خدا از ہمہ اظہر و در قبح از ہمہ شنیعتر حالش اینکہ سجدہ برای غیر خدا
دو قسم است سجدہ عبودیت یعنی غیر را معبود دانستہ اعتقاد نمودہ سجدہ نماید آن شرک
ست و سجدہ تحیت کہ در شرایع سابقہ جائز بود در این شریعت ممنوع ست اگرچہ بعضی فقہا
در بعض جاہا بجواز آن رفتہ اند مگر مفتی بہ و مختار حرمت ہست و ظاہر است کہ سجدہ تحیت
شرک نیست چہ اگر شرک می بود در شرایع سابقہ ہم جائز نمیشد سجدہ ملائکہ آدم را و سجدہ
والدین و اخوان یوسف یوسف را منصوص قرآن است و از کمال سفاہت است آنچہ
در تقویۃ الایمان نوشتہ اور جوکوئی یہہ بات کہے کہ اگلے دینون مین کسی کسی مخلوق
کو بہی سجدہ کرتے تہے جیسے فرشتون نے حضرت آدم کو اور حضرت یعقوب نے حضرت
یوسف کو تو ہم بہی اگر کسی بزرگ کو کرلین تو کچہہ مضایقہ نہین سو یہہ بات غلط ہے آدم کے
وقت لوگ اپنی بہنون سے نکاح کرلیتے تہے چاہیے کہ یہہ بہی اپنی بہنون سے نکاح کرلین الخ
ہر بانانہ نفہمید کہ حرمت و ممنوعیت چیزے دیگر و شرک چیزے دیگر حرمت و حلت مختلف

میشود باختلاف ملل بلکه در یک ملت باختلاف اوقات کلام دران نیست سخن در شرک
است که در همه ملل و ادیان و در تمام اجزای زمان مجوز نیست اگر این سجده شرک می بود
امکان جواز نداشت واین قیاس کس ابلهانه و ملحدانه است بارتکاب افعال محرمه این
شریعت بعد اباحت آن در شرائع سابقه خیال شرک نمودن خالی از جنون و زندقه نیست
لطف اینکه خود هم در جای دیگر در بیان تقویة الایمان می نویسد شرک سے منع اور توحید
کا حکم سب شریعتوں میں تها پس از نفس کلامش ثابت که سجده مجوزه شرائع سابقه شرک
نیست وآنچه ما از تفصیل اقسام سجده ذکر کردیم هرچند کتب دین ازان مشحون است
چیزی نقل آن ضروریست و اقتصار بر نقل از اصول و فروع صاحب تقویة الایمان
مناسب نمود که اسمعیل را راه مغذرسد و دگر و در تفسیر عزیزی نوشته پیشانی بر
زمین نهادن بدو طور واقع میشود یکی آنکه برای اداے حق عبودیت باشد واین قسم
در جمیع ادیان و ملل براے غیر خدا حرام و ممنوع است و هیچگاه جائز نشده زیراکه از محرمات
عقلیه است و محرمات عقلیه بتبدل ادیان و ملل متبدل نمیشود و دلیلش آنکه این تقظیم
مشعر بغایت تذلل است و غایت تذلل براے کسے سزاوار است که در غایت عظمت باشد
و غایت عظمت آنست که ذاتی باشد و عظمت ذاتی خاص بحضرت حق است و هیچ مخلوق
یافته نمیشود دوم آنکه برای تکریم و تحیت باشد مانند سلام و سر خم کردن و
انحنی باختلاف رسوم و عادات و تبدل ازمنه و اوقات مختلف است گاہے جائز و
گاہے حرام در امتهاے سابقه جائز بود چنانچه در قصه حضرت یوسف واقع شده و
خروا له سجدا در شریعت ما این هم میان مخلوقات حرام و ممنوع و سجود فرشتگان برای
حضرت آدم بهمین طریق بود انتهی ببینید که عظمت مقید بقید ذاتی است و صاحب تقویة الایمان
بالجاد اطلاق نوشته دادخواه یون سمجهے خواه یون سمجهے هر طرح شرک ثابت هوتا هے
و چونکه در استحقیه گوچک ابدال اسمعیلیه و امروز معتمد علیه آن ما است باین تفصیل اعتراف است

ایراد دیگر شواهد ضروری نیست و در مأة المسائل بہ بینید که در جواب سوال ۱۳ سجدہ تحیہ را
حرام و سجدہ عبادت را شرک نوشتہ چنانکہ صاحب تقویۃ الایمان نوشتہ و عمدہ در جمیع
افعال که سجدہ است ہرگاہ آن ہم مقید است پس بدیگر اشیاء ذکر نمودہ اش چہ رسد
صاحب مأۃ مسائل تقبیل و انحنا را مکروہ و سجدہ تحیہ و طواف را حرام نوشتہ و در تقویۃ الایمان
ہمہ را شرک قرار دادہ و حق آنست که طواف در حکم سجدہ تحیہ نیست مثل تعریف ست
متقارب تقبیل و کراہتہ این اشیاء مختلف فیہ بین الفقہاء و ہمچو امور باعث تکفیر و تفریق مومنین
ہم نمیتواند شد چہ جاے تکفیر چرا که بسیاری از اکابر تصریح بجواز آن کردہ اند گو نزد
جماعتے رجحان بجانب عدم استحسان ست و فقیہ ہم ہمین مسلک سالک ست اسمٰعیلیہ
و اہلحدیثیہ را معلوم نیست که شاہ ولی اللہ در کتاب انتباہ فی سلاسل اولیاء اللہ نوشتہ اند
ذکر براے کشف قبور اول چون بمقبرہ در آید دوگانہ را بروح آن بزرگوار ادا کند اگر
سورہ فتح یاد باشد در اول رکعت بخواند و در دوم اخلاص و الا در ہر رکعت سورہ
اخلاص شش بار بخواند بعدہ قبلہ را پشت دادہ بنشیند و یکبار آیۃ الکرسی و بعض سورتہا
بخواند و ختم کند و تکبیر گوید بعدہ ہفت کرت طواف کند و در ان تکبیر بخواند و آغاز
از راست کند بعدہ طرف پایان رخسارہ نہد و بیاید نزدیک روے میت بنشیند
بگوید یا رب بست یکبار بعدہ اول طرف شمال بگوید یا روح و در دل ضرب کند یا روح
الروح مادامیکہ انشراح یابد این بکند انشاء اللہ کشف قبور و کشف ارواح حاصل
آید انتہی و شاہ عبد العزیز صاحب بقبر والد خویش و قبر حضرت خواجہ باقی باللہ
قدس سرہ و مرقد حضرت محبوب الٰہی نظام الدین اولیاء قدس سرہ و دیگر بزرگان
بوسہ میدادند و میگفتند که ہر که در حالت حیات قدم او می بوسیدیم بعد ممات بر قبر
شان بوسہ میدہیم و ہمچنان برادران و والد ماجد شان این عمل می کردند چنانچہ
بست و نہم ربیع الثانی ۱۲۶۳ ہجری که در دہلی عقد مجلس گردیدہ مولوی رشید الدین خان صاحب

۴۶

و مولوی مخصوص اللہ وغیرہ اعیان بمجمع خاص و عام مولوی عبدالحی و مولوی اسمعیل را ملزم
و مغلوب ساختند مولوی مخصوص اللہ و مولوی موسیٰ اوّل بر ہمین امر مواخذہ نمودہ بودند
کہ اکابر با بوسہ بر قبور بزرگان میدادند و ایشان بوسہ قبر را شرک میگویند چنانچہ آن
وقت مولوی عبد الحی ازین حکم انکار کردند قولہ یا چادر چڑہاوے یا اونکے نام کی چہڑی
کہڑی کرے یا مورچہل جہلے یا شامیانہ کہڑا کرے محصل دعوی اینکہ بعضی کارہا را خدای
تعالی برای تعظیم خود خاص کردہ است کہ آنرا عبادت گویند پس اگر کسے آن کارہا
برای غیر خدا کند بر وے شرک ثابت شود این را شرک فی العبادۃ می گویند و شمار نمود
در ان کارہا این چہار چیز را ہم ببینید چہ جرأت افترا است بر اللہ تعالے اللہ تعالے
کجا فرمودہ است کہ این چیزہا را برای خود خاص کردہ ام فصل چہارم کہ برای شرک
فی العبادۃ وضع نمودہ و در انجا بر اکثر دعاوی خود آیات و احادیث بی مناسبت
محض یاد نمودہ و او ہذیان سرائیہا دادہ بطور خورش ہم اصلا مذکور این امور نیست
اسمٰعیل را باید کہ باثبات دعویش بپردازد یا اقرار نماید بداخل بودنش در وعید
ان الذین یفترون علی اللہ الکذب لا یفلحون کلام در جواز و عدم جواز نیست
در خاص کردن اللہ تعالی است برای خود تلفظ باین الفاظ و قبول آن کار عاقل
نیست اگر اسمعیل را عقل مے بود بالضرور می پرسید کہ شامیانہ کہڑا کرنا جو عبادت
خدا کی ہے کہان کہڑا کرے عرش پر یا خانہ کعبہ پر کہ وہ ہی بلند ہے اور یہہ عبادت
کبہو کسیکو نصیب ہی ہوئی یا نہیں اور خدا کے نام کی چہڑی کہڑی کرنیکا ہی طریقہ پوچہنا
ضرور تہا اصل مغالطہ اینست کہ بر سا طجا و بیجا کہ مردم را با قبور انبیاء و اولیا دیدہ چونکہ
شائبہ تکریم آن اکابر یافتہ بیشد ناگوار افتاد رخصت مباح استحسان حسن کہ کفریت
عداوت بود بحکم کراہت و تحریم ہم تسکین کین مغطین و متعظین نگردیدہ بحکم تکفیر غبار
خاطر فرو نشست و بر کرسی نشستن این حکم موقوف بہ آن اد بالہذا باین نوع کلام

علی ما تقتضیہ التواضع او لاف مستبعد والی
عبادتہ عبداللہ لیت مستبعد لا یہادوا لی
حتی یکونوا علیہ لبدا ای متراکمین علیہ لبدا
یکجا عات یعجبا تحمیما مما راوا من عبادتہ
وا قتداء اصحابہ بہ او اعجابا بما
تلاوۃ القرآن لانہم راوا ما لم
یروا مثلہ و قولہ و سمعوا ما لم یسمعوا
ا انا قام مقوم نافع والیکوا وانہ
بکسر الہمزۃ و فتحہا ای لما قام عبد اللہ یعنی النبی صلی اللہ علیہ
و سلم یدعوہ یعنی یعبدہ و یقرأ القرآن
کادوا یعنی الجن یکونون علیہ لبدا
کاد واغیرہ یرکب بعضہم بعضا
لبدا ای یرکب ۃ علی استماع
القرآن ہذا قول الضحاک
و روایۃ عطیۃ و قال سعید
ابن جبیر عنہ ہذا من قول
النفر الذین رجعوا الی قومہم
من الجن اخبروہم بما راوا من
طاعۃ اصحاب النبی صلی اللہ
علیہ وسلم و اقتدائہم بہ فی
الصلوۃ و قال الحسن و قتادۃ و ابن زید
یعنی لما قام عبد اللہ بالدعوۃ تلبدت
الانس والجن و تظاہروا علیہ
لیبطلوا الحق الذی جاءہم بہ
قل انما ادعوا ربی و لا اشرک بہ احدا
و حرۃ قل علی الامر و قرأ
الاخرون قال یعنی قال عبدہ
صلی اللہ علیہ وسلم انہ
اذ اقسم بروح البیان
ای ہم علیہ و دعاہ
الجن جماعات

يكونون عليه لبدا والمعنى ...
يركب بعضهم بعضا تعجبا مما شاهدوا
من عبادته وسمعوا من قراءته
واقتداء اصحابه به قياما وقعودا
وسجودا الا ممن ... واما لم يروا
متلبدا وسمعوا ما لم يسمعوا
بنظيره وعلى قراءة الكسر اذا
جمع مقول الجن فقيل كادوا
يصلي به عليه السلام الذين
كانوا يقتدون به في الصلوة ... يدعون من دونه الا اناثا
قال الله تعالى ان يدعون من دونه الا اناثا
ان يدعون الا شيطانا مريدا
لعنه الله ترجمه فرمایا اللہ صاحب نے
سورۂ نساء میں کہ نہیں پکارتے ہیں
لوگ سوائے اللہ کے مگر عورتوں کو اور
نہیں پکارتے ہیں مگر شیطان سرکش کو

تقوه شود وحال شامیانه بر قبر اینکه در مائة مسایل نوشته شامیانه وقبه استاده کردن بر
قبر مکروه وممنوع کما یظهر من الروایات وفی البخاری ورای ابن عمر فسطاطا علی قبر
عبد الرحمن فقال انزعه یا غلام فانما یظله عمله انتهی می گویم عینی در شرح بخاری نوشته
که عبد الله بن عمر وابو سعید وابن مسیب مکروه میداشتند ضرب فسطاط وقبه را وعمر
رضی الله عنه بر پا کرد بر قبر زینب بنت جحش وعایشه بر قبر برادر خود ومحمد بن حنفیه بر قبر
ابن عباس وفاطمه بنت حسین بن علی کرم الله وجهه بر قبر شوهر خود حسن بن حسن علیهم السلام
ابو داود در سنن از قاسم بن محمد که از اکابر تابعین وفقهای سبعه مدینه است روایت
نموده قال دخلت علی عائشة رضی الله عنها فقلت یا اماه اکشفی لی عن قبر رسول
الله صلی الله علیه وسلم وصاحبیه فکشفت لی ازین حدیث صحیح پوشیده داشتن قبور
ظاهر که وکشادن برائے زیارت فعل صحابه ظاهر قوله رخصت ہوتے وقت الٹے
پاؤں چلے از ہمان قسم است محتاج سند ظاهر ہے که داخل بدعات سیئه می کنند وفقها
می نویسند استحسنها المشایخ قوله ہاتھ باندھ کر کھڑا ہووے دلیل این دعوے که در
فصل چہارم حدیث من سره ان یتمثل له الناس قیاما فلیتبوء مقعده من النار
است وبس که در بیان آن مانند شتر بے مہار ہر سو دویده وبر ہر ذی عقل ظاهر که معنے
حدیث را با دعوئیش مناسبتے نیست شیخ عبد الحق در ترجمہ مشکوة نوشته ازینجا معلوم
میشود که مکروه ومنہی عنه دوست داشتن بر پائے استادن مردم است بجہت طریق
تکریم وتعظیم وآنچه که بر ینوجه نبود مکروه نباشد انتهی ہمچنین در دیگر شروح مذکور در
فتاوی عالمگیری در خاتمه کتاب حج فی زیارة قبر النبی صلی الله علیه وسلم می نویسد
ویقف کما یقف فی الصلوة الخ کذا فی الاختیار شرح المختار شیخ در جذب القلوب
نوشته در وقت سلام بر آنحضرت ووقوف در آنجناب با عظمت دست
راست بر دست چپ نهد چنانچه در حالت نماز کنند کرمانی که از علما حنفیه است

تصریح باین کرده انتهی قوله مجاور بنکر منبهہ بے درمجاورت کہ مفعل ازفتح القدیر فنست در فتح القدیر
مذکور اختلف العلماء فی کراهة المجاورة بمکة وعدمها فذکر بعض الشافعیة ان المختار
استحبابها الا ان یغلب علی ظنه الوقوع فی المحظور وهذا قول ابی یوسف ومحمد وذهب
ابوحنیفة ومالك الی کراهتها وکان ابوحنیفة یقول انها لیس بدار هجرة و در بحر
عمیق مذکور ولهذا کان عمر رضی الله عنه یدور علی الحجاج بعد قضاء النسك بالدرة
ویقول یا اهل الیمن یمنکم ویا اهل الشام شامکم ویا اهل العراق عراقکم وحسن
مجاورة مدینة منورة باحادیث صحیحة وآثار صریحة ثابت عن ابی هریرة رضی الله
عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یصبر علی لاواء المدینة وشدتها
احد من امتی الا کنت له شفیعاً یوم القیمة رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استطاع ان یموت بالمدینة
فلیمت بها فانی اشفع لمن یموت بها رواه احمد والترمذی قوله وہاں کے گرد
پیش کے جنگل کا ادب کرے در عامہ کتب حدیث باب حرم المدینہ بعد باب حرم مکہ موجود
المدینة حرام ما بین عیر الی ثور فمن احدث فیه حدثا او آوی محدثا فعلیه
لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل الحدیث متفق
علیه ان ابراهیم حرم مکة وجعلها حراما وانی حرمت المدینة حراما ما بین
مازمیها ان لا یهراق فیها دم ولا یحمل فیها سلاح ولا یخبط فیها شجر الا
العلف رواه مسلم بالجملہ از احادیث این مضمون کتب حدیث مشحون و در تحریم
وتکریم وآداب وتعظیم مدینہ منورہ کسے از اہل اسلام تا این دم نزدہ در ترتب
احکام مثل جزاء وغیرہ البتہ اختلاف ست جرأة بیدینی زیادہ ازین چہ خواہد بود کہ نجدیہ
می نمایند خذلہم اللہ تعالی قولہ دور دور سے قصد کر جاوے سفر برای زیارت قبر
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در تمام کتب حدیث وفقہ مذکور در فتح القدیر نوشتہ

بلکه شرکِ ایشان در امور خاصه بعضے بندگان بود گمان میکردند که مانند آنکه بادشاه
عظیم القدر بندگان خاص خود را باطراف ممالک میفرستد و ایشان را در امور
جزئیه تا وقتیکه حکم صریح بادشاه نشده است مختار و متصرف میدارد و خود بامور جزئیه
بندگان نمی پردازد و حواله سائر بندگان بقبارمه میکند و شفاعت قبارمه در باب خدمات
و متوسلان ایشان قبول مینماید همچنین ملک علی الاطلاق بعضے بندگان خود را خلعت
الوہیت داده است و رضا و سخط ایشان در سائر بندگان اثر میکند پس واجب
میدانستند تقرب بآن بندگان خاص تا شایستگی قبول ملک مطلق حاصل شود و تفویض
برائے ایشان در مجاری امور در حیز پذیرائے باید و بملاحظه این امور سجده بسوی
ایشان و ذبح برائے ایشان و حلف بنام ایشان و استعانت در امور ضروریه بقدرت
کن فیکون ایشان تجویز مینمودند و صورتها از سنگ و صفر و روئین و مثل آن تراشیده
قبله توجه بآن ارواح ساختند و جاهلان رفته رفته آن سنگها را بذاتها خود معبود انگاشتند
و غلط عظیم راه یافت انتهی و ایضاً فیه رابعاً بیان شناعت عبادة اصنام و سقوط اهل آن
از مراتب کمالات انسانیه فکیف مرتبة الالوهیة و این جواب مسوق است برائے کسانیکه
اصنام را معبود ذاتی انگارند انتهی و در حجت بالغه نوشته در حال مشرکین ذهبوا الی ان
ان الصالحین من قبلهم عبدوا الله و تقربوا الیه فاعطاهم الله الالوهیة فاستحقوا
العبادة من سائر خلق الله کما ان ملک الملوک یخدم عبده فیحسن خدمته فیعطیه
خلعة الملک و یفوض الیه تدبیر بلد من بلاده فیستحق السمع و الطاعة من اهل
ذلک البلد و قالوا لا تقبل عبادة الله الا مضموما بعبادتهم بل الحق فی غایة التعالی
فلا یفید عبادته تقربا منه بل لا بد من عبادة هؤلاء لیقربوا الی الله زلفی و قالوا
هؤلاء یسمعون و یبصرون و یشفعون لعبادهم فیدبرون امورهم و ینصرونهم
فنصبوا علی اسمائهم احجارا و جعلوها قبلة عند توجههم الی هؤلاء فخلف

من بعدهم خلف فلم یفطنوا الفرق بین الاصنام وبین من هی علی صورته وظنوها معبودات باعیانها ولذالک رد الله تعالی علیهم تارة بالتنبیه علی ان الحکم والملک لله خاصة وتارة ببیان انها جمادات الهم ارجل یمشون بها ام لهم اید یبطشون بها ام لهم اعین یبصرون بها ام لهم آذان یسمعون بها در تفسیر عزیزی نوشته در استعانت یا چیزیست که توهم استقلال آن چیز در وهم و فهم هیچکس از مشرکین و موحدین نمیگذرد و این قسم استعانت بلاکراهت جائزست یا چیزی است که توهم استقلال آن چیز در مدارک مشرکین جا گرفته مثل استعانت بارواح فلکیه و عنصریه یا ارواح سائره و امثال ذلک و این نوع استعانت عین شرک است و منافی ملت حنفی است انتهی ملخصا و در افراط و تفریط استعانت نوشته ملائکه و ارواح انبیا و اولیا را در پرده صور و تماثیل و قبور و تعزیها معبود سازد و رزق و فرزند و خدمت و منصب از ایشان بالاستقلال درخواست کند و شفاعت و عرض ایشان را در جناب او تعالی واجب القبول گوید که در آن جناب باشد بد اند انتهی و ایضا فیه و از انجمله کسانیکه در دفع بلا دیگران را میخوانند و همچنین در تحصیل منافع بدیگران رجوع مینمایند بالاستقلال نه اینکه توسل بآن دیگران نمایند انتهی و ایضا فیه افعال عادیه الهی را مثل بخشیدن فرزند و توسیع رزق و شفاء امراض و امثال ذلک را مشرکان نسبت بارواح خبیثه و اصنام نمایند و کافر میشوند و موحدان از تاثیر اسمای الهی یا خواص مخلوقات او میدانند از ادویه و عقاقیر و بادعای صلحای بندگان او که هم از جناب او درخواسته انجاح مطالب می کنانند می فهمند و در ایمان شان خلل نمی افتد انتهی و ایضا فیه اکثر اقسام سحر را اذکیای امت محمدیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والتحیة اصلاح نموده شرک و کفر را از ان دور کرده استعمال کرده اند پس اصلاح قسم اول دعوت علوی ست که ملائکه علویه را بآن تسخیر می کنند باستعانت اسمائی عظام الهی و آیات فرقانی و اصلاح

کہ آنچہ پیش بزرگان می برند نذر و نیاز میگویند آرے نذر شرعی قسمے از آن گاہے
میباشد و حکم آن نذر اینست کہ اگر بتحقیق محض برائے اولیاست حرام ست و اگر
بصورت است نہ بحقیقت ہر یکی ازین سہ وجہ مباح است الٰہی مراد من حاصل شود نذر
تو بنزد خدام الصالح رسانم یا باینطور کہ یا حضرت در جناب الٰہی برای مشکل دعا
بکنید اگر این مراد حاصل شود از طرف تو در جناب الٰہی اینقدر طعام یا اینقدر رسانم
تا ثواب آن عاید بشما گردد یا بگوید الٰہی ببرکت فلان بزرگ اگر مشکل من آسان کنی
اینقدر مال برائے تو بدہم و ثواب آن بنخواہ آن بزرگوار سازم انتہی ملخصا شاہ عبد العزیز
در تحفہ نوشتہ ازین است کہ حضرت امیر و ذریۂ او را تمام امت بر مثال پیران و مرشدان
می پرستند و امور تکوینیہ را وابستہ بایشان میدانند و فاتحہ و درود و صدقات و
نذر و منت بنام ایشان رائج و معمول گردیدہ چنانچہ با جمیع اولیاء اللہ ہمین مرسوم
است انتہی بالجملہ افعالیکہ دریجا شرک قرار دادہ و حکم نمودہ کہ اللہ تعالیٰ خاص نمودہ است این
افعال را برائے خود در فصل چہارم کہ نام آن افعال ہم بر زبان نیاوردہ تا باثبات چہ رسد
و چیزہا را کہ ذکر نمودہ و بران شواہد آوردہ سراسر تغلیط و تفریط کہ ذکر چیزے دیگر
و تخصیص چیزے دیگر دلیل باید کہ موافق دعوی باشد و تفسیر مطابق آنچہ از رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم و صحابہ و جمہور سواد اعظم مروی باشد نہ اینکہ لفظی ذکر نمودہ معنیش مخالف
جمہور تراشیدہ از مطلب محض بیگانہ بیان سراپا بہا پدر واز نہ تعرض بتفصیل ہر ہر فعل
کہ بنسبت آن حکم شرک نمودہ است بتطویل می کشد و ضیق وقت رخصت نمیدہد از ان
اعراض نمودہ شد فاما از آنچہ مذکور شد بحکم بطلان جملہ احکام تقویۃ الایمان پے توان برد
و باید دانست کہ کلام فیما بین علما کلام در افعالے بودہ است کہ بودن آن معصیت
بدلایل شرعیہ ثابت و شارع آنرا امارۃ و علامت تکذیب گردانیدہ باشد این قرن
شیطان افعالے را کہ حسن و استحباب آن از دلائل شرعیہ ثابت و شارع امر بدان نمودہ

در معالم فرمودہ ومن اضل ممن یدعو من دون اللہ من لا یستجیب لہ یعنی الاصنام لا یجیب عابدیہا الی شیئ یسئلونہ الی یوم القیامۃ وہم عن دعائہم غافلون لانہا جماد لا یعقل و بیضاوی فرمودہ ومن اضل ممن یدعو من دون اللہ من لا یستجیب لہ الی یوم القیامۃ وہم عن دعائہم غافلون لانہا جماد لا یعقلون الخ

یدعو من دون اللہ من لا یستجیب لہ یعنی الاصنام لا یجیب عابدیہا الی شیئ یسئلونہ الی یوم القیامۃ یعنی ابدا ما دامت الدنیا وہم عن دعائہم غافلون لانہا جماد لا تسمع و لا تفہم فائدہ باید دانست کہ از غفلت و عدم سماع اصنام کہ مقصود اصلی آیہ است اثبات عدم

ہم کفر و شرک قرار داوند حالا میخواہم کہ تنبیہ بر اصول مغالطہ ہای کل کتاب مذکور نمودہ دہم
بیانش اینکہ شرک را چہار قسم نمودہ اول اشراک فی العلم یعنے اللہ کا سا علم اور کو ثابت
کرنا اس عقیدہ سے آدمی کافر ہو جاتا ہے خواہ یون سمجھے کہ یہ بات اون کو اپنی ذات
سے حاصل ہے خواہ اللہ کے دینے سے غرض اس عقیدہ سے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے
دوسرا شرک فی التصرف یعنے اللہ کا سا تصرف اور کو ثابت کرنا محض شرک ہے خواہ
یون سمجھے کہ ان کامون کی طاقت اون کو خود بخود ہے خواہ یون سمجھے کہ اللہ نے
اون کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے تیسرا شرک فی العبادۃ
یعنے اللہ کی سی تعظیم کرنی اور کسیکی پہر خواہ یون سمجھے کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کے
لائق ہین یا یون سمجھے کہ انکی اس طرح کی تعظیم کرنے سے اللہ خوش ہوتا ہے اور اس
تعظیم کے برکت سے مشکلین کہول دیتا ہے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے چوتہا شرک فے
العادات یعنے اپنی عادت کے کامون مین جو اللہ کی تعظیم کرنی چاہئے سو غیر کی کرے
ہمین ہست خلاصہ تمام کتاب و برائے اثبات ہمین مطالب آیات و احادیث بر خلاف مراد
مسوق لہ الکلام و مخالف تفسیر و شرح جمہور اہل اسلام باتباع شیخ نجدی ایراد نمودہ اما
ما اول غلطی مدعیاتش ثابت میکنیم و اقتصار مینمائیم بر نقل کلام اکابر او باید دانست کہ
شاہ ولی اللہ در فوز الکبیر نوشتہ شرک آنست کہ غیر خدا را صفات مختصہ خدا اثبات
نماید مثل تصرف در عالم بارادہ کہ تعبیر از ان بکن فیکون میشود یا علم ذاتی غیر از
اکتساب بحواس و دلیل عقل و منام و الہام و مانند آن یا ایجاد شفائے مریض یا لعنت
کردن شخصے و ناخوش بودن از وتا بسبب آن کراہت تنگدست یا بیمار یا شقی گردد
و یا رحمت فرستادن بر شخصے تا بسبب آن رحمت فراخ نعمت و صحیح بدن و سعید باشد
و این مشرکان در خلق جواہر و تدبیر امور عظام ہیچیک را شریک نمیدانستند و چون
خدائے تعالیٰ برائے کارے ابرام فرماید ہیچیک را قدرت مخالفت اثبات نمیکردند

۵۳

قال اللہ تعالیٰ و من اضل ممن یدعو من دون اللہ من لا یستجیب لہ الی یوم القیامة و ہم عن دعائہم غافلون

ترجمہ فرمایا اللہ صاحب نے سورۂ احقاف میں اور کون زیادہ گمراہ ہے اوس شخص سے کہ پکارتا ہے اللہ کے سوا اون لوگون کو کہ نہ قبول کرسکے اوس کی بات کو قیامت کے دن تک اور وہ اون کے پکارنے سے غافل ہیں یعنی شرک سے زیادہ احمق ہیں کہ اللہ سے قادر علیم کو چھوڑ کر اوروں کو پکارتے ہیں کہ اول تو وہ لوگ پکارنا سنتے ہی نہیں اور دوسرے کچھ طاقت نہیں ... معلوم ہوا کہ یہ جو لوگ بعضے اگلے بزرگان

قال مشایخنا من افضل المندوبات فی مناسك الفارسی وشرح المختار انہا قریبة من الواجب لمن لہ سعة روی الدارقطنی والبزار عنہ صلی اللہ علیہ وسلم من جاءنی زائرا لا تعملہ حاجة الا زیارتی کان حقا علی ان اکون لہ شفیعا یوم القیمة واخرج الدارقطنی ایضا من حج وزار قبری بعد موتی کان کمن زارنی فی حیوتی بالجملة اگر استقصاے این باب کردہ آید دفترے گردد و در حدیث شد رحال استثنا نسبت بمساجد ست نزد اہل حق و چون این مبحث را در رد اعتقابات تکمیل سانیدایم درینجا از تفصیل عطف عنان نمودہ آید ابن تیمیہ وغیرہ بد مذہبان براہ شدوذ رفتہ کہ کلام و تکلمانش مردود نزد اہل سنت و بتوضی این کلام آنچہ بانجام یافت در مقدمہ چیزے ذکر کردیم و در مواہب لدنیہ نوشتہ و من نذر الزیارة وجبت علیہ کما جزم بہ ابن کج من اصحابنا وعبارتہ اذا نذر زیارة قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم لزمتہ الوفاء وجہا واحدا قولہ مراد مانگے دعاے زائر از جناب الٰہی براے خود و براے میت در شرع آمدہ و دعا باین طور کہ الٰہی بحرمت نبی و ولی حاجت مرا روا کن جائز است این وجہ از بائة المسائل ہست و دعاے زائر باین طور کہ یا رسول اللہ یا ولی اللہ در جناب الٰہی عرض کنید کہ حاجت من برآید ہم در مذہب حق از افعال و اقوال و تقاریر صحابہ و تابعین و تبع تابعین و ائمہ مسلمین و علماء مذاہب اربعہ از متقدمین و متاخرین تا شاہ ولی اللہ و شاہ عبد العزیز بخوبی ثابت در دفع سنتر گرنگہاے مائة و اربعین آنرا بخوبی ظاہر نمودہ ایم شاہ عبد العزیز در تفسیر فاتحہ نوشتہ اند دفن کردن گویا سکنے براے روح ساختن ہست بنا برین ست کہ از اولیاء مدفونین و دیگر مومنین انتفاع و استفادہ جاریست و آنہا را افادہ و اعانت نیز متصور قولہ اکثر لوگ پیرون کو اور پیغمبرون کو اور اماموں کو اور شہیدون کو اور فرشتون کو اور پریون کو مشکل کے وقت پکارتے ہیں اور ان سے مرادیں مانگتے ہیں نفس این ہر دو فعل اصلاً شرک

نیست شرک عبارت است از اعتقاد الوہیت غیر اللہ تعالی و بے اعتقاد امثال این
افعال شرک شدن نمیتواند بلکہ ماسور و در شرع وارد اذا اراد عونا فلینادِ اعینونی
یا عباد اللہ من کانت لہ ضرورۃ فلیتوضاء ولیصل رکعتین ثم لیقل اللّٰھم انی اسئلک
واتوجہ الیک بمحمد نبیک نبی الرحمۃ یا محمد انی توجہت بک الی ربی فی حاجتی ھذہ
لتقضی لی اللھم فشفعہ فی این ہر دو روایت در حصن حصین ست ملا علی قاری
در شرح آن نوشتہ و بعض روایات لتقضی بصیغہ حاضر معروف ہم آمدہ است
پس اسناد مجازیست شاہ عبد العزیز در تفسیر سورۃ الشقت نوشتہ اند بعض از خواص
اولیا اللہ را کہ جارحہ تکمیل و ارشاد بنی نوع خود کردہ اند درینحالت تصرف در دنیا
دادہ و استغراق آنہا بجہت کمال وسعت مدارک آنہا مانع توجہ باین سمت نمیگردد
و اویسیان تحصیل کمالات باطن از انہا مینمایند و ارباب حاجات حل مشکلات خود از انہا
می طلبند و می یابند و زبان حال آنہا دران وقت ہم مترنم باین مقالات است ع
من آیم بجان گر تو آئی بتن ؂ قولہ اور اونکی منتین مانتے ہیں اور حاجت بر آنے کے
لئے نذر و نیاز کرتے ہیں خود در جواب مولوی عبد الحکیم بر استفتائی شاہ عبد العزیز
صاحب در بابِ فیجیہ تفصیل تصریح نمودہ است کہ نذر اولیا بدو طریق است حسن و قبیح اگر طریق حسن
در دل باشد اما از زبان لفظ نذر کند خللی دران ہست یا نہ نظر برانکہ این لفظ در
شرع مستعمل برای معنی است کہ مختص بخدا است باید کہ شائبہ از ممنوعات شرعیہ دران
باشد و اولی آن ترک اولی است اما حرام نمیتوان گفت قصہ مسلمانان کہ بجای اسلمنا
صبانا گفتند شاہد آنست و اگر از الفاظ مشترکہ گو بسبب استعمال عرف این دیار شرک
پیدا کردہ گفتہ آید باکے نیست انتہی ملخصا در تقویۃ الایمان این ہمہ تفصیل منسوخ و حکم
شرک علی الاطلاق نافذ مولوی رفیع الدین در رسالہ نذر در مزارات اولیا
نوشتہ اند لفظ نذر کہ اینجا مستعمل می شود نہ بمعنے شرعی ست چہ عرف آنست

۵۱

قسم دوم عزائم و دعوت سفلی است که موکلان ارضیه و جنات را مسخر میکنند اما باستعانت اسما و آیات بے شائبه کفر و شرک یا تعظیم غیر الله بلکه بحکومت و استیلا و اصلاح قسم سیوم تحصیل ربط با رواح طیبه سلحا و اولیاست که اکثر اویسی مشربان بعمل می آرند و در حوائج خود و دیگر خلق بآن منتفع میشوند و در طریق تحصیل آن نیز طهارت و تلاوت و ارسال ثواب صدقات برای ارواح منظور میدارند و اصلاح قسم پنجم عقد همت است که از مشایخ کبار و اولیاء ابرار برای حل مشکلات بوقوع آمده و آن تعلق هم بتکیف بکیفیت عقلی است که بسبب استغراق در ملاحظه اسمی از اسمار الهی دست داده که سراسر مبنی بر نزاهت روح و ترقی آن از عالم ادناس و الواث است و اصلاح قسم ششم تعلق است در خواص آیات و اسمار و ارقام و اعداد آنها و ترکیب بعضی با بعضی و تصویر او فاق مبارکه بر قراطیس مختلفه و الواح متفاوتة الخواص تا مطلبی از مطالب محموده را آن تحصیل نمایند چنانچه در کتب تعویذات و خواص اسما و سور قرآن مع القیود و الشروط در کتب تکسیر مبسوط و مشروح است و به تبعیت این علم در خواص اشیار دیگر از عنصریات و خواص بروج و درجات و شرف و وبال نیز تعمق میکنند و دران ذکر الله را ممزوج میسازند بالجمله وجه قبح سحر همین است که منجر بکفر و شرک و اعتقاد تاثیر کواکب و ارواح مدبره یا ارواح خبیثه شیاطین میگردد و موقوف بر التجا الی غیر الله و انهماک در دیدن اسباب بحیکه از مطالعه قدرت سبب غافل سازد می شود و چون این وجه قبح بالکلیه زائل شود پس مدار حل و حرمت بر اغراض مقصوده می باید ان خیرا فخیر او ان شرا فشر آ انتهی و ایضاً فیه و من الناس من یتخذ من دون الله یعنی سوای خدا که منعم حقیقی است و محبوب بالذات غیر از و در عالم نیست انداداً یعنی همتایان حال آنکه این قدر دلائل ظاهره منع میکند از انکه غیر او برابر او تواند شد اگرچه یکی

[illegible]

چه جائی اینهمه انبوه خدایان بازبر اعتقاد بمثابهٔ هم اکتفائی کنند بلکه در هر چیز آنها را برابر
خدا می کنند حتی که یحبونهم یعنی دوست میدارند آنها را کحب الله مانند دوستی که با خدا
باید داشت زیرا که او تعالی را بالذات و بالاصالة دوست باید داشت و هر چه غیر
اوست بالحکم او محبوب است مثل انبیا و اولیا و صلحا بنا بر اینکه کرده او تعالی
وسیله حاجت روائی این کس شده الی آخر ما قال و برخی از ایشان ارواح مدبره
و ملائکه موکله را بر مخلوقات یا ارواح انبیا و اولیا و عباد و رهبان و احبار و علما را
بے ملاحظه علاقه بندگی خدا و محبوبیت او بالاستقلال در محبت برابر خدا میسازند
والذین آمنوا یعنی و کسانیکه ایمان آورده اند اگرچه بعضی ازین چیزها را برای
خدا و بحکم خدا محبوب میدارند و واسطهٔ حصول نعمت او می فهمند و بنده مطیع
او میدانند لکن نه باینقدر که برابر خدا سازند بلکه ایشان اشد حبا لله یعنی
بسیار سخت تر و محکم تر اند در دوستی خدا هم نسبت این چیزها زیرا که خدا را بالاصالة
دوست میدارند و این چیزها را بقدر ظهور جهت محبت الهیه در آنها و باندازه حکم
او تعالی دوست میگیرند الی آخر ما قال و نیز هر خیر و کمال را مخصوص بذات
الهی و فایض از جناب او فهمند و وسایط را اول سبب نمیدانند و اگر سبب میدانند
بکرده او میدانند انتهی از آنچه نقل کردیم ثابت شد که نسبت شرک فی العلم که ثابت
کردن علم ذاتی برای غیر خدا پس باطل شد کلیه اسمٰعیلیه خواه یون سمجھے
که یه بات اون کو اپنی ذات سے ہے خواه الله کے دینے سے و نیز ثابت
شد که نسبت شرک فی التصرف مگر باستقلال پس باطل شد مسئله اسمٰعیلیه خواه
یون سمجھے که ان کاموں کی طاقت اون کو خود بخود ہے خواه یون سمجھے که الله
نے اون کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے و هم ثابت گردید
که از افعال حق که از سجده برای غیر خدا هم شرک لازم نمیشود بے آنکه غیر را معبود

ولا تدع من دون الله ما لا ينفعك ولا يضرك فان فعلت فانك اذا من الظالمين

۵۷

[illegible]

الله ما لا ينفعك ان دعونه
ولا يضرك ان تركت عبادته
قال الملك ليس اخرج الشيخان
عن ابن مسعود قال قال رجل
يا رسول الله اي الذنب اكبر
عند الله قال ان تدعو لله
ندا وهو خلقك مشكوة کے

باب الکبائر میں ہے کہ بخاری و مسلم نے ذکر کیا کہ عبد اللہ بن مسعود نے کہا کہ ایک شخص نے کہا یا رسول اللہ کون گناہ بہت بڑا ہے اللہ کے نزدیک فرمایا کہ پکارے تو کسی کو اللہ کے برابر حالانکہ اللہ ہی نے تجھ کو پیدا کیا ہے ف یعنی جیسے کہ اللہ کو سمجھتے ہیں کہ وہ ہر جگہ حاضر و ناظر ہے اور سب کلام اوس کا سنتا ہے

والا اعتقاد کند پس باطل شد قول او خواہ یوں سمجھے کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کے لایق
ہیں یا یوں سمجھے کہ انکی تعظیم سے اللہ خوش ہوتا ہے ولما کان حال حکم العبادۃ
فما بال ما قال فی العادۃ وہرگاہ از کلام این بزرگواران نقل مدعا بتصریح
نمودیم پس اگر جاے ذکر قیود نمودہ باشند محل مغالطہ خوردن نیست چہ ترک قید
آنجا محمول ست باین تصریحات واین فائدہ را یاد دارند واز تغلیط اسمعیلیہ از راہ
راست منحرف نشوند ہرچند آنچہ مذکور شد کافی و وافی ست براے رد مخترعات
اسمعیلیات فاما اگر کسے بینندہ این اوراق درین شک افتد کہ شاید در تقویۃ الایمان
اقامت دلائل بر مدعاے خود نمودہ باشد مناسب نمود کہ بطور اجمال کشف این
حال نمودہ آید بشنوید در فصل ثانی کہ براے رد شرک فی العلم وضع نمودہ ذکر
کردہ دران فصل آیہ کریمہ وعندہ مفاتح الغیب لا یعلمھا الا ھو آیۃ دوم قل
لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا اللہ وما یشعرون ایان
یبعثون آیہ سیوم ان اللہ عندہ علم الساعۃ الخ آیہ چہارم ومن اضل
ممن یدعوا من دون اللہ من لا یستجیب لہ الی یوم القیمۃ وھم عن
دعائھم غافلون آیۃ پنجم قل لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا الا ما
شاء اللہ منجملہ این آیات عظام آوردن آیہ کریمہ ومن اضل الی آخرہ را درین
مقام خالی از جنون نیست چہ مراد این آیت باتفاق جمہور مفسرین توبیخ عبدہ
اصنام ست در تفسیر بحر ابو حیان نوشتہ ای لا احد اضل ای ابلغ فی
الضلال ممن یعبد الاصنام وھی جماد لا قدرۃ لھا علی استجابۃ دعائھم
وہمچنان ہست در سائر تفاسیر باقی ماند چہار آیہ کریمہ حاصل ہمہ ہا اینکہ علم غیب خاصۂ خدا
ست دران کلام نیست کلام در مدعیات و مخترعات اوست کہ از آیات
مذکورہ ہیچ علاقہ ندارد و بالجملہ محصل آیات خصوصیت علم غیب ہست بخدا تعالی

وعادت این فرقه است که یک لفظ از جاے گرفته بمو اے یومنون ببعض
الکتاب ویکفرون ببعض از ماعدا اغماض نموده و در تفسیر آن لفظ هم مخالفت
سواد اعظم وتفسیر بالرای را شعار خود گردانیده هرزه درایها می کنند از ایشان
باید پرسید که لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول هم آیه قرآنی
ست یا نه اگر ہست این استثنا بمذہب اسمعیلیه چگونه درست شود واضحا دگر اینان
بجمیع کتاب بمقتضی تطبیق وتحقیق ہست باید شنید که شاه عبد العزیز در تفسیر
عزیزی نوشته غیب نام چیزے ہست که از ادراک حواس ظاہره وباطنه غائب
باشد نه حاضر تا بمشاہده و وجدان دریافت شود واسباب وعلامات آن
نیز در عقل وفکر نیاید تا ببداہته واستدلال دریافته شود واین غیب مختلف
می باشد پیش کور مادرزاد عالم الوان غیب ہست وعالم اصوات ونغمات
والحان شہادت وپیش عنین لذت جماع غیب ہست وپیش فرشتها الم گرسنگی وتشنگی
غیب ہست و دوزخ وبہشت شہادت ولہذا این قسم را غیب اضافی گویند وانچه
نسبت بہمه مخلوقات غائب ہست غیب مطلق ہست مثل روز قیامت واحکام
کونیه وشرعیه باریتعالی در ہر روز ودر ہر شریعت ومثل حقایق ذات وصفات
او تعالی علی سبیل التفصیل واین قسم را غیب خاص او تعالی شانه نامند فلا
یظهر علی غیبه احدا یعنے پس مطلع نمیکند بر غیب خاص خود ہیچکس را بوجهی
که رفع تلبیس واشتباه وخطا بکلی دران اطلاع حاصل شود واحتمال خطا واشتباه
اصلا نماند وہمین اطلاع دادن کذائی ہست که اورا اظهار شخص بر غیب توان گفت
الی آخر ما قال صاحب کشاف بنا بر مذہب اعتزال خود در تحت این آیه نوشته
وفی هذا ابطال الکرامات لان الذین یضاف الیهم وان کانوا اولیاء
مرتضین فلیسوا برسل آه لکن با وجود ادعاے دانشمندی این حرف

59

عند الله اکبر قال ان تجعل
لله ندا وهو خلقک الی قوله
ونزلت هذه الآیة تصدیقها
لقول رسول الله صلی الله
علیه وسلم والذین لا
یدعون مع الله الها آخر
ای لا یعبدون

از وبسیار بعید واقع شده زیرا که این آیه نفی اطلاع بر غیب بوجهیکه رفع تلبیس و
اشتباه بکلی دران حاصل باشد از غیر رسولان میکند نه نفی اطلاع بر غیب مطلقا
چه جاے آنکه کرامات دیگر را ابطال نماید و در تفسیر گذشت که اظهار شخص بر غیب
چیزے دیگر و اظهار غیب بر شخص چیزے دیگر از نفی آن نفی این لازم نمی آید
و اولیا را اگرچه اظهار بر غیب حاصل نیست اما اظهار غیب بر ایشان جائز و
واقع است الخ و هم درین مقام نوشته و بعضی از ایشان گفته اند که حصر بملاحظه قید
اصالة است یعنی بالاصالة اطلاع بر غیب خاصه پیغمبر انست و اولیا را اطلاع
بر غیب بطریق وراثت و تبعیت حاصل میشود و ایضا فیه و بعضی از قدماء مفسرین
اهل سنت گفته اند که مراد از غیب لوح محفوظ است و اطلاع بر لوح هیچ کس را
سوای پیغمبران حاصل نمیشود و لیکن درین کلام خلل است زیرا که اول اطلاع بر
لوح محفوظ یعنے مطالعه آن لوح و نقوشش بطریق صحیح مروی نیست که پیغمبرے
را بوده باشد بلکه از اخبار صحیحه اختصاص این امر بحضرت اسرافیل است و او شان
رسول نیستند دوم اینکه مراد از اطلاع بر لوح اطلاع بر موجودات نفس الامریه
است که قبل از ظهور آن موجودات در خارج حاصل شود گو بمطالعه نقوش لوح
باشد یا بے مطالعه زیرا که مراد از اطلاع بر کتاب اطلاع بر مضامین مرقومه
دران کتاب میشود نه دیدن نقوشش و این معنی اولیا را نیز حاصل میگردد
پس دیدن و ندیدن برابر است سیوم آنکه اطلاع بر لوح محفوظ بمطالعه و دیدن
نقوش هم از بعضے اولیاء الله بتواتر منقول است پس اختصاص و حصر صحیح
نخواهد شد انتهی و در مرقاة نوشته للغیب مبادی و لواحق فمبادیه لا یطلع
علیه ملک مقرب ولا نبی مرسل واما اللواحق فهو ما اظهر الله تعالے
علی بعض احبائه لوحة علمه وخرج ذلک عن الغیب المطلق وصار غیبا

۶۰

اضا فیاو ذلک اذا تنور الروح القدسیة وازداد نوریتها واشراقها بالاعراض عن ظلمة عالم الحس وتجلیة ذات القلب عن صداء الطبیعة والمواظبة علی العلم والعمل وفیضان الانوار الالٰهیة حتی یقوی النور وینبسط فی فضاء قلبه فتنعکس فیه النقوش المرتسمة فی اللوح المحفوظ ویطلع علی المغیبات ویتصرف فی اجسام العالم السفلی بل تتجلی حینئذ الفیاض الاقدس بمعرفته التی هی اشرف العطایا فکیف لغیره انتهی وبعد از ایراد آیات شروع نمود و ذکر احادیث اول از ان حدیث قالت احداهن وفینا نبی یعلم ما فی غد فقال دعی هذه وقولی بالذی کنت تقولین جاے تامل ست که درین حدیث صرف حکم ترک کردن آن قول ست وسبب آن رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر فرموده ونه امر تجدید ایمان وتوبه بلکه وشغلیکه بودند از ان هم منع نفرموده پس آوردن این حدیث بیفائده ست دوم از عائشة رضی الله عنها من اخبرک الخ قطع نظر از تفصیل علم که از تفسیر عزیزی وغیره نقل کرده ایم در حدیث حکم شرک نیست پس سوق آن درین باب بیجا است حدیث سیوم والله لا ادری وانا رسول الله ما یفعل بی ولا بکم در خاتمه اربعین اسحاقیه هم این حدیث مذکور ست آوردن حدیث مشکل مجهولة المحمل که علماء انواع کلام در معنی آن کرده باشند در مقام استدلال از کمال اضلال ست آیات محکمات واحادیث بینات بکثرت برخلاف آنچه مدعی در شرح آن نوشته صاف وصریح موجود ولسوف یعطیک ربک فترضی عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا لیغفر الله لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انا اول الناس خروجا اذا بعثوا وانا خطیبهم اذا وفدوا وانا مبشرهم اذا ایئسوا ولواء الحمد یومئذ بیدی وانا اکرم ولد آدم علی ربی ولا فخر اخرجه الترمذی

عن ابن عمرو بن العاص قال الله تعالی یا جبرئیل اذهب الی محمد فقل له
انا سنرضیک فی امتک ولا نسوءک وعن جابر رض قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا تمس النار مسلما رآنی او رأی من رآنی اخرجه
الترمذی عن ابی سعید الحسن والحسین سید اشباب اهل الجنة اخرجه
الترمذی عن جابر لا یدخل النار احد ممن بایع تحت الشجرة اخرجه مسلم
وابو داؤد والترمذی وحدیث عشره مبشره مشهور ست الغرض اگر استقصار
این قسم احادیث از صحاح نموده آید کتابی مرتب گردد خفاجی در شرح شفا نوشته
واما ما ورد انه صلی الله علیه وسلم علم علم الاولین والآخرین فلعله
کان آخر احواله بعد انقطاع عرض جبرئیل له حالا که عدم افاده ادله مدعایش را
واضح گردید باز بر سر اصل سخن میرسم که شرک فی العلم موافق تصریح کبرا او نیست اگر
ثابت کردن علم ذاتی برای غیر خدا او آنچه دعوی تعمیم نموده از هیچ یک دلیل ثابت کرده
آیات علم غیب نقل کرده بتطویل لاطائل پرداخته و حالش نیز معلوم گردیده که غیب
اضافی خاص بخدا نیست بلکه خاص غیب مطلق است و اظهار رسول مرتضی برآنهم واقع
پس آنچه گفته که پکارنے کی راہ سے شرک ثابت ہوتا ہے کہ اونکو ایسا سمجھا کہ دور
نزدیک سے برابر سن لیتے ہیں سخنی است محض غلط و محض بیمعنی یعنی شنیدن از
دور و نزدیک برابر خاص کار خداست دیگر از این چنین فهمیدن شرکیست
حال آنکه شنیدن خدا از دور و نزدیک برابر اصلا معنی ندارد چه او تعالی را باهمه
اشیاء یکسان نسبت واحده است و تصریح کرده اند جمهور که مراد از قرب که واقع
است هم قرب مکانی نیست و در تحفه اثنا عشریه نوشته عقیده بست و یکم بنده را
اتصال مکانی و قرب جسمانی با حضرت حق متصور نیست قربی که در اینجا متصور است
بدرجه و منزلت و رضامندی و خوشنودی ست و بس همین است مذهب اهل

٦٢

سنّت انتہی پس غیر شعور را خاص فہمیدن کار عقل نیست و دریافت نمودن ارواح
کاملان از برزخ بخوبی ثابت شاه عبد العزیز در تفسیر مقام علیین نوشته که روح
را قرب و بعد مکانی مانع این دریافت نمیشود و مثال آن در وجود انسانی روح
بصری است که ستاره های هفت آسمان را در ون چاه میتوان دید انتهی و چند
عبارات مؤید این مضمون از تفسیر عزیزی بالا مذکور است و در حدیث صحیح موجود
است صلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم کلمه حیث کنتم افاده همان معنی
میکند که اسمٰعیلیه شرک قرار داده اند در مرقاة بشرح حدیث نوشته قال القاضی
وذلك ان النفوس الزكية القدسية اذا تجردت عن العلائق البدنية
عرجت واتصلت بالملاء الاعلى ولم يبق لها حجاب فترى الكل كالمشاهد
بنفسها او باخبار الملك وفيه سر يطلع عليه من تيسر له ذلك و نیز آنچه
در حدیث صحیح وارد شده فانه اذا قال ذلك اصاب كل عبد صالح في السماء
والارض موافق اصطلاح دین جدید شرک خواهد گردید نعوذ بالله من هذه
الوساوس الحاصل باعتقاد ادراک و استماع ارواح در عالم برزخ کلام احیا را
از هر جا که باشند و اطلاع بر احوال آنها بایجاد و اسماع و اعلام خدای عز و جل نه
شرک لازم می آید نه علم غیب خاص خدا بحیثیت در فصل سیوم که در رد شرک فی التصرف
وضع نموده ذکر کرده در آن فصل آیه کریمه قل من بیده ملکوت کل شیء وهو یجیر
ولا یجار علیه الخ و آیه کریمه قل لا املک لکم ضرا ولا رشدا الخ و آیه کریمه
ویعبدون من دون الله ما لا یملک لهم الخ و آیه کریمه لا تدع من دون
الله ما لا ینفعک ولا یضرک الخ و آیه کریمه قل ادعوا الذین زعمتم من
دون الله لا یملکون مثقال ذرة الخ ازین آیات بکر بات هیچ نوع ثابت
نمیشود دعوی که در اوّل کتاب نموده و شمار کرده کار ها و گفته خواه یون سمجھے

قال ابن عباس رضي الله عنه قال كنت خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم يوما فقال يا غلام احفظ الله يحفظك احفظ الله تجده تجاهك واذا سألت فاسأل الله واذا استعنت فاستعن بالله

٦٣

کہ مشکوۃ کے باب التوکل میں لکہا ... و صاحب نہایہ در شرح ... کلمہ ادرده
هذا من صفات الاولياء المعرضين عن اسباب الدنيا وعوائقها الذين لا يلتفتون الى شيء من علائقها و تلك درجة الخواص لا يبلغها غيرهم و اما العوام فرخص لهم في التداوي و المعالجات و من صبر على البلاء ينتظر الفرج من الله بالدعاء كان من جملة الخواص و الاولياء و من لم يصبر رخص له في الرقية والدعاء الا ترى ان الصديق لما تصدق بجميع ماله لم ينكر عليه رسول الله صلى الله عليه و سلم علما منه بيقينه و صبره و

کران کاموں کی طاقت اوس کو خود بخود ہے خواہ یوں سمجھے کہ اللہ نے اوس
کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے و ما از کبرای اونقل
کردیم کہ مفید در تصرف بالاستقلال ست و بس اعادۂ آن عبارات بفائدہ
ست بعد ازان ذکر نمود حدیث اذا سالت فاسال اللہ و اذا استعنت فاستعن
باللہ وخود نوشت کہ مشکوۃ کے باب التوکل والصبر مین لکہا ہے اور ان حدیث
باب توکل در باب شرک عجب کاریست و تخصیص سوال و استعانت در حدیث بانبیا
و اولیا خالی ازجنون نیست حدیث دوم ان لقلب ابن آدم بکل واد شعبة فمن
اتبع قلبه الشعب کلها لم یبال اللہ بای واد اهلکه ومن توکل علی اللہ کفاه
الشعب این جرأتے ست بالاتر از اول کہ در نفس حدیث لفظ توکل موجود و سند
شرک ست آیا شرک مقابل توکل ست حدیث سیوم لیسال احدکم حاجته کلها حتی
یسال الملح وحتی یسال شسع نعاله اذا انقطع با ثبوت شرک هیچ علاقہ ندارد وحدیث چہارم
لما نزلت وانذر عشیرتک الاقربین دعا النبی صلی اللہ علیه وسلم قرابته
فعم وخص فقال یا بنی کعب انقذوا انفسکم من النار فانی لا املک لکم
من اللہ شیئا ولا اغنی من اللہ شیئا الی آخر ما قال یا فاطمة انقذی نفسک
من النار سلینی ما شئت من مالی فانی لا اغنی عنک من اللہ شیئا در بیان
این حدیث عجب جرأتے نمود کہ انی لا املک لکم من اللہ شیئا ولا اغنی عنکم
من اللہ شیئا را ترجمہ نمودہ یون نہین کام آنیکا تمہارے اللہ کے یہان کچہ عدم
مناسبت ترجمہ بالفظ حدیث پر ظاہر ست و اعتقاد نیامدن آنحضرت صلی اللہ علیه
وسلم بکار کسے از اہل قرابت پیش خدا کار مومن نیست در تفسیر عزیزی روایت
نمودہ ست کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم اول من اشفع من امتی اهل
بیتی ثم بنو هاشم ثم الاقرب فالاقرب من قریش و در صحیح بخاری و صحیح

قال كنت ابيت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فاتيته بوضوءه وحاجته فقال لي سل فقلت اسألك مرافقتك في الجنة قال او غير ذلك قلت هو ذاك قال فاعني على نفسك بكثرة السجود رواه مسلم

مسلم از حضرت عباسؓ مرویست قال قلت یا رسول الله هل اغنیت عن عمك فانه یحوطك ویغضب لك قال نعم هو فی ضحضاح من نار ولولا انا لكان فی الدرك الاسفل من النار ببینید كه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بكار آن قریب هم خواهد آمد كه ایمان نه آورده بكار آمدن اهل بیت نبوی نه چنانست كه محل خفا باشد یك یك علاقه با آنحضرت كار آمدنی است در شفاء قاضی عیاض وغیره كتب حدیث از ابوبكرؓ مرویست معرفة آل محمد براءة من النار وحب آل محمد جواز علی الصراط والولایة لآل محمد امان من العذاب این فقره را از ان دولت عظمی و نعمت علیا محرومی است و همین است منشا این همه هذیانات و درینجا امریست كه خرافت بیان صاحب تقویة الایمان ازان ظاهر و عیان است و آن اینكه در آیه كریمه قل من بیده ملكوت كل شیء وهو یجیر ولا یجار علیه ان كنتم تعلمون سیقولون لله قل فانی تسحرون لفظ ملكوت را ترجمه نموده بتصرف وازیها ان آیه كریمه صاف وصریح ثابت كه مشركان برای بتان خود ثابت نمیكردند بلكه خاص میكردند بالله پس این قسم شرك مخترعه بخدیه یعنی شرك فی التصرف عجب شرك است كه در مشركین یافته نشد سند افاده تفسیر مدعا می كند و تنبیه نصیب نیستی اگر ختم الهی نیست چیست عبارت ایشان آنچنان مختلست كه ما نا بكلام عقلا نیست

فصل چهارم در شرك فی العباده ذكر كرد اولا آیه لقد ارسلنا نوحا الی قومه انی لكم منه نذیر مبین الا تعبدوا الا الله انی اخاف علیكم عذاب یوم الیم آیه دوم لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذی خلقهن ان كنتم ایاه تعبدون آیه سیوم وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا وانه لما قام عبد الله یدعوه كادوا یكونون علیه لبدا آیه چهارم واذن فی الناس بالحج یاتوك رجالا الخ آیه پنجم او فسقا

اهل لغیر الله به آیهٔ ششم یا صاحبی السجن ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد

القهار الآیه ازین آیات دعاوی که در اول باب نموده اصلا ثابت نیست کما

بینا سابقا حدیث اول من سره ان یتمثل له الرجال قیاما فلیتبوأ مقعده

من النار حال آن سابق مذکور شد حدیث دوم لا تقوم الساعة حتی تلحق

قبائل من امتی المشرکین وحتی تعبد امتی الاوثان حدیث سیوم لعن الله من

ذبح لغیر الله حدیث چهارم لا یذهب اللیل والنهار حتی تعبد اللات والعزی

الحدیث حدیث پنجم یخرج الدجال الخ حدیث ششم لا تقوم الساعة حتی تضطرب

الیات نساء دوس حول ذی الخلصة این همه احادیث را با دعاوی مخترعه اش

هیچ علاقه نیست علی هذا القیاس در فصل پنجم ذکر نموده آیات واحادیث را که بعضی

ازان از دعاوی محض بیگانه وبعضی محتمل ومجمل که بیان آن بجایی دیگر موجود

خاص را عام ومقید را مطلق ومشترک را علم قرار داده انواع مغالطات را کاربند

گردیده شاه ولی الله در حجة الله نوشته قال رسول الله صلعم الشوم فی

المرأة والدار والفرس اقول الفقیها الصحیح الذی یوجبه مورد الحدیث

ان هنالک سببا خفیا غالبا یکون به اکثر من تزوج المرأة مثلا

مختار قاعیمها رک یستحب الرجل اذا دلته التجربة علی شوم امرأة ان

یریح نفسه بترک تزوجها ان کانت جمیلة او ذات مال وهم دران کتاب

است اما الرقی فحقیقتها التمسک بکلمات لها تحقق فی المثال واثر والقواعد

الملیة لا تدفعها ما لم یکن فیه شرک لا سیما اذا کان من القرآن او

السنة او مما یشبهها من التضرعات الی الله والعین حق وحقیقتها تاثیر

الالمام بنفس العاین وعدمه تحصل من الما مهما بالمعاین وکذا نظرة

الجن وکل حدیث فیه نهی عن الرقی والتمایم والتولة محمول علی ما فیه

شرك او انهماك فی التسبب بحیث یغفل عن الباری جل شانه واما الفال والطیرة فحقیقتهما ان الامر اذا قضی به فی الملاء الاعلی ربما تلونت بلونه وقایع جبلت علی سرعة الانعکاس فمنها الخواطر ومنها الالفاظ التی یتفوه بها من غیر قصد معتد به وهی اشباه الخواطر الخفیة التی لا یقصد الیها بالذات ومنها الوقایع الجویه فان اسبابها فی الاکثر من الطبیعة ضعیفة وانما تختص بصورة دون صورة باسباب ملکیة او انعقاد امر فی الملاء الاعلی وکان العرب یستدلون بها علی ما یاتی وکان فیه تخمین واثارة وسواس بل ربما کانت مظنة الکفر بالله وان لا تطمح الهمة الی الحق فنهی النبی صلی الله علیه وسلم عن الطیرة وقال خیرها الفال یعنی کلمة صالحة یتکلم بها انسان صالح فانها ابعد من تلک القبایح ونفی العدوی لا بمعنی نفی اصلها لکن العرب یظنونها سببا مستقلا وینسون التوکل راسا والحق ان سببیة هذه الاسباب انما تتم اذا لم ینعقد قضاء الله علی خلافه لا انه اذا انعقد امر الله من غیر ان یخرم النظام والتعبیر عن هذه النکتة بلسان الشرع انها اسباب عادیة لا عقلیة وانما ینفتح بها باب الشرک غالبا وکذلک الغول فهو نهی عن الاشتغال بهذه الامور لا ان هذه لیست لها حقیقة البتة کیف والاحادیث متظاهرة علی ثبوت الجن وتردده فی العالم وعلی ثبوت اصل العدوی وعلی ثبوت اصل الشوم فی المراة والفرس والدار فلا جرم ان المراد نفیها من حیث جواز الاشتغال بها ومن حیث انه لا یجوز المخاصمة فی ذلک فلا یسمع خصومة من ادعی علی احد انه قتل ابله او امرضها بادخال الابل المرضیة علیها ونحو ذلک کیف وانت خبیر بان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن الکهانة وهی الاخبار عن الجن اشد نهی وبری عمن اتی کاهنا

لما سئل من حال الكهان اخبر ان الملائكة تنزل في العنان فتذكر الامر قد
قضي في السماء فيسترق الشياطين السمع فتوجهه الى الكهان فيكذبون
معها مائة كذبة يعني ان الامر اذا تقرر في الملاء الاعلى يترشح منه رشحات
على الملائكة السافلة التي استعدت للالهام فربما اخذ منهم بعض اذكياء
الجن ثم تلقى الكهان منهم بحسب مناسبات جبلية وكسبية فلا تتمكن ان
النهي ليس معتمدا على عدمها في الخارج بل على كونها مظنة للخطاء والشرك
والفساد كما قال عز من قائل قل فيهما اثم كبير ومنافع للناس واثمهما اكبر من
نفعهما اما الانواء والنجوم فلا يبعد ان يكون لهما حقيقة ما فان الشرع
انما اتى بالنهي عن الاشتغال به لا لنفي الحقيقة البتة وانما توارثنا سلف
الصالح ترك الاشتغال به وذم المشتغلين وعدم القول بتلك التاثيرات
لا القول بالعدم اصلا وان منها ما يلحق بالبديهيات الاولية كاختلاف
الفصول باختلاف احوال الشمس والقمر ونحو ذلك ومنها ما يدل عليه
الحدس والتجربة والرصد كمثل ما يدل هذه على حرارة الزنجبيل وبرودة
الكافور ولا يبعد ان يكون تاثيرها على وجهين وجه يشبه الطبايع فكما
ان لكل نوع طبايع مختصة به من الحر والبرد واليبوسة والرطوبة بها
يتمسك في دفع الامراض فكذلك للافلاك والكواكب طبايع و
خواص كحر الشمس ورطوبة القمر فاذا جاء ذلك الكوكب في محل ظهرت
قوته في الارض الا تعلم ان المرأة انما اختصت بعادات النساء واخلاقهن
بشيء يرجع الى طبيعتها وان خفي ادراكها والرجل انما اختص بالجرءة والجهورية
ونحوهما لمعنى في مزاجه فلا تنكر ان يكون لحلول قوى الزهرة والمريخ بالارض
اثر كاثر هذه الطبايع الخفية وثانيهما وجه يشبه قوة روحانية مركبة

رسول الله صلى الله عليه وسلم عن سعد رض قال قال اني احرم ما بين لابتي المدينة ان يقطع عضاهها او يقتل صيدها رواه مسلم وعن ابي سعيد عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان ابراهيم حرم مكة فجعلها حرما واني حرمت المدينة حراما ما بين مأزميها ...

٦٨

انس رض ان النبي صلى الله عليه وسلم طلع له احد فقال هذا جبل يحبنا ونحبه اللهم ان ابراهيم حرم مكة واني احرم ما بين لابتيها متفق عليه ...

مع الطبيعة وذلك مثل قوة نفسانية في الجنين من قبل امه وابيه والمواليد بالنسبة
الى السموات والارضين كالجنين بالنسبة الى امه وابيه فتلك القوة تهيا العالم
لفيضان صورة حيوانية ثم انسانية وبحلول تلك القوى بحسب الاتصالات
الفلكية انواع ولكل نوع خواص فاسعى قوم في هذا العلم فحصل لهم علم النجوم
ويعرفون بها الوقائع الآتية غير ان القضاء اذا انعقد على خلافه جعل قوة
الكواكب متصورة بصورة اخرى قريبة من تلك الصورة وانفذ الله قضائه من
غير ان يخرم نظام الكواكب في خواصها ويعبر عن هذه النكتة بان الكواكب
خواصها بجرى عادة الله لا باللزوم العقلي ويشبه بالامارات والعلامات
ولكن الناس جميعا توغلوا في هذا العلم توغلا شديدا حتى صار مظنة لكفر
الله وعدم الايمان فعسى ان لا يقول صاحب توغل هذا العلم مطرنا بفضل
الله ورحمته من صميم قلبه بل يقول مطرنا بنوء كذا او كذا فيكون ذلك صادا
عن تحقق بالايمان الذي هو الاصل في النجاة واما النجوم فانه لا يضر جهله
اذ الله مدبر للعالم على حسب حكمته علم احد او لم يعلم فلذلك وجب
في الملة ان يخمل ذكره وينهى عن تعلمه ويخبر بان من اقتبس علما من النجوم
اقتبس شعبة من السحر زاد ما زاد ومثل ذلك مثل التوريت والانجيل
شدد النبي صلى الله عليه وسلم على من اراد ان ينظر فيهما لكونهما محرفة
ومظنة لعدم الانقياد للقرآن العظيم ولذلك نهوا عنه خفاجي در شرح
شفا نوشته لا تقولن احدكم ما شاء الله وشاء فلان وهذا النهي تنزيهي
لرعاية الادب بترك العطف بالواو الموهمة للتساوي ودر شرح حديث
بئس خطيب القوم انت نوشته امر النبي صلى الله عليه وسلم الخطيب بالافراد
لئلا يوهم كلامه التسوية والمخاطب الوفد الذي قرب عهده بالاسلام

ومثله قوله لاتقولوا ما شاء الله وشئت اولا ترفعم منه التسویة فیختص بمن کان
حاله کذالک ویقوی هذا الاحتمال حدیث ابی داود الذی علم فیه النبی
صلی الله علیه وسلم امته کیف خطبة الحاجة انتهی ملخصا خود در بیان تقویة الایمان
در حدیث السید هو الله نوشته که لفظ سید دو معنی دارد یکی آنکه خود مالک ومختار
بود و محکوم کسے نباشد خود هرچه خواهد کند باینمعنی سوائے خدا تعالی دیگری را سید گفتن
روا نیست دوم آنکه از دیگران امتیاز داشته باشد باین معنی دیگرا را گفتن درست
است وباینمعنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم را سید عالم گفتن ودانستن ضرور است انتهی
ملخصا هرچند این قاعده خاص برائے تصحیح اطلاق سید صاحب بر سید احمد بر زبان
جاری گردیده مگر تمام مبادی فساد را از بیخ بر کنده چه هرگاه مقرر شد که بتعدد
اراده معنی از معانی حکم متبدل میشود پس بسبب این قاعده مخصوص شد لسید ودر
عبد جاری نگردیده وحکم قطعی بشرک نافذ گردیده عبد الرسول وغلام نبی ونبی بخش
چگونه مطلقا شرک گردید موافق حق ومطابق آنچه دریمقام بے اختیار از زبانش
برآمده همین است که موقوف است بر اراده معنی عبد وظاهر که مومن عبادت رسول مراد
نخواهد داشت وگمان بد کردن باآنکه بعض الظن اثم وارد مفید هم نیست اگر گویند
که لفظ عبد در محاوره بمعنے دیگر نیامده محض غلط است عبد الدرهم وعبد الدینار
وعبد العصا در احادیث موجود است بالجمله ازهمین بیان او اکثر مموهات او باطل
میگردد وتمام علماء عرب ومصر وروم وشام واکابر مذاهب اربعه در مقابله اصول
نجدیه فتوی بکفر او داده اند وشیخ محمد عابد اسندی انصاری که از عمده علماء حرمین
بود وازنجدیه سند هم هرکه زمان صحبت آن مرحوم یافته بسعادت تلمذ واجازت او
خود را معلم ساخته در رأة مسائل برسائل شیخ مرحوم احتجاج هم میکنند رساله وارد
خاص درین مسئله واستحسان نموده است این تسمیه را الحاصل اطلاق الفاظ مشترکه

الہی در و جلوہ گرشدہ صید دلہا بہ جاذبہ محبت میکند و ہزاران ہزار عاشق حسن ازلی
دیوانہ وار از پی توقع منفعت و استفادہ کمالی از و دست بجان و بکمند او دوید ہ
می آیند و بر آستانۂ او سجدات می کنند و مشتاق لمعۂ از جمال او یند این مرتبہ از الٰہ
مراتب ہست کہ ہیچکس را از بشر نداده اند مگر بطفیل این محبوب مقبول برخی از اولیای
امت را شمۂ از ان محبوبیت نصیب شدہ و مسجود خلایق و محبوب دلہا گشتہ اند مثل
حضرت غوث الاعظم و سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سرہما انتہی اللہ تعالی
از اسمای حسنی خود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را قریب سی نام عطا فرمودہ در
شفا و مواہب باید دید کہ بتصریح و تفصیل موجود از انجملہ رؤف و رحیم و مومن و مہیمن و عزیز و
حق و خبیر و عظیم و شکور و شہید و نور و امثال آن و سوا اسمایکہ اللہ تعالی آنحضرت را علم
مسمی فرمودہ ہست اتصاف آن حضرت بدیگر اسماہم در حدیث صحیح وارد ہست مثل اول
و آخر و ظاہر و باطن و غیرہا حالا بیان سبکہم سر تغلیط و مادہ افراط و تفریط ماکہ باعث
گردیدہ برین ہذیان سرائیہا و آن خطاست در معنی لفظ الٰہ و شرک باید دانست کہ
لفظ الٰہ بمعنی معبود ہست و غالب در عرف شرع اطلاق آن بر معبود بحق ہست و بمعنی موجود و جود
لذاتہ و در تفسیر کبیر در سورۂ فاتحہ مذکور ان الالہ ھو المعبود سواء عبد بحق او باطل
ثم غلب استعمالہ فی عرف الشرع علی المعبود بحق کذا فی مائۃ المسائل در تفسیر رحمانی نوشتہ
الالہ اسم لذات المعبود فھو ان لوحظ فیہ المعنی لم یقصد فلذا لک لا یوصف
بہ ثم غلب علی المعبود بالحق و ہم در تفسیر رحمانی از امام رازی نقل نمودہ حیث قال
الالہ ھو الموجود الازلی الابدی الواجب لذاتہ المنزہ عما لا یلیق بہ الموجب
لغیرہ و شرک در شرع عبارتست از شریک گردانیدن غیر خدا را بخدا در الوہیت خواہ
در الوہیت بمعنی استحقاق عبادت مثل بت پرستان خواہ در الوہیت بمعنی وجوب وجود
مثل مجوس و صاحب مائۃ مسائل کہ تردید نمودہ در الوہیت و استحقاق عبادت و گفتہ

غیر مغفور کہ سزاے آن محدود قرار دادہ اند نخود لتصریح نمودند کہ چیست و نہ عند التعرض بیان کردند صرف ہمین قدر ظاہر ساختند کہ این شرک سواے اقسام اربعہ یعنی شرک فی العلم و شرک فی التصرف و شرک فی العبادۃ و شرک فی العادت ہست کہ این اقسام اقسام شرک غیر مغفور کہ سزائی او خلود باشد ہستند کہ آن شرک مقابل توحید و نقیض ایمانست مولوی اسمٰعیل و مولوی عبد الحی در ہمین بحث از مولوی بادے مانگپوری تلمیذ مولانا بحر العلوم قدس سرہ ملزم و مجبوج شدہ بودند و مشرکان عرب اصنام خود را الٰہ یعنی معبود اعتقاد می کردند و ہمین بود شرک شان و منکر توحید بودند یعنی یک بودن الٰہ اعتقاد نداشتند و از کلمہ طیبہ لا الٰہ الا اللہ سخت تبری می نمودند و گفتند اجعل الآلھۃ الٰھا واحدا ان ھذا لشیئ عجاب و انطلق الملاء منھم ان امشوا و اصبروا علی آلھتکم ان ھذا لشیئ یراد اگر اصنام خود را الٰہ اعتقاد نمیکردند انکار از کلمہ طیبہ و استعجاب ازان چہ معنے دارد و از شنیدن آیۂ کریمہ والھکم الٰہ واحد تعجب چرا میکردند در تفسیر عزیزی ہم نوشتہ ابن الجریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و ابو الشیخ روایت کردہ اند کہ چون این آیہ در مدینہ نازل شد کافران مکہ این را شنیدہ خیلے تعجب کردند و گفتند کہ کیف یسمع الناس ان الٰھکم الٰہ واحد وان محمدا یقول الٰھکم الٰہ واحد فلیاتنا بایۃ ان کان من الصادقین و کلام شاہ ولی اللہ نقل نمودیم دران نیز موجود کہ جاہلان رفتہ رفتہ آن سنگہا را بذاتہا خود معبود انگاشتند وہم در مناظرہ قرآن نوشتہ این جواب مسوق است برای قومیکہ اصنام را معبود ذاتی انگارند انتہی الغرض از بودن مشرکین عرب معتقد الوہیت اصنام و کافر شدن آن لیام ہمین کلام و داشتن شان بتان را برابر خدا در الوہیت یعنی معبودیت تمام کتاب و سنت و کتب شریعت پرا ند این وہابیان کوچک ابدالان مشرکان ہمہ را بر طاق نسیان گذاشتہ در وادی

۷۲

مباح بعضے مستحب بعضے مسنون بعضی واجب چنانچہ چیزے ازان گذشت و مناشی
فساد چند امور اند یکی اینکه باوجود دعوی توحید معنی کلمہ توحید نمیدانند همین که معنی
کلمہ بیان کنند مذهب شان رد میگردد و درین باب برابر مشرکان اند چنانچه
مذهب مشرکان از کلمہ توحید رد میگردد همچنان مذهب این گروه شیطان چه مشرکان
معتقد الوهیت بتان سوای خدا بوده اند که از کلمہ توحید بسبب نفی الوهیت همه سوای
یکی مذهب مشرکان رد گردید بخدیان میگویند که مشرکان معتقد الوهیت بتان
نبوده اند پس کلمہ توحید که رد مذهب مشرکان میکند رد دعوی این بدعتیان هم
میکند لفظ اله را در تمام تقویة الایمان بمعنے شرعی ترجمه نموده جاے هیچ جای هیچ
نوشته داد در آیه وما امروا الا لیعبدوا الها واحدا لا اله الا هو سبحانه
عما یشرکون اله را بمعنے مالک ترجمه نموده و در حدیث قدسی اعلموا انه لا اله
غیری بلفظ حاکم ترجمه نموده همین طور حیران پریشان لفظ حق جای بر زبان نیاورده
که نجدیت برهم میشد دوم اینکه در آیاتیکه افعال و اقوال مشرکین منضم بعبادت
مذکور بحذف عبادت صرف بسبب افعال و اقوال حکم شرک قائم نمود چنانچه در ذیل
آیه والذین اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله
زلفا نوشته اس آیہ سے معلوم ہوا کہ جو کوئی کسیکو اپنا حمایتی سمجھے گو کہ یہ جانکر
کہ اوس کے سبب سے خدا کی نزدیکی حاصل ہوتی ہے سو وہ مشرک ہے اور جھوٹا
اور اللہ کا ناشکر معنی آیه اینکه کسانیکه گرفتند غیر خدا را اولیا و گفتند که عبادت
نمی کنیم اوشان را مگر برای اینکه نزدیک گردانند ما را سوے خدا تحقیق الله حکم
خواهد کرد درمیان شان در چیزیکه اختلاف میکنند دران تحقیق الله هدایت
نمیکند کسیرا که دروغگو و ناشکر است از آیه کریمه بر هر ذیشعور ظاهر که حکم
اتخاذ اولیا و عبادت شان برای نزدیکی خداست و لیقربونا متعلق به نعبد

الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون ومن یتول الله ورسوله والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون

معاش و معاد شمار اصلاح کند انتهی و من الناس من یتخذ یعنی جماعت ہستند که
برای خود میگیرند از راه کمال ضلالت در آمده و از حد آدمیت بر آمده من دون الله
یعنی سوای خدا که منعم حقیقی و محبوب بالذات غیر از و در عالم نیست اندادا یعنی
ہمتایان خدا حال آنکه انیقدر دلائل ظاهره منع میکنند از آنکه غیر او برابر او تواند شد
اگرچه یک کس باشد چه جای اینهمه انبوه خدایان انتهی بالجمله خطای صاحب تقویة الایمان
درین خصوص بچند طریق ثابت اول که بمخالفت تفاسیر دوم آنکه ہمین مضمون در دیگر
آیات کثیره بی لفظ من دون موجود اله مع الله بل هم قوم یعدلون قالوا
آلهتنا خیر ام هو فاضربوا لک الاجل لا سیوم آنکه قبیل آیه اخیره و امثال
او غلطی تقویة الایمان ثابت میشود چه لفظ من دون و اندادی ہر دو موجود و اگر مراد
من دون الله آن باشد که مدعی نوشته تا تعارض صریح و تهافت قبیح لازم می آید
سبحانه و تعالی عما یصفون دیگر از اغلاط کلیه نجدیه اینکه محبوبیت و شفاعت خواص
بندگان و تفویض امور و تدبیر و تصرف بایشان که باتفاق شرائع ثابت مشرکین
بخیال آن امور از راه غلط فهمی آن اشخاص را الا اعتقاد نموده در الوهیت
برابر خدا ساختند و نفهمیدند که این امور موجب الوهیت نیستند نجدیه از اصل
آن امور منکر گردیده مخالف شرائع خود را ملوم و مطعون ساختند شاه ولی الله
در حجة الله نوشته خلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات
فحملوا الالفاظ المستعملة المتشبهة علی غیر محلها کما حملوا المحبوبیة و الشفاعة
التی اثبتها الله تعالی فی قاطبة الشرائع لخواص البشر علی غیر محلهما
و کما حملوا اصدور خرق العوائد و الاشراقات علی انتقال العلم و التسخیر
الاختصاص الی هذا الذی یری فیه و الحق ان ذلک کله یرجع الی قوی
ناسوتیة او روحانیة تعد لنزول التدبیر الالهی علی وجه و لیس من

اعمال اعتباری نذارد یعنی اد اکننده این افعال بے اعتقاد واقرار موحد نیست
علی ہذا القیاس رکن شرک اعتقاد شرکت ہست در الوہیت واقرار شرط ہست وسجدہ
وطواف ونذور وقرابین وغیرہ از فروع وعوارض کہ بی اینہمہ شرک موجود و
بے اعتقاد الوہیت این اعمال وافعال اعتباری نذارد یعنی مرتکب این افعال
بے اعتقاد واقرار مشرک نیست مشرکین عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اصنام
را الٰہ اعتقاد میکردند واقرار مینمودند وہمین بود شرک شان کہ برائے رد آن
قرآن مجید نازل گردید واصنام را مالک علی الاطلاق وموجد کل میدانستند صرف
صفت الوہیت ثابت میکردند ازراہ غلط فہمی یعنی اللہ تعالی را برخود قیاس
کردہ کہ یک بادشاہ خبرگیری بلاد دور دست بے شرکا واعوان کردن نمیتواند
باین جہت اللہ را شرکا او قرار دادند عزی برائے عزت دادن ود برائے
ہستی گرداندن یعوق برای حفظ از دشمنان وغیر ذالک وغلطی شان این
بود کہ خاص را عام نمودند یعنی صفت الوہیت را کہ خاص باللہ ہست عام
فہمیدند ونجدیہ ہم ازراہ غلطی عام را خاص فہمیدند یعنی تصرف انبیاء واولیا را
کہ عام ہست ومشابہ بتصرف خدا وتاثیر قدسی یعنی باسباب ظاہری تعلق ندارد
ودر خویش وبادشاہان نیافتہ در وہم افتادند کہ این گونہ تصرف خاص بخدا ہست
پس اگر ہمچنین تصرف برائی بزرگان اعتقاد کند مشرک گردد ہر دو فرقہ یعنی
مشرکین سابقین ولاحقین در غلط فہمی برابراند وسبب غلطی ہر دو فریق قیاس
غائب ہست بر شاہد چنانکہ شرک واجب الاحتراز ہست حکم شرک ہم برخلاف شرع
واجب الاجتناب این فرقہ شیاطین برخلاف کتاب وسنت وجمہور جماعت بعضی
آیات را کہ لفظ من دون اللہ دران یافتند دون را بادون تعبیر نمودہ چنان
قرار دادند کہ مشرکین آن عہد اصنام را الہ اعتقاد نمیکردند بلکہ شرک شان ہمین

إذا لابتغوا إلى ذي العرش سبيلا
لا تقولوا ثلاثة
لا تتخذوا إلهين اثنين
أم اتخذوا آلهة من الأرض هم ينشرون لو كان فيهما آلهة إلا الله لفسدتا فسبحان الله رب العرش عما يصفون

البلاء منهم ان امشوا واصبروا على الهتكم ان هذا لشيئ يراد   الحاصل
از انچه ذکر کردیم بخوبی ثابت کہ شرعا معتبر در توحید و شرک ہمان صفت الوہیت ہست
و بس کہ آن صفت در غیر ذات واحد حق ہیچ   یافته نمیشود نه بالذات و نه بعطائی
او تعالی شانه نه کامل و نه ناقص و ہمین سبب شرک اخبث الخبائث گردیده کہ مستلزم
تعمیم صفت خاص ہست بخلاف سایر صفات و افعال او تعالی کہ مخلوقات خود را
ہم علی تفاوت المراتب دران چیزها شرکت عطا فرموده ہست فجعلناه سمیعا
بصیرا وجعلنا من الماء کل شیئ حی هو الذی احیاکم علم آدم الاسماء
کلها تکلم الناس تریدون عرض الدنیا وما تشاءون الا ان یشاء الله لا
یکلف الله نفسا الا وسعها ازین آیات محکمات شرکت در صفات ذاتیه ثبوتیه
کہ عبارت ہست از حیات و علم و سمع و بصر و کلام و مشیت و قدرت و اراده
واضح و شرک شرعی باعتبار این صفات صورت نمی پذیرد و ہمچنان در صفات
اضافیه و افعال کہ ناشی از صفات ذاتیه اند و متعلق بآن مثل تصرف بقدرت
و غیب دانی بعلم و امثال ذلک چرا کہ این چیزها بمخلوق ہم عطا گردیده و صفت
منشا شرک اصلا و مطلقا قابل عطا نیست و این صفات و افعال باعتبار صفات خاص
ذات او تعالی و افعال خاص او تعالی یعنی چنانکه خدا تعالی راست یعنی حیاتیکه خدای
تعالی راست ہمچنان حیات و قدرتیکه خدا تعالی راست ہمچنان قدرت و علم و سمع
و بصر ہمچنانکه خدا تعالی راست و تصرف ہمچنان کہ خدا تعالی راست برای دیگری
ثابت کردن ہم مدار شرک شدن نمیتواند چه بنص قرآن و سنت ثابت کہ مشرکین
اصنام خود را این چنین اعتقاد نداشتند و مشرک بودند پس ثابت شد کہ شرک
شرعی باعتبار صفات و افعال نیست بلکه مدار او بر الوہیت غیر آنها و آن صفت
الوہیت ہست کہ از اعتقاد آن در مخلوق بغیر اثبات شرکت در صفات ذاتیه ہم

کمامر و بیچی و نیز فصل که برای این قسم عقد نموده ند ذکر نموده ند دران آیات و احادیث
که دلالت دارند بر اختصاص علم غیب بخدای عز و جل دراین بحث دیگر است کلام در
شرک است و نیست دران آیات و احادیث که این صفت معتبر است در شرک و
نیست محصل آن مگر همینکه علم غیب خاصه خدا است و بس پس هر که غیب خاصه خدا را
برای مخلوقی ثابت کند این اعتقاد باطل و مخالف شرع است نه آنکه شرک گردد
هر بطلان و مخالفت شرع شرک نیست و عادت امت شیطان است که یک لفظ از
یکجا گرفته هیچ خیال اطراف و جوانب نموده و بر اصول دین نظر نه انداخته زبان درازیها
میکنند همچنان درین بحث هم بعمل آورده اند حال اینست که درین آیات تخصیص علم
غیب است بخدای عز و جل و در آیه کریمه لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی
من رسول استثنا هم موجود اگر غیب مدار شرک بود اظهار دیگرے بر وی امکان
نداشت جمهور مفسرین و اکابر دین تطبیق نموده اند بتفریق غیب که غیب خاصه خدا
غیب مطلق است و غیب عطا کرده غیب اضافی است غیب که خاص بخدای عز و جل
است غیب مطلق است یعنی آنچه نسبت بهمه مخلوقات غائب است نه غیب اضافی
یعنی آنچه غائب است از ملک و شاهد است نزد بشر مثل کیفیات جسمانی یا بالعکس
مثل عالم برزخ و بهشت و دوزخ و سائر آنچه متعلق است بملکوت پس اطلاع
فرد بشری بر تمام ملکوت و اطلاع روح کاملی در برزخ بر تمام احوال احیا یا کل افراد
نوع خود بلکه بر تمام عالم ترابی غیب مطلق نیست بلکه ملا علی در تفسیر و دیگران هم
تصریح نموده اند که اطلاع بر تمام لوح محفوظ هم غیب مطلق که خاص بخدا است نیست
و به اخبار صحیحه برای حضرت اسرافیل ثابت و برای بعض اولیاء الله هم بتواتر منقول
نمی بینید در قرآن وعلم آدم الاسماء کلها و آنچه نوشته من زعم
ان ارواح الانبیاء والاولیاء حاضرة وناظرة صار مشرکا

لا شك ان ما تقولوا ابتداع قبیح فی الدین واختراع فظیع مخالف لاجماع المسلمین حاصله ان ما حدث بعد الازمنة الثلثة المشهود لها بالخیر مذموم عندکم وما حدث فی احدها منها فیوقع فیها الخیر وما فهو لیس ببدعة وکلا الامرین باطلان قطعا فان اکثر البدع المقطوع بقبحها بل کلها اصول فی القبح والسوء فلما بعضها اقبح واسوء منها انما حدثت فی هذه الازمنة الثلثة اما البدع الاعتقادیة التی هی اکمل افراد البدع

مراد صحیح از دوستان آرزو داشتن خیال خام است این است کلام اجمالی در مشرکی العلم
و همچنان از جملهٔ افعال خدای عزوجل تصرف را مدار شرک قرار داده و سوای آنچه در
رد ان مذکور شد یک نکته دریافتنی است که اهم مباحث قرآن مجید رد شرک است
و در هیچ جا هم این لفظ وارد نگردیده که تمام فصل متعلق آن بینید هیچ جا هم این لفظ در
آیات و احادیث ذکر کرده اش نیست پس شرک شرعی نیست و نیست مگر شرک تجدی
و همچنان در قسمین باقیین بر افعال عبادت و افعال عادت مدار شرک نهاده
و هو کتابی شرعی و اصل مسئله افعال را یاد باید داشت که بمجال کثیره بکار خواهد آمد
و آن اینکه نسبت با فعالیکه اختصاص مع الطلب وارد گردیده یعنی آن افعال
را از بندگان خاص برای خود طلب فرموده است کردن آن افعال برای دیگری
با عتقاد الوهیت او شرک است و بی اعتقاد الوهیت شرک نیست غایة الامر
ممنوع خواهد بود و قید طلب با اختصاص از برای آن است که بعضی صفات و
افعال خاصه اند برای خدا اگر طلب نیست مثل ان الحکم الا لله که اختصاص
حکم بخدا از آن یافته میشود مگر طلب نیست یعنی خاص مرا حاکم بگویید و دیگری را
مگویید که خصوصیت طلب بلی منع طلب از غیر مفهوم باشد و مثل ایاک نستعین
خصوصیت استعانت بالله تعالی از آن یافته میشود مگر طلب نیست یعنی خاص
از من طلب مدد کنید و از دیگری مکنید که خصوصیت طلب منع از غیر مفهوم باشد انتهی
ترجمة المقدمه عقیده دوم گویند هر بدعت حرام و کفر است و تعریف میکنند بدعت
را آنچه حادث شده باشد بعد زمانه تبع تابعین و آنچه حادث شده باشد در زمانه
صحابه و تابعین و تبع تابعین بدعت نیست مدار بدعت بر تجدید زمانی است و قبح
و بدی را اعتبار نمیکنند یعنی هر چه بعد ازین ازمنه حادث شده همه بدعت حرام
و کفر است نیک باشد یا بد بعضی ملاحده ظاهریه باین راه رفته اند علماء مصری گوشته

السیئة فالخوارج والنصب والتشیع بانواعه والقدر والاعتزال ... وکذا الالحاد ... خلق القرآن حدثت فی ... وغیرها کلها احدثت فی هذه الازمنة وکذا البدع العملیة ... انما احدثت ... فی احد منها ... ولا شک ... الازمنة الثلثة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ... امتی ...

او اوسطها او آخرها ورد ايضاً من سن في الاسلام سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها ومن سن سنة سيئة فله وزرها ووزر من عمل بها فبطل ما قالوا ان ما حدث بعد الازمنة المذكورة لا يتوقع فيما الخير انتهى خلاصه لمعه بكيه دررد بدعت نجديه وريحانقل سيكنم وبعد فهذه رسالة في تحقيق البدعة جمعنا فيها اقوال الائمة المسندين لرد الدجالين المبتدعين الملحدين في الدين وهم الذين روى مسلم في صحيحه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يكون في آخر الزمان دجالون كذابون يأتونكم من الاحاديث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤكم فاياكم واياهم لا يضلونكم ولا يفتنونكم صدق رسول الله صلى الله عليه وسلم وانطبق ما قال على النجدية على الوجه الاكمل لانهم فانهم يفتخرون بتلك العلامة ويشنعون المسلمين بذكرهم عدم سمعهم وسماع آبائهم لصفواتهم ويقولون ما يقولون قال صلعم في النجد هناك الزلازل والفتن وبها يطلع قرن الشيطان فنقول قال الشيخ امام العلامة محي الدين ابو زكريا يحيى بن شرف النووي في تهذيب الاسماء واللغات بدع والبدعة بكسر الباء في الشرع هي احداث ما لم يكن في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهي منقسمة الى حسنة وقبيحة قال الشيخ المجمع على امامته وجلالته وتمكنه في انواع العلوم وبراعته ابو محمد عبد العزيز بن عبد السلام رحمه الله في آخر كتاب القواعد البدعة منقسمة الى واجبة ومحرمة ومندوبة ومكروهة ومباحة قال والطريق في ذلك ان تعرض البدعة على قواعد الشريعة فان دخلت في قواعد الايجاب فهي واجبة او في

قواعد التحريم فهي محرمة او الندب فمندوبة او المكروه فمكروهة او المباح فمباحة وللبدع الواجبة امثلة منها الاشتغال بعلم النحو الذي يفهم به كلام الله وكلام رسوله وذلك واجب لان حفظ الشريعة واجب ولا يتأتى حفظها الا بذلك وما لا يتم الواجب الا به فهو واجب الثاني حفظ غريب الكتاب والسنة من اللغة الثالث تدوين اصول الفقه الرابع الكلام في الجرح والتعديل لتمييز الصحيح من السقيم وقد دلت قواعد الشريعة على ان حفظ الشريعة فرض كفاية فيما زاد على القدر المتعين ولا يتأتى ذلك الا بما ذكرناه وللبدع المحرمة امثلة منها مذاهب القدرية والجبرية والمرجئة والمجسمة والرد على هؤلاء من البدع الواجبة وللبدع المندوبة امثلة منها احداث الربط والمدارس وكل احسان لم يعهد في العصر الاول ومنها التراويح والكلام في دقائق التصوف وفي الجدل ومنها جمع المحافل للاستدلال في المسائل ان قصد بذلك وجه الله تعالى

وللبدع المكروهة امثلة كزخرفة المساجد وتزويق المصاحف وللبدعة المباحة امثلة منها المصافحة عقب الصبح والعصر ومنها التوسع في اللذيذ من الماكل والمشارب والملابس والمساكن ولبس الطيالسة وتوسيع الاكمام وقد يختلف في ذلك فيجعله العلماء من البدع المكروهة ويجعلونه آخرون من السنن المفعولة في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فما بعده وذلك كالاستعاذة في الصلوة والبسملة هذا آخر كلامه وروى البيهقي باسناده في مناقب الشافعي رح قال المحدثات من الامور ضربان احدهما ما احدث مما يخالف كتابا او سنة او اثرا او اجماعا فهذه البدعة الضالة والثاني ما احدث من الخير لاخلاف فيه لواحد وهذه بدعة محدثة وغير مذمومة وقد قال عمر رضي الله عنه في قيام شهر رمضان نعمت البدعة هذه يعني انها محدثة لم تكن واذا كانت ليس فيها رد لما مضى هذا آخر كلام الشافعي انتهى عبارة التهذيب قال الحافظ ابن الحجر في فتح المبين شرح الاربعين للامام النووي في شرح حديث عايشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلعم من احدث اي انشاء واخترع من قبل نفسه في امرنا اي شاننا الذي نحن عليه وهو ما شرعه الله ورسوله صلعم واستمر العمل به ومن ثمه جاء في رواية ديننا او المراد الحكم هذا ما ليس منه مما ينافيه او لا يشهد له شيء من قواعده وادلة العامة فهو رد اي مردود على فاعله لبطلانه وعدم الاعتداد به سواء كانت منافاته لما ذكر لعدم شيء بعينه بالكلية كنذر القيام وعدم الاستظلال ومن ثم ابطل صلى الله عليه وسلم نذر ذلك وللاخلال بشرط او ركنه عبادة كان او عقد فلا ينقل الملك مطلقا على الاصح من خلاف فيه

للعلماء والزيادة على المشروع فيه في نحو الصلوة دون الوضوء ولاركانه ... كالصلوة بثوب مغصوب او فيه او الحج بمال حرام والذبح لمغصوب ... والصوم ... مع ... كذب و البيع مع نحو نجش وغيره مما نهي عنه

لامر خارج وجهته بعض الاولى وعلى راى ضعيف في الجميع والاصح الصحة فان النهي في هذا لامر خارج بخلافه للذات فانه يبطلها كذبح المحرم الصيد ولبسه لخف بلا عذر فلا يمسح عليه وجماع

٨٠

السائرين والحاج قبل التحلل اما ما لا ينافي ذلك بان شهد له شيء من ادلة الشرع او قواعده فليس برد على فاعله بل هو مقبول عنه وذلك كبناء الربط ... وسائر انواع البر ... القديمة ... فانه يوافق لما جاءت به الشريعة من اصطناع المعروف والمعاونة على البر والتقوى ... العلوم ... على اختلاف ... اشتغالها ... ترتيب ... التصريحات ... ما ... جع وبيان حكمه

وتفسير القرآن والسنة والكلام على الاسانيد والمتون وتتبع كلام
العرب نثره ونظمه وتدوين كل ذلك واستخراج علوم اللغة كالنحو والمعاني
والبيان والاوزان فذلك كله وما شاكله معلوم حسنه ظاهر فائدته يعين
على معرفة كتاب الله وفهم معاني كتابه وسنة رسوله صلعم فيكون مامورا
به وكتفريع الاصول والفروع وما يحتاج اليه من الحساب وغيره من العلوم
الآلية وككتابة القرآن في المصاحف ووضع المذاهب وتدوينها وتصنيف
الكتب ومزيد ايضاحها وتبيينها وغير ذلك مما مرجعه ومنتهاه الى
الدين بواسطة او بوسائط فانه مقبول من فاعله يثاب عليه ممدوح و
من ثم استحيا كثير من الصحابة رض كما وقع لابي بكر وعمر وزيد بن ثابت رض
في جمع القرآن فان عمر اشار به على ابي بكر خوفا من اندراس القرآن بموت
الصحابة لما كثر فيهم القتال يوم اليمامة وغيره فتوقف لكونه صورة بدعة
ثم شرح الله صدره لفعله لانه ظهر له انه يرجع الى الدين وانه غير
خارج عنه ومن ثم لما دعى زيد بن ثابت وامره بالجمع قال له كيف
تفعل شيئا لم يفعله رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال والله انه الحق
ولم يزل يراجعه حتى شرح الله صدره للذي شرح له صدرهما وكما وقع
لعمر في جمع الناس لصلوة التراويح في المسجد مع تركه صلعم لذلك بعد
ان فعله ليالي وقال عمر نعمت البدعة هي اي لانها وان حدثت ليس فيها
رد لها معنى بل موافقة له لانه صلى الله عليه وسلم علل الترك بخشية الافتراض
وزال ذلك بوفاته صلى الله عليه وسلم وقال الشافعي ما احدث وخالف
كتابا او سنة او اجماعا او اثرا فهو البدعة الضالة وما احدث من الخير
ولم يخالف شيئا من ذلك فهو البدعة المحمودة والحاصل ان البدعة

الحسنة تنقسم على ندبها وهي
ما وافق شيئا مما مر ولم يلزم
من فعله محذور شرعي و
منها ما هو فرض كفاية كتصنيف
العلوم ونحوها مما مر قال
العز [illegible] المصنفات ومنه
احسن ما ابتدع في زماننا
ما يفعل كل عام في اليوم
الموافق ليوم مولده صلعم
من الصدقات والمعروف
واظهار الزينة والسرور
من ذلك مع ما فيه من
فان ذلك مع الفقراء مشعر
الاحسان الى الفقراء مشعر
بمحبته صلى الله عليه وسلم
وتعظيمه وجلالته في قلب
فاعل ذلك وشكر الله على
ما من به من ايجاد رسوله

٨١

الذي ارسله رحمة للعالمين
وان البدع السيئة وهي ما
خالف شيئا من ذلك صريحا
او التزاما قد ينتهي الى ما
يوجب التحريم تارة والكراهة
اخرى والى ما يظن انه طاعة
وقربة الى آخر ما قال وقال
في شرح قوله وفي رواية
مسلم من عمل عملا
ليس عليه امرنا اي
حكمنا واذننا وتقريره
ومن ثم رسول
الله صلى الله عليه وسلم
باخذ خالد اللواء في غزوة
مؤتة مع عدم امره له به
ومدحه على ذلك لانه
من المصالح العامة وهي

لا تتوقف على امر بها بخصوصها وكذا يقال في كل تخصيص لدليل عام بدليل
خاص او عام لانه عليه امر الشرع بخلافه بغير دليل ومدح صلى الله عليه
وسلم بلالا على صلوته ركعتين كلما توضأ مع انه لم يأخذه عنه صلى
الله عليه وسلم نصا بل استنباطا من الامر بمطلق الصلوة وقال في شرح
قوله فهو رد وفي الحديث دلالة للقاعدة الاصولية ان مطلق النهي
يقتضي الفساد لان المنفي عنه مخترع محدث وقد حكم عليه بالرد المستلزم
للفساد وقال في شرح حديث ابي نجيح العرباض رضـ وعظنا رسول الله صلعم
موعظة وجلت منها القلوب وذرفت منها العيون فقلنا يا رسول الله
كانها موعظة مودع فاوصنا قال اوصيكم بتقوى الله والسمع والطاعة
وان تامر عليكم عبد هذا اما من باب ضرب المثل بغير الواقع على طريق التقدير
والفرض والا فهو لا يصح ولايته ونظيره من بنى لله مسجدا ولو كمفحص
قطاة بنى الله له بيتا في الجنة واما من باب الاخبار بالغيب وان الشريعة
تختل حتى توضع الولايات في غير اهلها والامر بالطاعة حينئذ ايثار
لاهون الضدين اذ الصبر على ولاية من لا يجوز ولايته اهون من
اثارة الفتنة التي لا دواء لها ولا خلاص منها ويرشد الى هذا تعقيب
ذلك بقوله وانه من يعش منكم فسيرى اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي
وسنة الخلفاء الراشدين المهديين وهم ابو بكر فعمر فعثمان فعلي
فحسن رضي الله عنهم فان ما عرف عن هؤلاء او عن بعضهم اولى
بالاتباع من بقية الصحابة اذا وقع الاختلاف بينهم فيه ومن ثم
قال بعض العلماء يقدم ما اجتمع عليه الاربعة ثم ما اجتمع عليه
ابو بكر وعمر وهذا في حق المقلد الصرف في تلك الازمنة القريبة

من زمن من الصحابة اما في زماننا فقال بعض ائمتنا لا يجوز تقليد غير الائمة الاربعة الامام الشافعي والامام مالك والامام ابي حنيفة والامام احمد رضي الله عنهم لان هؤلاء قد عرفت قواعد مذاهبهم واستقرت احكامها وخدمها تابعوهم وحرروها فرعا فرعا وحكما حكما فقل ان يوجد حكم الا وهو منصوص لهم اجمالا وتفصيلا بخلاف غيرهم فان مذاهبهم لم تحرر ولم تدون كذلك فلا يعرف لها قواعد يخرج احكامها عليها فلم يجز تقليدهم فيما حفظ عنهم لانه قد يكون مشروطا بشرط اخر وكلوها الى فهمها من قواعدهم فقلت الثقة بخلو ما حفظ عنهم من قيد او شرط فلم يجز التقليد حينئذ عضوا عليها بالنواجذ واياكم ومحدثات الامور فان كل بدعة ضلالة والبدعة لغة ما كان مخترعا على غير مثال سابق ومنه بديع السموات والارض اي موجدهما على غير مثال سابق وشرعا ما احدث على خلاف امر الشارع ودليله الخاص او العام

ضلالة لان الحق فيما جاء به الشرع فما لا يرجع اليه يكون ضلالة اذ ليس بعد
الحق الا الضلال والمراد بالمحدث الذي هو بدعة وضلالة ما ليس له اصل
في الشرع وانما الحامل عليه مجرد الشهوة والارادة فهذا باطل قطعا بخلاف
محدث له اصل في الشرع اما بحمل النظير على النظير او بغير ذلك فانه حسن
اذ هو سنة الخلفاء الراشدين والائمة المهديين ومن ثم قال عمر رض في التراويح
نعمت البدعة هي فليس ذلك مذموما بمجرد لفظ محدث او بدعة فان القرآن
باعتبار لفظه وانزاله وصف بالمحدث اول سورة الانبياء وانما منشاء
الذم ما اقترن به من مخالفة السنة ودعائه الى الضلالة فالحاصل ان البدعة
منقسمة الى الاحكام الخمسة لانها اذا عرضت على القواعد الشرعية لم تخل
عن احد هذه الامور المذكورة فمن البدع الواجبة على الكفاية الاشتغال
بالعلوم العربية المتوقف عليها فهم الكتاب والسنة كالنحو والصرف
والمعاني والبيان واللغة بخلاف العروض والقوافي ونحوهما والجرح والتعديل
وتمييز صحيح الاحاديث من سقيمها وتدوين نحو الفقه واصوله والآلة والرد
على نحو القدرية والجبرية والمرجية والمجسمة ومحل بسطه كتب اصول الدين
لان حفظ الشريعة فرض كفاية كما دلت عليه القواعد الشرعية ولا يتاتى
حفظها الا بذلك لانه ما لم يتم الواجب الا به فهو واجب ومن البدع المحرمة
مذاهب سائر اهل البدع المخالفة لما عليه اهل السنة والجماعة ومن المندوبة
احداث نحو الربط والمدارس وكل احسان لم يعهد في العصر الاول والكلام
في دقائق التصوف والجدل وجمع المحافل والاستدلال في المسائل العلمية
ان قصد بذلك وجه الله ومن المكروهة زخرفة المساجد وتزويق المصاحف
ومن المباح التوسع في لذيذ الماكل والمشارب والملابس وتوسيع الاكمام

من بعد ذکر نموده عبارت سیرت شامی را در باب مولد خیر البشر صلی الله علیه وسلم
که مشتمل است بر نقل استحسان و استحباب از جم غفیر و جماعه کثیر ائمه اعلام و هداة اسلام
مثل ابو الخیر سخاوی و ابن جزری و ابن کثیر و ابن دحیه و ابو شامه شیخ نووی و
ابن جوزی و ابن ظفر بل و ابن فضل و شیخ ابی عبد الله بن محمد بن النعمان و جمال الدین
عجمی و یوسف الحجار و یوسف ابن علی بن زریق و ابو بکر الحجازی و ابا موسی الزرهونی
و ابن البطاح و مخلص کتانی و ظهیر الدین بن جعفر و نصر الدین و شیخ عمر موصلی
و صدر الدین بن عمر و غیرهم که هر یک ازان کرام از عمائد دین و ارکان اسلام و
مقتدا و مستند خاص و عام اند و ثابت کرده اند حسن آن بدلائل تفصیلیه و کسیکه
کلام کرده دران کلامش را رد نموده و این با جرائه تفصیل در رد استحقاقیات بیان
نموده ایم و درینجا بخوف تطویل اعاده نمودیم بعد نقل سیرت شامی نوشته و بعد
ذلك فنقول قد ثبت بما مر ان البدعة انما هی فی امور الدین والتشریع
والمحدث فی امور الدنیا لیس ببدعة وان البدعة منقسمة الی حسنة وقبیحة
فمنها واجبة ومنها محرمة ومنها مندوبة ومنها مکروهة ومنها مباحة
والمحدث من الدینیات ان خالف الکتاب والسنة او الاجماع او الاثر
فهی ضلالة ورد وان لم یخالفها فلیس برد وما کان منها خیرا فهی بدعة محمودة
وان البدعة الحسنة متفق علی ندبها فما اخترع سیئة عدة ما اشتهر من اطلاق البدعة
الضالة علی کل محدث فی امور الدنیا والدین وقصرها فی القبیحة فمنشاء الجهل
والاعجاب برائه والاجتراء علی الله و رسوله شاه عبد العزیز در فتوی جواز
عرس نوشته اند دوم آنکه بهیئة اجتماعیه مردم کثیر جمع شوند و ختم کلام الله
کنند و فاتحه بر شیرینی یا طعام نموده تقسیم در حاضرین نمایند این قسم معمول در
زمانه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و خلفاء راشدین نبود اگر کسی باین طور بکند

الخامس موافقة القوم فی القیام اذا قام واحد منهم فی وجد صادق من غیر ریاء وتکلف او قام باختیار من غیر اظهار وجد وقام له الجماعة فلابد من الموافقة فذلك من ادب الصحبة وکذلك ان جرت عادة طائفة بتحیة العمامة علی موافقة صاحب الوجد اذا سقطت عمامته او خلع الثیاب اذا سقطت ثیابه فالموافقة فی هذه الامور من حسن الصحبة والعشرة اذ المخالفة موحشة ولکل قوم رسم ولابد من مخالقة الناس باخلاقهم کما ورد فی الخبر لا سیما اذا کانت اخلاقا فیها حسن العشرة والمجاملة والمساعدة وتطییب القلب بالمساعدة وقول القائل ان ذلك بدعة لم یکن فی الصحابة فلیس کل ما یحکم باباحته منقولا عن الصحابة وانما المحذور بدعة تراغم سنة مأثورة ولم ینقل النهی عن شیء من هذا ... عند الدخول

از احیاء العلوم نوشته الادب ... امام غزالی علیه الرحمه ... طعام ... مباح است ... درین باب ... فتوی ... بلکه فائده احیا و اموات را حاصل ... درین قسم ...

٨٤

لهم

الله ورسوله مخالف للشرع
وقد جعله اصلا معتقدا وعالنبيه
وبنى عليه فروعا من ادعى
وليس له اصل من يأتي بآية دالتعليم
فعليه ان يأتي بآية او سنة مصححة به والابيب
فهذا الاختراع في الدين مع
البدعة الضالة وطالما
طالبنا هؤلاء على هذا
الدعوى وما يثبتونه مما
انهم بذلك من عاما انهم
يعجزون وبعد ما عجزوا
الاحتجاج هذا المنهاج
من اثبات هذا الشيء
طالبونا بابطال المدعى
والبينة وانكار الدعواه
وقد انما الابطال نصيحة
يكفي ولكن المقصود

للداخل لم يكن من عادة العرب بل كانت الصحابة لا يقومون لرسول الله صلى الله عليه وسلم في بعض الاحوال كما رواه انس رضي الله عنه ولكن اذا لم يثبت فيه نهي عام فلا نرى فيه باسا في البلاد التي جرت بها العادة فيها باكرام الداخل بالقيام فان القصد منه الاحترام والاكرام وتطييب القلب به وكذلك سائر انواع المساعدة اذا قصد بها طيبة القلب واصطلح عليها جماعة فلا باس بمساعدتهم عليها بل الاحسن المساعدة الا في ما ورد فيه نهي لا يقبل التاويل عقيده ه سيوم فعل مباح بلكه حسن وسائر امور خير از مداومت وملازمت وتخصيص زماني ومكاني حرام وكفر ميگردد واين مدعا را به بيانات گوناگون وبديانات بوقلمون جلوه نمايش ميدهيم كه در رد اسحاقيات ازاله همه شبهات نموده ايم ودرينجا مختصر چيزے ذكر ميكنيم در صحيح مسلم از عائشه صديقه رض مرويست احب الاعمال الى الله ادومها وان قل ودر صحيح بخاري از مسروق مرويست اي الاعمال احب الى الله قالت الدائم ودر صحيحين از عبد الله بن عمرو بن العاص رض مرويست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عبد الله لا تكن مثل فلان انه كان يقوم من الليل فترك قيام الليل ودر صحيح مسلم از عمر رض مرويست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نام عن حزبه او شيء منه فقرأه ما بين صلوة الفجر والظهر كتب له كانما قرءه من الليل ودر حصن حصين نوشته وينبغي من كان له ورد في وقت من ليل او نهار او عقب صلوة او غير ذلك ففاته ان يتداركه ويأتي به اذا امكنه ولا يهمله ليعتاد الملازمة ولا يتساهل في قضائه صاحب لمعه ودر قول اين تجديد الفعل المباح بتقييد الزمان والمكان وغيرهما يصير حراما وكفرا بل الفعل المندوب الحسن ايضا شد نوشته ذلك بهتان وكذب وافتراء على

فنافي باب الصحيحة
فنقول فيما ذكرنا من عبارات
الائمة الهادين تصريحات
في جواز اختلاف الدعوى
وابطال المدعى فيما استدلهم
بحديث صوم يوم عاشوراء فان
اليهود وقتوا اهل اليوم
وخصصوا الصوم وقال رسول
الله صلعم صومه وسيرة
سنة من كل سنة فقد ثبت
ان نفس التقييد ليس بقبيح
بل القبح والحسن يرجع الى
الاصل ولو كان نفس
التقييد سبب الحرمة فكيف
فعله رسول الله صلعم
لاسيما وهو تعظيم لليهود
تعظيما لهذا اليوم والحديث

في صحيح مسلم عن ابن عباس رض قال قدم رسول الله صلعم المدينة فوجد
اليهود يصومون صوم عاشورا فسئلوا عن ذلك وقالوا هذا اليوم الذي
اظهر الله فيه موسى عليه السلام وبني اسرائيل على فرعون فنحن نصومه
تعظيما له فقال النبي صلى الله عليه وسلم نحن اولى بموسى منكم فامر بصومه
وعن ابي موسى قال كان اهل خيبر يصومون صوم عاشورا ويتخذونه عيدا
ويلبسون نساءهم فيه حليهم وشارتهم فقال رسول الله صلعم
فصوموه انتم ومنها استدلالهم بحديث مدح رسول الله صلعم
بلالا وسمعه خشف نعليه بين يديه في الجنة على صلوته ركعتين بعد
كل وضوء مع انه لم ياخذه عنه صلعم نصا بل استنباطا من الامر
بمطلق الصلوة والحديث في صحيح مسلم ومنها استدلالهم بالسوال
عن تخصيص الصوم بالاثنين عن رسول الله صلى الله عليه وسلم واجابته
صلعم ببيان شرفه بولادته والانزال عليه فيه والحديث في صحيح
مسلم عن ابي قتادة قال النووي في شرحه وفي الحديث دليل على
ان الزمان ايضا يتشرف بما يقع فيه كالمكان ومنها حكمهم باباحة
تقييد المصافحة بعد العصر والصبح لمن يكون معه في الصلوة ومنها حكمهم
بان كونه خصصهما ببعض الاحوال وفرط في اكثرها لا يخرج ذلك عن
كونها مشروعة ومنها حكمهم بان البدع الحسنة متفق على جواز فعلها
والاستحباب بها رجاء الثواب لمن حسنت نيته فيها ومنها اتفاقهم على
تاريخ تخصيص يوم مولده صلعم في كل سنة بالبر والاحسان والوعظ على
من تكلم فيه وما هو الا شاذ نادر ومنها انذار رجل على عهد رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم النحر ببوانة وقوله صلعم اوف بنذرك

والحديث في سنن ابي داود وسفيان [illegible] ان لا تقرب الصلاة [illegible] الطعم والقصد في تقريب النووي ومنها ان تعيين الذبح برجب الذي [illegible] تحية كان من فعل المشركين لطواغيتهم وبعد فتح

الفتح اي كون الذبح دخول الحسن اي كون الذبح لله في تره رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كما هو مذهب جماعة بعض الائمة من الصحابة والتابعين وتبع التابعين ولم يحرم بنفس التفضيل بالزمان مع انه تفضيل

این تخصیصات از قسم عرف و عادات اند که بمصالح خاصه و مناشی خفیه ابتدا الظهور آمده رفته رفته شیوع یافته در حق کهیره که صاحب درمختار و صاحب قنیه و دیگر فقها تصریح نموده اند و تخصیص آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذبح جانور و تقسیم گوشت آن را بصدایق خدیجه رضی الله عنها بطریق صحیح ثابت است والله اعلم بالصواب مولانا عبد الله گجراتی که از اعاظم علما و صلحاے وقت خود و معاصر شیخ عبد الحق بوده است در وصیت نامه خود نوشته است تقییدات و تخصیصات در اوضاع و تراکیب ماکولات و تعینات در مقرر وات فاتحه ها و نیازهاے بزرگان از اتفاقات و رسوم صالحه است چرا که معمول مشایخ کرام و اولیاے عظام است کسانیکه بکمال ظاهری و باطنی ایشان متفق علیه کافه اهل اسلام است بران مقید بوده اند و حکم کرده اند بلکه بعضے از تراکیب کذائیه مشهوره که فاتحه و نیاز فلان بزرگ باین طور و بر این چیز باید در رسائل و اوراد اکابر هم بنظر آمده مثل ترکیب توشه اصحاب کهف وغیره گو اصل لم معلوم نیست فاما عمل بدان مناسب که داخل تجربیات است در رقی که این قسم تخصیصات بطرق صحیحه مرویست و فرقے نیست میان آن و این و ظهور برکات و آثار در ین تخصیصات از یقینیات است بمثل سائر تجربیات انتهی کلامه فقیر میگوید در تفسیر عزیزی در خواص سوره بقره نوشته است که از خواص مجربه این سوره اینست که در هنگام بر آمدن آبله اطفال که از چیچک خوانند وقت صبح ناشتا ناشکسته این سوره را بتجوید و ترتیل بحضور طفلی که خوانده دم کنند و طفل هم ناشتا ناشکسته باشد بفضل الهی آن طفل را در ان سال چیچک نه بر آید و اگر بر آید سهل و آسان گردد و آسیبے باو نرسد لیکن شرط آنست که وقت شروع قراءة آن و ختم یا پنج باشکر و شیرینی بقدر حاجت مستحق را در همان مجلس بخوردن دهند و آن مستحق بحضور قاری

المصاب بالعین من خلفه صبة واحدة فبرع باذن الله تعالی و در مؤاهب
بعد نقل این عبارت نوشته وهذا المعنی مما لا یمکن تعلیله و معرفته
وجهه من جهة العقل فلا یرد لکونه لا یعقل معناه و قال ابن العربی
ان توقف فیه متشرع قلنا له قل الله و رسوله اعلم وقد عضد ته
التجربة وصدقته المعاینة و متفلسف فالرد علیه اظهر لان عنده ان
الادویة تفعل بقواها وقد تفعل بمعنی لا یدرک ویسمون ما هذا
سبیله الخواص و هم در مواهب از شرح السنة نقل نموده ان عثمان بن
عفان رض رای صبیا ملیحا فقال دسموا نونته لئلا یصیبه العین
عقیدهٔ چهارم اصل در اشیا حرمت ست یعنی هرچه از شارع منقول
نیست حرام ست و نسبت میکنند بکتب فقه و اصول بی آنکه بمغز کلام رسند ملخص
بحث در اصل اشیا آنست که حسن و قبح نزد معتزله عقلی است و موجب حکم
پس اشیائیکه حسن و قبح آن معلوم است منقسم باقسام خمسه واجب و مندوب و محظور
و مکروه و مباح قبل الشرع و بعد الشرع بی مداخلت شارع و چیزیکه علت حسن و
قبح آن بعقل معلوم نشود معتزله را قبل شرع سه مذهب است اول اباحت
آن مذهب معتزله بصره است دوم حرمت و آن مذهب معتزله بغداد است
سیوم توقف و این اباحت را اباحة اصلیه و اباحة حقیقیه گویند که اشعریه و
ماتریدیه از آن منکر که نزد ایشان قبل شرع حکم نیست و همچنانکه در اهل سنت
است که اصل در اشیا اباحت است و آن مختار اکثر شافعیه و حنفیه است یا خطر که
مذهب غیر ایشانست نسبت بزمان فترت است و این اباحت غیر اباحة معتزله
است که حکم نیست نزد اهل سنت و معنیش اینکه معامله کرده میشود با جمیع افعال
معامله مباح یعنی ماخوذ نمیشود بفعل و ترک چنانچه در مباح یعنی کسانیکه پیدا شدند

آں اباحت اصلیہ شرعیہ است و نیست در آں اختلاف کسے از معتمدین اصولیین اہل سنت قال صاحب المسلم الاباحۃ حکم شرعی لانہ خطاب الشرع بالتخییر والاباحۃ الاصلیۃ نوع منہ لان کل ما عدم فیہ المدرک الشرعی للحرج فی فعلہ وترکہ فذلک مدرک شرعی بحکم الشرع بالتخییر فھی لا یکون الا بعد الشرع خلافا لبعض المعتزلۃ وقال مولانا بحر العلوم فی شرحہ ای عدم المدرک الشرعی لھما مدرک شرعی لحکم الشرع بالتخییر والاباحۃ الاصلیۃ لا تکون الا فی موضع عدم المدرک الشرعی للحرج فی الفعل والترک بل بحکم بخصوصہ اصلا فالاباحۃ الاصلیۃ فیھا حکم بالتخییر فھی لا تکون الا بعد الشرع خلافا للمعتزلۃ فانھم یقولون بالاباحۃ وغیرھا من الاحکام قبل الشرع و در شرح مختصر الاصول نوشتہ الاباحۃ حکم شرعی خلافا لبعض المعتزلۃ فانھم یقولون المباح ما انتفی الحرج فی فعلہ وترکہ وذلک ثابت قبل الشرع وبعدہ ونحن ننکر ان ذلک اباحۃ شرعیۃ بل الاباحۃ خطاب الشارع بذلک فافھم قاضی زادہ اجان در حاشیہ آں نوشتہ قولہ خلافا لبعض المعتزلۃ ھم الذین قالوا الافعال الاختیاریۃ التی لا یدرک العقل اشتمالھا علی المصلحۃ والمفسدۃ وخلوھا عنھما مباحۃ قبل الشرع بالاباحۃ الاصلیۃ لانہ تعالی خلق العبد وما ینتفع بہ فالحکمۃ تقتضی اباحۃ لہ دفعا للعبث وحاصل النزاع یرجع الی ان الاباحۃ فی لسان الشرع ھل ھو عدم الحرج فی فعلہ وترکہ او حکم الشارع بذلک والتحقیق ان ما لا یدرک العقل اشتمالھا علی المصلحۃ والمفسدۃ وخلوہ عنھما ولم یتعلق بہ الخطاب الکاشف عن حالہ صریحا مباح بالاتفاق الا ان عند ھؤلاء البعض من جھۃ ان الاباحۃ فی عرف الشرع بمعنی عدم الحرج فی فعلہ وترکہ وھذا کذلک وعند الجمھور ان کلما عدم المدرک الشرعی للحرج فی فعلہ وترکہ فذلک مدرک شرعی

اختیار دیگر بہ سنت زیادہ بر کتاب ولیکن ابن عباس خواند کتاب را و نخواند سنت را از جہت کثرت آں یا عوض وسے از تلاوت ایں آیہ آں بود کہ مراد از کہ تحریم نیست مگر بوحی و جائز نیست بہ آزاں بہ تقلید مشی ... ہوا و مشکوٰۃ

قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ فرض فرائض فلا تضیعوھا وحرم حرمات فلا تنتھکوھا وحد حدودا فلا تعتدوھا وسکت عن اشیاء فلا تبحثوا عنھا

در تفسیر مدارک تحت آیۃ قل لا اجد فیما اوحی الی الآیۃ

الاصل فی الاشیاء الاباحۃ

فضول البدايع للشمس ان الترك بمعنى عدم الفعل لا يصح طلبه اما لانه غير مقدور واما لانه لو كان مطلوبا لترتب عليه الثواب فيكون كل مكلف مثابا باعتبار عدم فعل المنهيات التي لا تحصى ولا قائل به والمطلوب الفعل كفا كما ان او عينيا امعنى وصحح الاصوليون بان الترك ايضا ليس بمعنى عدم الفعل لانه ليس اختلافا تحت القدرة العبد كما في التحرير وغيره بل المراد به الكف وهو ان تدعو النفس اليه قادرا على فعله فيكف نفسه خوفا من ربه

می نویسد و فیه تنبیه علی ان التحریم انما یثبت بوحی الله و شرعه لا بهوی النفس
وکتب فقه که ازین حکم مالامال اند در شرح وقایه و شرح قول ماتن مالیس بحدث
لیس بنجس می نویسد لا حکم بحرمة المسفوح بقی غیر المسفوح علی اصله وهی الحل و
یلزم منه الطهارة و در هدایه در فصل حداد نوشته ان الاباحة اصل و در باب الغنایم
فبقی اصل الاباحة للحاجة صاحب مائة مسائل در جواب سوال چهل و ششم نوشته
امریکه منقول از آنحضرت صلعم و صحابه رض نباشد غیر مشروع است چنانچه صاحب
هدایه چند جا عدم نقل را از آنحضرت صلعم و صحابه رض دلیل گرفته است منها فی کتاب
الصلوٰة فی فصل الاوقات التی تکره فیها الصلوٰة قال یکره ان یتنفل بعد طلوع الفجر
باکثر من رکعتی الفجر لانه علیه السلام لم یزد علیهما مع حرصه علی الصلوٰة
ومنها ما قال فی باب العید لا یتنفل فی المصلی قبل العید لانه علیه السلام
لم یفعل مع حرصه علی الصلوٰة و مدعاے صاحب مائة مسائل ازین روایات علاقه
ندارد وجه عدم نقل چیزے دیگر و نقل عدم چیزے دیگر عینی در حاشیه هدایه می نویسد
هذا مبنی علی معرفة الحدیث الذی فیه عدم زیادة النبی علیه السلام علی
رکعتی الفجر و لذا قال الاکمل ان الترک مع حرصه علیه السلام علی احراز
فضیلته التنفل دلیل الکراهة و این بحث در تصحیح مائة المسائل بتفصیل ذکر کرده ایم
من شاء فلیرجع الیه ظاهرا ماخذ این عقیده کلام ظاهریت مصری و شرح
مسند و بحث تلفظ به نیت بعد نقل استحباب آن از جماعت کثیره از حنفیه و شافعیه نوشته
اما انکار الملاحدة الظاهریة و استدلالهم بان المتابعة کما یجب فی الفعل
مطلقا یجب فی الترک ایضا فمن بادر علی فعل لم یفعله رسول الله صلی الله علیه
وسلم فهو مبتدع لان عدم الفعل کفعله فی الحجة من غیر تفاوت باتفاق الامة
فمن جهلهم باصول الدین فان علماء الاصول باسرهم صرحوا بخلافه فی

٩٠

انتهی کلام المصری و سبب

ينويسد المختار عندنا الاباحة وصاحب تلويح هم در ان بحث مينويسد الاصل في الاشياء الاباحة واضح باد كه بنا بحث در امر هم تفصيلي وارد شاه ولي الله در حجة الله البالغة نوشته ما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم على قسمين احدهما ما سبيله سبيل تبليغ الرسالة منه قوله تعالى ما اتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا وثانيهما ما ليس من باب تبليغ الرسالة ومنه قوله صلى الله عليه وسلم انما انا بشر اذا امرتكم بشيء من دينكم فخذوا به اذا امرتكم بشيء من رائي فانما انا بشر وقوله صلعم في قصة تابير النخل اني انما ظننت ظنا ولا تواخذوني بالظن ولكن اذا حدثتكم عن الله شيئا فخذوا به فاني لم اكذب على الله فمنه الطب ومنه باب قوله صلى الله عليه وسلم عليكم بالادهم الاقرح ومستنده التجربة ومنه ما فعله النبي صلى الله عليه وسلم على سبيل العادة دون العبادة وبحسب الاتفاق دون القصد ومنه ما ذكره كما كان يذكر قومه كحديث ام زرع ومنه ما قصد به مصلحة جزئية يومئذ وليس من الامور اللازمة لجميع الامة ومنه حكم وقضاء خاص انيست لخص عبارة حجة البالغة وهم دران كتاب نوشته من اسباب التحريف التعمق وحقيقته ان يامر الشارع بامر وينهى عن شيء فيسمعه من امته فيفهمه حسب ما يليق بذهنه فيعدي الحكم الى ما يشاكل الشيء بحسب بعض الوجوه او بعض اجزاء العلة او الى اجزاء الشيء ومظانه ودواعيه وكلما اشتبه عليه الامر لتعارض الروايات التزم الاشد ويجعله واجبا ويحمل كل ما فعله النبي صلى الله عليه وسلم على العبادة والحق انه فعل اشياء على العادة فيظن ان الامر والنهي اشتملا هذه الامور فيحكم بان الله تعالى امر بكذا ونهى عن كذا الى آخر ما قال وكشف رسول الله صلى الله عليه وسلم عن فساد هذه المقالة وبين انه تحريف عقيده تحريم تشبه مطلقا مستلزم مساوات است و برين عقيده فروع كثيره در باره تحقيق تحريم نموده اند و

91

الی شیئ من احوالہم انتہی و ہذا کلہ فی المتشبہ بہم فی السیرۃ واما المتشبہ
بہم فی الزی واللباس فلیس ومع ذلک ہم القوم لا یشقی بہم جلیسہم و
عن ابن عمر باسناد ضعیف طس عن خذیفۃ باسناد حسن انتہی ملا علی قاری
در شرح فقہ اکبر نوشتہ انا ممنوعون من التشبہ بالکفرۃ واہل البدعۃ المنکرۃ
فی شعارہم لا منہیون عن کل بدعۃ ولو کانت مباحۃ سواء کان من
الافعال اہل السنۃ او من افعال الکفرۃ واہل البدعۃ فالمدار علی الشعار
حسکفی در خزائن الاسرار نوشتہ ان التشبہ بہم لا یکرہ فی کل شیئ بل فی
المذموم وفیما یقصد بہ التشبہ کما فی البحر در تفسیر عزیزی در ذیل آیہ کریمہ
ان الصفا والمروۃ من شعائر اللہ مسطور ست صفا و مروہ را از شعائر اللہ
بودن محض ببرکت صبر حضرت ہاجرہ حاصل گشتہ کہ معیت خاصہ حضرت جل و علا
در میان ہمین دو کوہ با شکوہ در حق ایشان جلوہ گر شد و حل مشکل ایشان فرمود
و این دو کوہ را صفا بسبب آنکہ جاہلان مکہ اساف و نائلہ را برانہا نہادہ پرستش
میکردند از شعائر اللہ بودن معزول و ساقط نگشتہ واگر یہود و نصاری بر شما
طعن نمایند و بگویند کہ شما مکانات بتان را تعظیم میکنید و طواف آن مکانات
می نمائید و مشابہت با کفار و بت پرستان بر خود گوارا میکنید و این مخالف جمیع
ملتہا و ادیان ست پس ازین طعن ایشان پروا نکنید و تنگدل نشوید زیراکہ معاملہ
با خدا ست و نیت شما بجا آوردن حج و عمرہ است نہ تعظیم بتان و حج و عمرہ
بلا شبہ امر نیک ست و بجا آوردن آن طاعت فمن تطوع خیرا یعنی و ہر کہ
بقصد طاعت بجا آرد کارے نیک را فان اللہ شاکر علیم یعنی بتحقیق خدا
تعالے قدر دان ست عمل او را رائیگان نمیکند گو بظاہر مشابہت با کفار پیدا
شدہ باشد مانند روزہ روز عاشورا زیراکہ او تعالی علیم یعنی داناست

رد اصول پس توان بر دیدان بر فروع واکثرے از جزئیات که صراحةً ہم بہ بیان آمدند و حال مابقی ہم از آنچه مذکور شد سهل الحصول اما تنبیه بر بعض امور ضرور بود واضح باد که از عمده معتقدات فاسده و مبتدعات کاسده گویا که مابه الامتیاز این طائفه از اہل سنت وجماعت است مسئله استعانت است از ارواح انبیا و اولیا که شرک دانند و دلیل شان آیه ایاک نستعین که بسبب تقدیم مفعول فائده حصر میدہد و احادیث باب صبر و توکل و بالفضله تعالے این بحث را در رد التحقیقات بخوب ترین وجه تحقیق نموده ایم و درینجا بر نقل بعض کلمات تفسیر عزیزی اکتفا میرود واضح باد که فصل مقوم این طائفه توہین و تحقیر مقربین حضرت ارحم الراحمین است و درین مقام بتوسعه کلام عامه مکارم آن کرام علیهم التحیة والسلام نقل مے کنم گویا مسئله استعانت خصوصیت نداشته باشد که موید و معین بدعا و مبین موضح ضلال و غوایت آن اشقیاست مقوله اوّل در تفسیر عزیزے در دیباچه تمهید تصنیف تفسیر نوشته برای ایضاح معانی سوره فاتحة الکتاب و دو سپاره آخرین از حضرت قرآن مجید که اکثر مسلمین در صلوٰة خمسه و جمعه و جماعات و محاضر ارواح مقدسه انبیا و اولیا و زیارات قبور صلحا و عرفا تلاوت این سوره التشریف مینمایند انتهی لفظ محاضر ارواح انبیا و اولیا را باید دید و معنے آن از قرآن شیطان باید پرسید مقوله دوم در تفسیر ایاک نعبد عبادت را منقسم نموده مینویسد و آنچه تعلق بچشم دارد دیدن مشاهده خیر مثل کعبه شریفه و قرآن مجید و دیدن بزرگان مثل انبیا و اولیا و زیارت قبور شهدا و صالحین که جان خود را در راه او باخته اند و اوقات عزیز خود را در یاد او گذرانیده انتهی زیارت قبور شهدا و صالحین عبادت خدا است مقوله سیوم اما عبادت قلب پس محبت است محبوبان او و بغض داشتن به مبغوضان او مقوله چهارم ایاک نستعین

۹۳

چون ایاک نعبد وایاک نستعین گفت بیهوش افتاد چون بخود آمد گفتند ای شیخ ترا چه شده بود گفت چون ایاک نستعین گفتم ترسیدم که مرا بگویند که ای دروغ گو چرا از طبیب دارو میجوئی و از امیر روزی و از پادشاه یاری میجوئی لهذا بعضی از علما گفته اند که مرد را باید که شرم کند از ان که هر روز و شب پنج نوبت در مواجهه پروردگار خود استاده دروغ گفته باشد لیکن درینجا باید فهمید که استعانت از غیر بوجهیکه اعتماد بران غیر باشد و او را مظهر عون الهی نداند حرام است و اگر التفات محض بجانب حق است و او را یکی از مظاهر عون دانسته و نظر بر کارخانه اسباب و حکمت او تعالی دران نموده بغیر استعانت ظاهری نماید دور از عرفان نخواهد بود و در شرع نیز جایز و رواست و انبیا و اولیا این نوع استعانت به غیر کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت حق است لاغیر انتهی مقوله پنجم تقدیم ایاک بر نستعین مفید حصر است یعنی از غیر تو استعانت نداریم و این استعانت یا خاص است برای عبادت یا عام است در جمیع امور دنیا و دین اگر خاص است پس آنست که عبادت هر چند کسب بنده است مگر عمل بنده به پیدا کردن خدا است و اگر عام است پس وجه اختصاص آنست که هر که غیر خود را اعانت میکند منتهی کار او آنست که در دل او داعیه اعانت آن غیر می اندازد و این فعل فعل او تعالی است پس گویا بنده میگوید غیر ترا اعانت من ممکن نیست مگر چون او را تو اعانت فرمائی تا اسباب اعانت بهم رساند باز در دل او داعیهٔ اعانت من اندازی پس من از وسائط قطع نظر می کنم و غیر از اعانت ترا نے بینم انتهی ملخصا مقوله ششم در بیان افراط و تفریط استعانت نوشته که ملائکه و ارواح انبیا و اولیا را در پرده صور و تماثیل و قبور و تعزیها معبود سازد و در رزق و فرزند و خدمت و منصب از ایشان بالاستقلال

و برکت در کلام و در انفاس و در افعال و در مکانات ایشان و در همسایگان
ایشان و در اولاد و در نسل ایشان و در زیارت کنندگان ایشان پی
در پی ظاهر میگردد و نزد خود ایشان را جاهی و مرتبه می بخشد که دعای
ایشان مستجاب میشود بلکه در هر طلبی بایشان توسل نمایند حاجت او روا
میگردد و خصوصیات و علاماتیکه در عالم برزخ و مواقف قیامت و در عالم
ملکوت مید هند از آن قبیل نیست که عوام مومنین بآن استدلال توانند کرد الا
بعد از مشاهدهٔ آن عوالم انتهی و هم در انجا نوشته شهید آنست که قلب او
بمشاهده متحقق باشد و آنچه انبیا علیهم السلام با و رسانیده اند به نهج قلب او
قبول کند که گویا می بیند لهذا دادن جان نزد او سهل باشد گو بحسب ظاهر
مقتول نشده باشد مقولهٔ هشتم در اقسام فرشتها نوشته اولاً فرشتهائیکه
متعلق باجسام اند خواه علوی مثل حاملان عرش و خازنان کرسی و داروغهای
بهشت و دوزخ و ساکنان سدرة المنتهی و مجاوران بیت المعمور و گردانندگان
ستاره‌های و محرکان سماوات و دربانان آنها خواه باجسام سفلی تعلق داشته باشند
مانند فرشتهائیکه باد و باران مربوط اند و همراه هر قطره نزول میکنند و بر دریاها و
کوهها و درختان موکل و بحفظ بنی آدم و نوشتن اعمال ایشان و امداد و اعانت
تالیان اسماء الله و عزیمت خوانان ارتباط دارند سیوم مقربین که امور عظام
در عالم بتدبیر ایشان و توسط ایشان صورت میگیرد مثل انزال وحی و شریعت
و ایصال رزق و دولت و امداد و نصرت و برهم زدن دولتها و ملکها و قبض ارواح
بنی آدم انتهی و بعضی از فرشتگان برای تثبیت امر غذا در بدن آدمی نیز
موکل اند زیرا که قاعدهٔ غذا آنست که جزوی از طعام قائم مقام جزوی
از بدن که بسبب حرکات متحلل شده است گردد پس لابد فرشته می باید که غذا

گویا مسکنے برائے روح ساختن است بنابرین است که از اولیاء مدفونین و دیگر
مومنین انتفاع و استفاده جاریست و آنها را افاده و اعانت نیز منصور و در
تفسیر سوره انشقت نوشته اول حالتے که بمجرد جدا شدن روح از بدن خواهد شد
معنی اجمالی اثر عادت سابقه و الفت بدن و دیگر معروفان از ابنائے جنس خود باقی
است و آن وقت گویا برزخ است درمیان زندگانی دنیا و استغراق عالم قبر
که چیزے ازینطرف و چیزے ازان طرف وارد و این حالت حالت انکشاف
جزائے برخے از نیکی ها و بدیها است و مدد زندگان درینحالت زود تر میرسد
و مردگان منتظر لحوق مدد ازین طرف میباشند و چنان گمان برند که هنوز زنده ایم
و لهذا در حدیث شریف در احوال قبر وارد است که مرد مسلمان در انجا میگوید
دعونی اصلی یعنے بگذارید مرا تا نماز بخوانم و نیز وارد است که مرده درانحالت
مانند غریقی است که انتظار فریادرسی میبرد و صدقات و ادعیه و فاتحه دران
وقت بسیار بکار او می آید و ازینجاست که طوائف بنی آدم تا یکسال و علی الخصوص
تا یک چله بعد موت درین نوع امداد کوشش تمام می نمایند و روح مرده نیز در قرب
موت در عالم خواب و عالم تمثل ملاقاتها با زندگان میکند و ما فی الضمیر خود را اظهار
میکند و دوم حالتے است که بعد از انقطاع تعلق زندگانی دنیا بالکلیه رو میدهد
و استغراق عظیم و مشاهده کیفیات بکسوبه خود از نیکی و بدی او را حاصل میشود
و قوی مدرکه و متصرفه ازین عالم گسسته شده بآنطرف متوجه می گردد و حس و حرکت
معنوی او ازینجهان مطلق بیکار میشود و این حالت عوام مردگانست و بعض
از خواص اولیاء الله را که جارحه تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیده اند درین حالت
تصرف در دنیا داده و استغراق آنها بجهت کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه
باین سمت نمیگردد و اویسیان تحصیل کمالات باطن از انها مینمایند و ارباب حاجات

ومطالب حل مشکلات خود از انها می طلبند و می یابند و زبان حال

شده اند زیرا که ارواح را در عالم برزخ ادراک و علم و سماع نیست مولوی عبد الحی نوشته استمداد از ان کس ... و حال اهل قبور همچنین است قال الله تعالی الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها فیمسک

التی قضی علیها الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمی

قال الله تعالی انک لا تسمع الموتی ... وما انت بمسمع من فی القبور

وسماع موتی قال رسول اللہ صلعم نم کنومۃ العروس یعنے فرشتگان در قبر بعد
سوال وجواب از مومن میگویند بخواب بچو خوابیدن عروس انتہی ملخصا در رسائل
بیان کرده ایم کہ این آیات واحادیث ہمین معنے متمسک معتزلہ اند درین باب جواب
آن باتنبیہ بر منشای اغلاط وتصرفات بیجا ذکر نموده ایم تکمیلا للالزام چیزی از کلام
شاہ عبدالعزیز صاحب مذکور میگردد سوال چہ میفرمایند علماء دین اندرین معنی
کہ انسان را بعد موت ادراک وشعور باقی مے ماند کہ زائران قبر خود را شناسد
وسلام ایشان شنود یا نہ جواب انسان را بعد از موت شعور وادراک باقی
میماند وبرین معنی شرع شریف وقواعد فلسفی اجماع وارند اما شرع شریف پس عذاب
القبر وتنعیم القبر بتواتر ثابت است وتفصیل آن دفتری طویل میخواہد در کتاب
شرح الصدور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی ودیگر کتب حدیث باید دید واثبات
عذاب القبر در کتب کلامیہ از مباحث عمده است حتی کہ بعضے از اہل کلام
منکران را تکفیر کرده اند وعذاب وتنعیم بغیر ادراک وشعور نمیتواند شد ونیز
در احادیث صحیحہ مشہوره در باب زیارت القبور وسلام بر موتی وہم کلامی
با آنہا کہ انتم سلفنا ونحن بالاثر وانا ان شاء اللہ بکم للاحقون ثابت است ودر
بخاری ومسلم موجود است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم با کفاریکہ در بدر کشتہ
شده بودند خطاب فرمودند ہل وجدتم ما وعد ربکم حقا مردم عرض کردند
یا رسول اللہ ما تکلم من اجساد لیس فیہا ارواح فرمودند کہ ما انتم باسمع
منہم ولکنہم لا یجیبون ودر قرآن مجید ثابت است لا تقولوا لمن یقتل فے
سبیل اللہ امواتا بل احیاء عند ربہم یرزقون فرحین بما اتٰہم اللہ من
فضلہ بلکہ از احوال پس ماندگان ہم خوش وقت واستبشار ثابت است ویستبشرون
بالذین لم یلحقوا بہم من خلفہم الا خوف علیہم ولا ہم یحزنون بالجملہ

روح با دراک و شعور پس خصوصیت شهید ظاهر گشت و در تفسیر آیه و یکون الرسول علیکم شهیدا نوشته که در روایات آمده که هر نبی را بر اعمال امتان خود مطلع میسازند که فلانی امروز چنین میکند و فلانے چنان تا روز قیامت ادای شهادت توانند کرد و در تحفه اثنا عشریه آنچه نوشته است این ماده را از بیخ بر میکند چه در ان نوشته که منکرین مجازاة قبر متمسک میکنند بآیه لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی پس اگر در قبر حیاتے مے بود البته موتے هم عقب او میبود انتهی به بینید که منکرین مجازاة قبر بآیه کریمه همچنانکه استدلال کرده اند بعینه همان آیه با راده همان معنی مولوی عبد الحی هم بر مدعا استدلال نمود و بعد نقل آن صاحب تحفه نوشته جوابش اینکه در قبر احیا و اماته حقیقة نیست بسبب انعکاس اشعه روح بر بدن تعلقی پیدا میشود که تغذیه و تنمیه بدن همراه آن نمی باشد تا معنی حیات متحقق باشد بلکه آن تعلق شبیه است بتعلق عاشق بمعشوق یا مالک بمملوک یا صاحب خانه بخانه که آله تعذیب و تنعیم میتواند شد و این هم در صورتے است که آن بدن قائم باشد و مدفون و الا عذاب و نعمت روح راست که نفس مجرد است و بدن حقیقی او روح هوائی است و روح هوائی را تعلیق میکنند ببدنے دیگر از عالم مثال یا مرکب از اجزاے جمادات بہشتی و شکلی که بیننده را اشتباه در میان آن بدن و بدن دنیاوی حاصل نشود و الی ان قال و از اینکه در عرف تعلق روح را ببدن مطلقا ازین نوع باشد یا از ان نوع حیات میگویند و حقیقی آیات و احادیث این تعلق را بحیات تعبیر کرده اند و قطع این تعلق را در بین النفختین موت گفته اند قوله تعالے ربنا امتنا اثنتین الآیه این هم در صورتے است که از موته اولے تکیف و موت مراد باشد و محتمل است که مراد

افعال حیوانی ونفسانی سیگروند بے آنکه نفس نباتی همراه داشته باشند فرق همین
است که ملائکه را موافق اعمال تنعیم وتعذیب نیست وارواح را بر حسب اعمال
مکسوبه تنعیم وتعذیب خواهد بود انتهی ملخصا در تفسیر عزیزی متعلق ثم اماته فاقبره
نوشته پس چون بدن آدمی را بعد از موت بسوزند ارواح لطیفه او باد و آتش
آمیزش نموده مشابهت تام باشیاطین وجنیان پیدا کند واز ین است که اکثر
ارواح کسانیکه سوخته میشوند بعد از موت حکم شیاطین میگیرند وبه آدمیان
می چسپند وایذا میرسانند انتهی ودر شرح مقام علیین نوشته بالای هفت آسمان
است ویائین آن سدرة المنتهی وبالای آن متصل بپایه عرش مجید وارواح نیکان
بعد از قبض درانجا میباشند ومقربان یعنی انبیا واولیا دران مستقر میباشند
وعوام صلحا را بعد از نویسانیدن ورسیدن نامهای اعمال بر حسب مراتب
در آسمان دنیا یا درمیان آسمان زمین یا درچاه زمزم قرار میدهند وتعلقی
بقبر نیز این ارواح را می باشد که بحضور زیارت کنندگان واقارب ودیگر
دوستان بر قبر مطلع ومستانس میشوند زیرا که روح را قرب وبعد مکانی
مانع این دریافت نمیشود ومثال آن در وجود انسانی روح بصری است
که ستارهای هفت آسمان را درون چاه میتواند دید انتهی ودر تفسیر سوره
طارق نوشته جان آدمی هرگز فنا پذیر نیست وشعور وادراک وتلذذ و
تالم خاصه اوست انتهی ملخصا مولوی اسمعیل وغیره در تقویة الایمان وغیره
آیه کریمه ومن اضل ممن یدعوا من دون الله من لا یستجیب له الی
یوم القیمة وهم عن دعائهم غافلون را در تقریر منع استعانة وآیه
کریمه الهم ایدی یبطشون بها الهم ارجل یمشون بها وغیره را بر
ارواح کاملین فرود آورده سرگرم هذیان سرائیها گردیده اند حالانکه اینست

۹۹

خلف فلم يفطنوا للفرق بين الاصنام وبين من هو على صورتها فظنوها معبودات باعيانها ولذالك رد الله تعالى عليهم تارة بالتنبيه على ان الحكم والملك له خاصة وتارة ببيان انها جمادات الهم ارجل يمشون بها ام لهم ايدي يبطشون بها ام لهم اعين يبصرون بها ام لهم اذان يسمعون بها پس حمل کردن حکم این آیات بر ارواح کاملہ تحریفی بیش نیست حال ارواح انست که از انچه شاه ولی الله در حجت بالغه نوشته باید شنید اعلم انه قد استفاض من الشرع ان لله تعالى عبادا هم افاضل الملائكة ومقربوا الحضرة لا يزالون يدعون لمن اصلح نفسه وهذبها وسعى في اصلاح الناس فيكون دعائهم ذلك سببا لنزول البركات عليه ويلعنون من عصى الله وسعى في الفساد فيكون لعنهم سببا لوجود حسرة وندامة في نفس العامل والهامات في صدور الملاء السافل ان يبغضوا هذا المسيئ ويسيئوا اليه اما في الدنيا او حين يخفف عنه جلباب بدنه بالموت الطبيعي وانهم يكونون سفراء بين الله وبين عباده وانهم يلهمون في قلوب بني آدم خيرا اي يكونون اسبابا لحدوث خواطر الخير فيهم بوجه من وجوه السببية وان لهم اجتماعات كيف شاء الله وحيث شاء الله يعبر عنهم باعتبار ذلك بالرفيق الاعلى والندى الاعلى والملاء الاعلى وان الارواح افاضل الادميين دخولا فيهم ولحوقا بهم كما قال الله تعالى يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية فادخلي في عبادي وادخلي جنتي وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم رأيت جعفر ابن ابيطالب ملكا يطير في الجنة مع الملائكة بجناحين انتهى وهم در ان كتاب ست و اذا مات الانسان

يرجع الى مزاجه فيلحق انقطعت العلاقات و كتاب ست فاذا مات المثال انتهى وهم در ان والكلام بحدوث من عالم تجلى كفاية السمع والبصر قوته فيما بقى من الحكم المنزل فيجئ فيض الروح الالهى فيها كان للنسمة نشأة اخرى

بالملائكة وصار سفيرهم و الهم كانها بهم و فيما يسعون وربما استغفر هؤلاء باعلاء كلمة الله ونصر حزب الله وربما كان لهم لمة خير بابن آدم وربما اشتغل بعضهم الى صوره تجسدية اشتياقا

شديدا انا انشأنا من اصل جبلته فضاع ذلك بابا من المثال واختلطت بهم فقوته منه بالنسمة الهوائية وصار كالجسد النوراني في وربما اشتاق بعضهم الى مطعوم ونحوها فاملا انتهى قضاه لشهوته

فيما انتهى ويجرى ان يتناب من الملائكة والنفوس المجردة من العلائق البهيمية يطيع فيما اراد الله من اصلاح من خلق العالم فينقلب انتظام ونحو اشباهها الى ما يناسب مرضيا فذلك انتظام الرحمن ما قال واذا انكشف

العدالة من الانسان وقع اشتراک بینه وبین حملة العرش ومقربی
الحضرة من الملائکة الذین هم وسائط نزول الجود والبرکات وکان
ذلك بابا مفتوحا بینه وبینهم ومعد النزول الوانهم وصبغهم بمنزلة
تمکین النفس من الهاما للملائکة والانبعاث حسبها انتهی وهم دران کتاب
است والانسان عند سلامته من اجد کما جبل علی حب المال والاهل کذلك
جبل علی حب ان یذکره الناس بخیر فی حیاته ومماته وان لا ینالهم سوء اثر
لهم حتی ان اسد الناس رایا من کل طائفة یحب ان یبذل اموالا خطیرة
فی بناء شامخ لیبقی به ذکره ویهجم علی المهالك لیقال لمن بعده انه
جری ویوصی ان یجعل قبره شامخا لیقول الناس هو ذو حظ عظیم
فی حیوته وبعد موته حتی قال حکمائهم ان من کان ذکره حیا فی
الناس فلیس بمیت ولما کان ذلك امرا یخلقون علیه ویموتون معه
کان تصدیق ظنهم وابقاء وعدهم نوعا من الاحسان الیهم بعد
موتهم وایضا ان الروح اذا فارقت الجسد بقیت حساسة مدرکة
بالحس المشترك وغیره وبقیت علی علومها وظنونها التی کانت معه
فی الحیوة الدنیا ویترشح علیها من فوقها علوم یعذب لها او ینعم
وهمم الصالحین من عباد الله ترتقی الی حظیرة القدس اه شواهد این
مدعا دران کتاب وهم در دیگر تالیفات شاه ولی الله بکثرة موجود درینجا للاختصار
برینقدر اکتفا رفت درین ایام که اغوای عوام بدو طور مینمایند اول اینکه از نص
قرآن ثابت است عدم سماع موتی انك لا تسمع الموتی وما انت بمسمع
من فی القبور دوم آنکه حضرت عائشه رضی الله عنها باین آیت استدلال فرموده
ورد کرده حدیث وما انتم باسمع را جواب تفصیلی ازین ایرادات در

١٠٩

لاالکلام راست نموده از اطراف و جوانب چشم پوشیده تا حقیقت شیا و غایت عنک اشیا را خوارج که بتکفیر حضرت جناب امیر علیه السلام رو های خود را سیاه ساختند مستدل شان آیه کریمه ان الحکم الا لله و حدیث القاتل و المقتول کلاهما فی النار معتزله و روافض که بوجوب لطف بر خدا قائل اند مستدل شان آیه کریمه کتب الله علی نفسه الرحمة مجسمه که جسم برای خدای تعالی ثابت میکنند آیات قرآنی را دلیل می آرند ید الله فوق ایدیهم و امثال ذلک بالجمله تمام فرق است اجابت بر مدعا آیتے و حدیثے می آرند مسلک حق آنست که سلف صالح برعایت شرائط فهم کتاب و سنت و مراعات طرق تطبیق و درجات تحقیق و احاطه باطراف و جوانب و نظر بر اصول و فروع باتفاق اهل حل و عقد بر امرے اجماع نموده و بلاحق افکار و تطابق اعصار مذهب جماعت قرار یافته و سواد اعظم امة مرحومه عبارت از آنست باتباع آن باید پرداخت علیکم بالسواد الاعظم من شذ شذ فی النار و من یتبع غیر سبیل المومنین نوله ما تولی معلوم است امام احمد و غیره از عایشه رض هم آن حدیث روایت کرده اند از انجا صاف ظاهر میشود که چون حضرت صدیقه در آن قصه موجود نبود در اول استماع استبعادی که بنظر سرسری بر الفاظ قرآن بخاطر عاطرش خطور کرد بر زبان آورد و من بعد از اعیان صحابه حاضرین ثابت شد آنرا خود در روایت فرمود و به تامل استبعاد مخالفت قرآن برخاست چه خواهند گفت مخالفین از انکه معتزله و غیره منکرین رویت تشبث میکنند بقول حضرت عایشه رض و استدلال او بآیه کریمه لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار هیچ فرق نیست درین هردو با جمله علماء اهل سنت در هر دو مقام جواب داده اند که بمحل خود مذکور است منکرین معراج جسمانی

بمومنین کافران را ازان بهره نیست و هر جا که در کلام الله نفی نفع شفاعت
و نفی قبول شفاعت وارد ست مراد بآن کفاراند و هر جا که ماذون و مرتضی
را استثنا فرموده است مراد بدان مومنین اند که ماذون و محکوم بشفاعت اند
مثل کفار بهی از شفاعت شان نیست مذهب نجدیه اینکه شفاعت سه قسم است
بالوجاهت و بالمحبة و اعتقاد این دو قسم شفاعت کفر و شرک است چرا که مستلزم
قهر و غلبه شفیع است بر الله تعالی قسم سیوم شفاعت بالاذن است یعنی
گنهگاری که بر گناه مداومت نداشت و آن گناه را پیشه خود نکرده بود و از شامت
نفس قصور سرزده که بر او شرمنده است و شب و روز آئین خدا را بر سر و
چشم نهاده خود را تقصیروار و لایق سزا میداند و از الله تعالی گریخته پناه
کدام ولی و نبی نمیجوید الله تعالی را بر او رحم آید مگر آئین خدائی را خیال
کرده بی سبب در نمیگذرد که در دل مخلوق قدر آئین من کم نگردد و هر کسی را
که خواهد خواست شفیع خواهد کرد هذا ملخص مذهبهم در تقویة الایمان این مضمون
را بعباراتی ادا نموده که عقل و ایمان آنرا گوارا نمیکنند و مولوی فضل حق
خیرآبادی جزاه الله خیرا آنرا لفظا لفظا چنانچه باید و شاید بمشافهه اش رد
فرموده ساکت و عاجز نمود و لله الحق اظهار حق محض از فضل حق بنوعی گردید
که هر که بهره از فهم و دیانت دارد بعد مطالعه اش شکی و ریبی در دل باقی
نماند و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور و ما درینجا اکتفا میکنیم بر نقل
دو جمله از کلام شاه عبد العزیز صاحب که در تفسیر عزیزی نوشته و اتقوا
یوما لا تجزی نفس یعنی بترسید از ان روز که او انخواهد کرد هیچ نفس گو
در مرتبه اعلای شکر رسیده باشد و تقرب تام در جناب الهی پیدا کرده عن
نفس یعنی از جانب هیچ نفس گو فرزند صلبی او باشد یا تمام عمر نام او گرفته خود

کہ صورت غلبہ ہند و در و قہر قسیم شفاعت است نہ قسم آن کہ از نفس آیہ مستفاد و
اصل مربی او تصریح فرمودہ فرع را تکذیب اصل مناسب نیست مگر این طائفہ را
کہ بفہم نیست در بیان آیہ کریمہ کہ در ذیل آن در تقویۃ الایمان این ہمہ ہذیان سرائیہا
نمودہ است ببینید کہ ما لہم منہم من ظہیر قبل و لا تنفع الشفاعۃ موجود
بلکہ در ترجمہ و فائدہ کہ خود باز دہونی اور راون سے دب کر بات مان لینے کو
مقابل او قسیم سفارش کا قرار دیا و با اینہمہ در تقسیم شفاعت آنرا قسم شفاعت
نمودہ وادا این بلیہ ختم الٰہی است ورنہ کہ نمیدانند کہ غلبہ و قہر را با شفاعت چہ مناسبت
الغرض معنے شفاعت در ہر سہ قسم یافتہ نمیشود چہ اولین غلبہ و زور آزمائی
است و سیوم تلبیس و غلط نمائیست ملخص تغلیط اینکہ شفاعت در قرآن مشروط
است باذن پس اگر اذن خواہد شد شفاعت خواہد بود و الا لا و وقوع شفاعت
یقینی نیست یعنے بطریق قضیہ شرطیہ کہ صحیح است نہ بطریق حملیہ بتیہ وہمین است
خروج شان از مذہب اہل سنت و جماعت کہ در عقائد شان داخل الشفاعۃ
حق منشاء غلط و تغلیط لفظ اذن است کہ بمعنی آن نرسیدند و محصور در پروانگی
و حکم بیانی فہمیدند و حالانکہ اینمعنی بیجا با درست نمی آید یخرجہم من الظلمات
الی النور باذنہ کم من فئۃ قلیلۃ غلبت فئۃ کثیرۃ باذن اللہ فہزموہم
باذن اللہ ما کان لنفس ان تموت الا باذن اللہ ما کان لنفس ان تومن
الا باذن اللہ و ما ہم بضارین بہ من احد الا باذن اللہ و برائے قطع
مادہ نزاع و تبکیت و اسکات مخالفین نقل میکنم عبارت تفسیر عزیزی را و ہمی ہذہ
و اگر حقیقت شفاعت را بتعمق دریابیم مذہب اہل سنت مانند آفتاب روشن
میشود زیرا کہ حقیقت شفاعت آنست کہ کمال نفس کاملہ انسانیہ انبساط پیدا کند
و نفوس ناقصہ اتباع خود را در خود گیرد و نقصان آنہا در ضمن کمال او منجر شود

از عہد صحابہ و برابر عبادتگاہ و زیارتگاہ تمام امت مرحومہ بودہ اند شیاطین ہندیہ
کہ قوت نجدیہ یافتند از زبان کارستان میگیرند آنچہ درین باب بر السنہ شان
جاریست قابل اعادہ نیست اصول این مفسدہ در تقویت الایمان موجود و بطلان
آن بر طبق اہل ایمان محتاج بہ بیان نیست دفتر دفتر ازین باب در کتب صحیحہ و معتمدہ
ثبت و ما دریجا ذکر میکنیم استفتا از شاہ عبد العزیز و ہذہ صورتہ چہ میفرمایند علمائے
دین در تعظیم تبرکات انبیا و صلحا و تبرک باثار ایشان شرعا جائز ہست یا نہ مثلاً
پیغمبرے یا پیرے در جائے نماز گذارد و یا اعتکاف نمودہ آن مکان را متبرک
دانستن و عبادت را دران بہتر دانستن و محل قبولیت دعا و عبادت فہمیدن
چہ حکم دارد و پارچہ و کفش و عصا و امثال آن اشیا مستعملہ بزرگان را متبرک
دانستن و با حتیاط داشتن و ہمچنان موے و ناخن وغیرہ را چہ حکم ہست و آب
بقیہ وضو و پس خوردہ و دم کردہ بزرگان را متبرک دانستن و از جائے بجائے
بردن چہ حکم دارد بینوا و توجروا الجواب تبرک باثار صالحین شعائر دین ہست قدیماً
و حدیثاً و از کتاب و سنت ثابت انکار آن و کلام دران غیر از الحاد و زندقہ چہ توان
گفت در قرآن مجید وارد ہست یأتیکم التابوت فیہ سکینۃ من ربکم و بقیۃ
مما ترک آل موسی و آل ہرون تحملہ الملائکۃ در تفاسیر معتبرہ مرویست کہ
و دران صندوق پارہای الواح و عصاے موسی و عمامہ ہارون و غیرہ
بود بدست بنی اسرائیل و در وقت قتال پیش میکردند آنرا و بسبب آن فتحیاب میشدند
بر اعدا و وقت جنگ آنرا فرشتگان بر سینہ نشستند بالای سرہای بنی اسرائیل و بنی اسرائیل
نثار میکردند ہمین کہ از ان تابوت آواز می آمد نصرت می یافتند ہرگاہ بنی اسرائیل عصیان
و فساد نمودند اللہ تعالی مسلط نمود بر ایشان عمالقہ را کہ آن تابوت از ایشان سلب
کردند ہرگاہ بے ادبی کردند با تابوت اللہ تعالی بر ان کفار وبا مسلط نمود ہر کہ قریب

ان تأتینی وتصلی فی منزلی فاتخذہ مصلی قال فأتی النبی صلی اللہ علیہ وسلم ومن شاء اللہ من اصحابہ فدخل وہو یصلی فی منزلی واصحابہ یتحدثون بینہم

105

فقال تعالی فخط لی مسجدا فجاء رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الخ نووی در شرح مسلم نوشتہ قولہ فخط لی مسجدا ای اعلم لی علی موضع لاتخذہ مسجدا ای موضعا اجعل صلوتی فیہ متبرکا باثارک وفی ہذا الحدیث انواع من العلم تقدم کثیر منہا ففیہ التبرک باثار الصالحین در صحیح بخاری در باب الخضاب روایت نزد ام سلمہ رضی اللہ عنہا بود موہای مبارک آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در جلجل

وعرض میکردند پس بر می آورد آنرا و حرکت میداد در آب و استشفا میکردند صحابه بآن و حدیث طلق بن علی در باره تبرک کردن بردن آب بقیه وضوء آنحضرت صلی الله علیه وسلم ببلاد خود در مشکوة از نسائی منقول است علی قاری در شرح نوشته و فیه التبرک بفضله صلی الله علیه وسلم و نقله الی البلاد نظیره ماء زمزم فانه صلی الله علیه وسلم کان استهداه من امیر مکة لیتبرک به اهل المدینة و یوخذ من ذلک ان فضلة وارثیه من العلماء والصلحاء کک و همچنان شیخ عبدالحق در ترجمه و شرح و دیگر شراح نوشته الغرض کتب حدیث و سیر از این امور پر اند شفاء قاضی عیاض و شروح آن و تصانیف سمهودی را باید دید و جذب القلوب و غیره کتب شیخ عبدالحق هم این مطلب بخوب وجه ادا کرده است نزد فقیر این امر قابل استغنا و اعانت نیست محبت بالسیکه واجب للتعظیم است بالطبع اقتضای محبت و تعظیم آثار و منتسبات او میکند و تهاون و عدم اعتنا بان دلیل است بر عدم محبت با مبدا و منشا آثار و کاوکاو که در تنقید روایت و اثبات اصلیت آثار میکنند خالی از سوء سیرت نیست اصل اهتمام این امور در علمیات است پس نزد در عملیات و در فضائل اعمال و غیره وسعت است الم یکفک ان سمعت اگر شنیده باشند در امثال این امور است باد فی نسبتی و اقل مشابهتی تعظیم بجا باید آورد و کابس ابن ربیعه هرگاه داخل شد بر معاویه ابن ابی سفیان معاویه بلحاظ آن گونه مشابهت صوری که با آنحضرت صلی الله علیه وسلم داشت از تخت خود پیاده برآمده تعظیم برخاسته کابس را بر تخت نشانید و خود و بادب بنشسته بتوقیر تمام حفست نمود و مداخل مرغاب را بکابس گذاشت در مواهب لدنیه و غیره مذکور است و شیخ عبدالحق در مدارج نقل نموده یکی از اهلبیت کرام را که نام او یحیی ابن القاسم بن محمد بن جعفر بن محمد

عزیزی متعلق صراط الذین انعمت علیهم نوشته و برکت کلام و در انفاس و در افعال و در مکانات ایشان و در هم صحبتان و اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان ایشان پے در پے ظاهر میگردد و در تفسیر سورۀ قدر نوشته بالجمله از مضمون این سوره معلوم میشود که عبادات و طاعات را بسبب اوقات نیک و مکانات متبرکه و حضور و اجتماع صالحان در ایجاب ثواب و ایراث برکات و انوار مزیتی عظیم حاصل میشود و در تفسیر طور سینین نوشته در حدیث شریف وارد است که چون حضرت صفیه رضی الله عنها زوجه مطهرۀ آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای زیارت بیت المقدس تشریف بردند و از نماز در مسجد اقصی فارغ شدند از ان مسجد برآمده بر کوه طور زیتا صعود فرمودند و در انجا نیز نماز گذاردند و بر کنارۀ آن کوه استاده ارشاد کردند که از همین جا روز قیامت مردم متفرق شوند پاره به بهشت روند و پاره به دوزخ و این همان کوه است که حضرت عیسی را از ینجا بآسمان بردند و آن مکان را نصاری تعظیم بسیار میکردند و میکنند و بر سر آن کوه هیلانه نام فرنگی زنے کنیسه تیار کرده بود و در میان آن کنیسه قبه ساخته که آنرا مصعد عیسی علیه السلام میگفتند رفته رفته آن کنیسه منهدم شد لیکن بالفعل در ان کوه درخت خرنوب نبطی است که متصل آن مسجدے ساخته و پائین آن مسجد غاریست مصفی مردم بسیار برای زیارت آن مکان میروند و آن درخت را خرنوب البعثه میگویند و در تفسیر و اذ قلنا ادخلوا هذه القریة نوشته باب حطه در ابواب بیت المقدس دروازه ایست معروف و مشهور تا الی الآن معمور و زیارتگاه است و هر که برای استغفار گناهان خود دران مسجد می در آید از همان دروازه می در آید و زبان زد مجاوران آنجا است که داخل شدن این دروازه موجب پاکے از گناهان است الی آخر ما قال آرے این دروازه را حضرت سلیمان و انبیا

١٠٧

جناب علیه السلام شب هنگام در غزوه پاسوز قیتیم چون آخر شب شد در بیشه کوهسار گذشتیم که آن را دوار الحنظل میگفتند حضرت علیه السلام فرمودند ما مثل هذه الشجرة الا کمثل الباب الذی قال الله لبنی اسرائیل ادخلوا الباب سجدا و قولوا حطة نغفر لکم خطایاکم

است مثال سفینهٔ نوح و باب حطه است زیراکه نجات از طوفان نفس و شیطان و
تصحیح توبه و تکفیر گناهان بسبب دخول در سلاسل اولیا در این است و البته و
منتهی باین بزرگواران است چنانچه درین زمان ظاهر است که سلاسل سلوک راه
خدا و بیعت و توبه و انابت بهمین خاندان علیهم الرحمة میرسد انتهی واتخذوا من مقام
ابراهیم مصلی یعنی و بگیرید جای استادن ابراهیم علیه السلام را مصلی که سنگی
است معین و بران سنگ حضرت ابراهیم استاده اذان حج در مردم داده و هر دو
قدم مبارک حضرت ابراهیم دران سنگ منقش گشته مصلی یعنی نمازگاه که بعد از
طواف خانه دو رکعت تحیة الطواف عقب این سنگ استاده گذاردن مقرر است
تا امت حضرت ابراهیم تا قیام قیامت جاری باشد و نیز چون حضرت ابراهیم
بر همان سنگ استاده اذان حج داده بودند پس بعد از رحلت حضرت ابراهیم نزد
آن سنگ استاده شدن و عبادت خدا بجا آوردن گویا نزد ایشان حاضر شدن
است و بحضور ایشان عبادت خدا بجا آوردن است انتهی و هم دران مقام
است چون حضرت ابراهیم بر سنگ استاده بنای عمارت میکردند آن سنگ بقدر
بلندی عمارت بلند میشد تا تمام شدن عمارت حاجت سنگ دیگر نیفتاده و اثر هر دو
انگشتان و هر دو قدم حضرت ابراهیم دران سنگ منقوش گشت الخ ما قال و از
قتاده مرویست که قبل از اسلام عادت نبود که مقام ابراهیم را کسی دست رسانیده
مسح کند درین امت این امر رائج شد و کسانیکه قبل از اسلام این سنگ را دیده
بودند نقل میکردند که اثر هر دو پاشنهٔ حضرت ابراهیم و انگشتان ایشان درین
سنگ ظاهر و نمودار بود حالا بسبب دست رسانیدن آن اثر بخوبی ظاهر نیست
و ابن ابی شیبه از عبد الله ابن الزبیر نقل کرده که ایشان جماعتی را دیدند
که مقام ابراهیم را مسح میکنند گفتند شمارا خدا تعالی بمسح کردن این سنگ

وتجلیل شان مثال یعنی تمثال نعل مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم را که بر کاغذ
یا پارچه نقش کشیده طیار میسازند قسطلانی در مواهب نوشته وقد ذکر
ابو الیمان ابن عساکر تمثال نعاله الکریمة علیه افضل الصلوة والتسلیم فی
جزء مفرد رویته قراءة وسماعا وکذا افرده بالتالیف ابو اسحق ابراهیم
بن محمد خلف المشهور بابن الحاج من اهل المریة بالاندلس وکذا غیر
هما ولما ثبتنا ههنا الا علی شهرتها وصعوبة ضبط تسطیرها الا علی
حاذق ومن بعض ما ذکر من فضلها وجرب من نفعها وبرکتها ما ذکره
ابو جعفر بن عبد المجید وکان شیخا صالحا ربما قال حذوت هذا المثال
لبعض الطلبة فجاءه فی یوما فقال لی رأیت البارحة من برکة صاحب هذا
النعل عجبا اصاب زوجی وجع شدید کاد یهلکها فجعلت النعل علی موضع
الوجع وقلت اللهم ارنی برکة صاحب هذا النعل مما اصاب زوجی
من الوجع الشدید فشفاها الله تعالی للحین وقال ابو اسحق قال ابو القاسم
ابن محمد ومما جرب من برکته ان من امسکه عنده متبرکا به کان له
امان من بغی البغاة وغلبة العداة وحرز من کل شیطان مارد وعین کل
حاسد وان امسکته المرأة الحامل بیمینها وقد اشتد علیها الطلق تیسر
امرها بحول الله وقوته ولله در ابی الیمان بن عساکر حیث قال و درینجا
قصیده در مدح و شوق مثال نعل نموده یک شعر از ان اینست شعر
یا شبه نعل المصطفی روحی الفداء لحملک الاسم الشریف العالی * و باز نوشته
وما احسن قول ابی الحکم ابن المرحل فی قصیدة له ذکرها ابو اسحاق ابن
الحاج وقصیده درینجا نوشته بعد از ان نوشته ولابی بکر احمد بن امام ابی
محمد عبد الله بن حسین القرطبی و درینجا قصیده نقل نموده اولش اینست

فائدہ یعنی جیسا سور اور لہو اور مردار ناپاک ہے اور حرام ہے ویسا ہی وہ جانور بھی ناپاک ہے اور حرام ہے کہ جو گناہ کی صورت بن رہا ہے کہ اللہ کے سوا اور کسی کا ٹھہرایا اس آیت سے معلوم ہوا کہ جانور کسی مخلوق کے نام کا ٹھہرایا ہے تو برا ہے اور وہ جانور حرام ہے اور ناپاک ہے اس آیت

اللہ کے سوا کسی اور کا کر کے یعنی پاک گناہ کی چیز کہ مشہور کی گئی اللہ صاحب نے سورۂ انعام ترجمہ فرمایا اُهِلَّ لِغَيْرِ اللهِ بِهٖ قال اللہ تعالیٰ اَوْ فِسْقًا تو فرمایا در تقویۃ الایمان ہے و ذبح ... کو ذبح بنام و نیز کردہ شود بنام غیر او بحرام (۱۷)

کرام درینجا ذکر می کنم امام ابوبکر بن العربی حافظ ابوالربیع بن سالم الکلاعی و حافظ ابو عبداللہ بن الابار و ابو عبداللہ ابن رشید فهری و ابو عبداللہ محمد بن جابر و خطیب الخطبا ابو عبداللہ بن المرزوق التلمسانی و ابن البرا التونسی و ابو اسحاق ابراهیم ابن الحاج و ابن ابی الخصال و مالک بن المرحل و مراکشی و حافظ ابن عساکر و بدر فارقی و حافظ عراقی و پسر او و سراج بلقینی و شیخ یوسف سافی و سخاوی و سیوطی و غیرهم در سند بنویسید حدیث کرد آنرا شیخ ابوالفضل ابن برا تونسی از شیخ خود ابن الحیا از فقیه ابی زید بن العربی از والد خود و حافظ ابوبکر ابن العربی و شیخ عیاض و غیره اعلام گفت که حدیث کرد مرا شیخ حافظ ابوالقاسم مکی بن عبدالسلام لفظا گفت حدیث کرد شیخ ابو ذکریا بخاری حافظ ابو نصر لفظا گفت که گفت مرا محمد ابن حسین فارسی که ساخته شد این مثال بر مقدار نعلیکه بود نزد ابو سعید عبدالرحمان و دیگر گفت که حدیث کرد مرا ابراهیم شیبی گفت حدیث کرد مرا ابن ابی مره گفت که حدیث کرد مرا ابن ابی اویس اسماعیل بن عبداللہ از پدر خود عبداللہ ابن ابی اویس بن مالک بن ابی عامر الاصبحی گفت بود آن نعل مبارک که کشیده شد این مثال بر آن نزد اسماعیل بن ابراهیم مخزومی گفت اسماعیل بن ابی اویس پس حکم کرد پدر من نقاش را پس کشیدند برابر مثال نعل رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم و همین طور سلاسل متعدده نسبت سند و اجازت ذکر کرده است و تقبیل و تکریم جماعه عظیم و توسل بآن در مشکلات و حکایات قضای حاجات و دفع بلیات ببرکت آن مثال مکرم بکثرة نقل نموده است بخوف طول از تفصیل آن درگذشتم هر کسیکه خواهد بآن رجوع نماید و بزودی مختصری در فارسی تفسیر هم نوشته است من شاء فلینظر الیه فائده از جمله عقاید و عمده مفاسد نجدیه اینکه اگر بر جانور زنده گفته شود که برای پیغمبر است مثلا

نوشته است بر ذکر آن التفاسیر و **سوال** بر جانور زنده آواز بر آورده شد که برای پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و من بعد ذبح کرده شد بنام خدا عز وجل و گوشت آن پخته خورانیده شد بجماعه مسلمین حکم آن ذبیحه چیست بینوا توجروا

جواب حرام است بدلیل آیت شریفه وما اهل به لغیر الله یعنی و دیگران جانور که آواز بر آورده شد و بشهرت داده شد در حق آن جانور که برای غیر خدا است خواه آن غیر بت باشد یا روح خبیث خواه جن خواه پیر یا پیغمبر این حرام است زیرا که چون شهره داده شد که این جانور برای فلانی است ذکر نام خدا وقت ذبح فائده نکرد و چه آن جانور منسوب بآن غیر گشت خبثی در وی پیدا گشت که زیاده از خبث مردار است بذکر نام خدا حلال نمیشود مانند سگ و خوک که اگر بنام خدا مذبوح شوند حلال نمیگردند و اهل را بر ذبح حمل کردن خلاف لغت و عرف است هرگز اهلال در لغت عرب و عرف آن در بابه و آن وقت بمعنی ذبح نیامده در هیچ شعر و هیچ عبارت بلکه اهلال در لغت عرب بمعنی بلند کردن آواز است پس درین عبارت اهلال را بمعنی ذبح گرفتن باز لغیر الله را بجای باسم غیر الله ساختن قریب تحریف کلام الهی میرسد انتهی ملخص التفسیر العزیزی و همین است منصوص جمهور مفسرین متقدمین مثل رحمانی و نیشاپوری و بغوی وغیرهم در تفسیر نیشاپوری میگوید اجمع العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة وقصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی در تفسیر رحمانی نوشته وما اهل به لغیر الله فانه ان ذکر معه اسم الله تعالی فقد عارض فیه المطهر المنجس مع نجاسته بالموت وان لم یذکر فقد زید فی تنجیسه انتهی الحاصل در تمام تفاسیر قدیمه معتبر مطابق تفسیر عزیزی نوشته بجز تفسیر بیضاوی و تفسیر احمدی و آن هر دو قابل اعتبار نیستند و بدلیل حدیث

صحیح لعن الله من ذبح لغیر الله ... مسلم

المختار ذبح لقدوم الامیر ونحوه کواحد من العظماء یحرم لانه اهل به لغیر الله ولو ذکر اسم الله تعالی ولو ذبح للضیف لا یحرم لانه سنة الخلیل علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام واکرام الضیف اکرام الله تعالی والفارق انه ان قدمها لیاکل منها کان الذبح لله تعالی والمنفعة للضیف او للولیمة او للذابح وان لم یقدمها لیاکل بل یدفعها لغیره کان لتعظیم غیر الله تعالی فحرم وحل بمکة فیه

قولان بزازیه و شرح وهبانیه و در اشباه وغیره هم این مسئله مذکور ست
فقط انتهت فتوی از اهل طغوی اقول و بالله التوفیق قوله انتهی ملخص
التفسیر العزیزی بیشک عجیب آنچه نوشته ملخص تفسیر عزیزی است این قدر
خود راست ست اما آنچه بعد ازان نوشته که همین ست منصوص جمهور مفسرین
متقدمین محض بی اصل هنگام شیوع تفسیر عزیزی که بینندگان بر غلطی این
مقام مطلع گردیده صاحب تفسیر را بتقریر و تحریر تکلیف دادند تا دیر باز این
مکاتبه و مکالمه درین خصوص جاری مانده هم صاحب تفسیر چند نوبت تحریر پرداخته
ازانچه در تفسیر اتفاق تسطیر افتاده بود رجوع فرموده واین امر را منقصت آن بزرگوار
تصور نباید کرد بلکه در طریق انصاف کمال منقبت ست عصمت از خطا خاصه انبیاست
و مذموم اصرار بر خطاست و مولوی رفیع الدین صاحب مرحوم و مولوی عبدالحی و مولوی
اسماعیل هم بتحریر رسائل جداگانه پرداخته اند مولوی رفیع الدین صاحب نوشته اند
در زمان فقهاء کبار این رسم جاری نبود که حیوانات را برای یکی از معبودان باطل
نذر مقرر سازند و موافق رسم بنام الله تعالی بر وی گرفته ذبح سازند وآن مذبوحه را
برای همینی که معتقد او بیند صرف سازند مفسرین در تفسیر آیات کلام مجید بر هانچه
در عهد کفار جاهلیت معمول بود ذکر کرده و در آیات کریمه در مقام مسمی لفظ
واقع شده بجهت قدمای مفسرین در هر جا لفظ تسمیه عند الذبح مراد داشته اند
اکنون که درین زمان یا پیش ازین زمان از مدتی این رسم فاسد ظهور کرده می خواهیم
که حکم شرعی او بدانیم لیکن تجسس کردیم روایات فقهاء را که باحث اند از حلت و
حرمت اشیای الی آخر مقاله مولوی اسماعیل نوشته درین استفتاء مضمون
ست اول علت گاو سید احمد کبیر و دوم اعتراض و تغلیط تفسیر ما اهل به لغیر الله
که در تفسیر فتح العزیز واقع شده سیوم طعن و تشنیع بر فتوی نوشته شاه عبدالعزیز

۱۱۲

نیز روا است چراکه مقصدش گوشت است ولیکن همچنین اگر گاو زنده بنام سید احمد کبیر کسیرا

بدهد بطوریکه تقد سید بدنیز روا است گوشت آن حلال است غرض از گاو بالیست واگر

مقصود ذبح برای میت بود پس با ایصال ثواب ذبح باشد یا تقرب بذبح بسوی میت بود

وایضا فیه نذر اولیا بدو طریق است حسن و قبیح باز نوشته اگر طریق حسن و بدل باشد

اما از زبان لفظ نذر کند خللی دران نیست یا نه نظر برانیکه این لفظ در شرع مستعمل برای

معنی است که مختص بخدای است باید که شائبه از ممنوعات شرعیه دران باشد واولی آن

ترک اولی است اما حرام نتوان گفت قصه مسلمانان که بجای اسلمنا صبانا گفتند شاهد

آنست وچون که آن مسلمانان در ملک حرب وجاهلیت بودند معذور شدند واگر از

الفاظ مشترکه که بسبب استعمال عرفا این دیار اشتراک پیدا کرده گفته آید باکی نیست

وایضا فیه پس اگر شخصی بزی را خانه پرورکند تا گوشت او خوب شود او را ذبح کرده

ونچته فاتحه حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه خوانده بخوراند خللی نیست دران بنا به

آنست که برای زنده معظم اینچنین عمل نماید واگر نذر کند که بشرط برآمدن حاجت خود

گاو وگوساله وغیره را بنام حضرت خواهم کرد پس حکم این مثل حکم طعام است اگر نذر

بطریق حسن است هیچ خللی نه واگر قبیح است فعلش حرام است وحیوان حلال وشاید

صورت مراد مولانا محمد مبین است که در استفتا مندرج است وهمین صورت با صورت محرمه

مشتبه شده و در تفسیر احمدی حلت آن واقع شده است وایضا فیه و دوم یله کردن

جانوران الی چنانچه بجاره هندوان حکم این قسم آنست که حلال است چراکه

فاعلان این فعل تقرب در رها کردن آن منظور دارند با جانش وذبحش سروکاری

ندارند انتهی وصاحب تفسیر عزیزی خود در جواب اول نوشته واما ما وقع فی البیضاوی

وغیره من التفاسیر انهم قالوا اما اهل به لغیر الله ای ما رفع الصوت عند

ذبحه للصنم فمبنی علی جری عادة المشرکین فی ذلک الزمان ولذا لم یفرقوا

واصل الاهلال رفع الصوت وكانوا اذا ذبحوا لالهتهم يرفعون اصواتهم بذكر
ها فجرى ذلك من امرهم حتى قيل لكل ذابح وان لم يجهر بالتسمية مهل
قال الربيع بن انس وغيره وما اهل به لغير الله ما ذكر عليه اسم غير الله
انتهى وعبارت تفسير نيشاپوری که صاحب تفسير عزيزی نقل نموده هرچند از نفس
عبارت مذكوره هيچگونه تائيد دعوى صاحب تفسير عزيزی ظاهر نيست وعلى هذا القياس
آوردن مجيب آن عبارت را در جواب فاما چونکه از مطالعه اول وآخر عبارت
مذكوره ارتفاع شبه بالكليه مقصود نقل آن ضروری نموده بدانکه در نيشاپوری
قبل عبارت مذكوره نوشته واما ما اهل به لغير الله فمعناه رفع به الصوت
للصنم وذلك قول اهل الجاهلية باسم اللات والعزى واهل المعتمر
اذا رفع صوته بالتلبية وبعد عبارت مذكوره نوشته ويستثنى مما اهل به
لغير الله ذبائح اهل الكتاب اذا سمي عليها باسم المسيح مثلا لاطلاق قوله
تعالى وطعام الذين اوتوا الكتاب حل لكم ولان النصراني اذا سمى الله
تعالى فانما يريد به المسيح وهو مذهب عطا ومكحول والحسن والشعبي
وسعيد بن المسيب قال مالك والشافعي وابو حنيفة واصحابه اذا ذبحوا
على اسم المسيح فقد اهلوا به لغير الله فوجب ان يحرم واذا ذبحوا على اسم
الله فظاهر اللفظ يقتضي الحل ولا عبرة لغير اللفظ وعن علي عليه السلام اذا
سمعتم اليهود والنصارى يهلون لغير الله فلا تاكلوا واذا لم تسمعوهم
فكلوا فان الله تعالى قد احل ذبائحهم وهو اعلم بما يقولون انتهى حنفی که
در نقل عبارت نيشاپوری بروی کار آمده اگر عمداست محل تاسف ست که بجای
قال لفظ اجمع گرديده فقير چند نسخ نيشاپوری ديده در همه لفظ قال العلماء يافته است
والله اعلم بحقيقة الحال قوله وآن هردو قابل اعتبار نيستند اقول اعتبار وجه

نقل هم از ... ما الذبح لغير الله فالمراد به ان يذبح باسم غير الله تعالى كمن ذبح للصنم او للصليب او لموسى او لعيسى او للكعبة او نحو ذلك فكل هذا حرام

است قوله نووی در شرح صحيح مسلم ... مجيب ظاهر اين ... مقبول ... در دين اهل حق ... هوای نفسانی ... نيست وجوه بكار آمده وتقريحات ... اعتباری ... بحکم مجيب

ولا تحل هذه الذبيحة سواء كان الذابح مسلما او نصرانيا او يهوديا نص عليه الشافعي واتفق عليه اصحابنا فان قصد مع ذلك تعظيم المذبوح له غير الله تعالى والعبادة له كان ذلك كفرا فان كان الذابح مسلما قبل ذلك صار بالذبح مرتدا

وذكر الشيخ ابراهيم المروزي من اصحابنا ان ما يذبح عند استقبال السلطان تقربا اليه افتى اهل بخارا بتحريمه لانه مما اهل به لغير الله قال الرافعي هذا انما يذبحونه استبشارا بقدومه فهو كذبح العقيقة لولادة المولود ومثل هذا لا يوجب

التها بما انتهی نووی اول در معنی حدیث صاف بیان نموده که از ذبح بنام غیر خدا
ذبیحه حرام میشود و اگر عبادت آن غیر مقصود باشد کفر است و مقوله ابراہیم نقل
نموده بقول رافعی رد کرد در نقل همان فقره مردوده اکتفا رفت قوله و نیز
در حدیث نهی انه ذبایح الجن الخ از اشباه و نظایر صاف ظاهر که مراد از ذبایح
ذبیحه جن است یعنی جانوریکه جن آنرا ذبح کرده باشد در فصل احکام جن نوشته
و منها ان ذبیحته لا تحل قال فی الملتقط و عن رسول الله صلی الله علیه و سلم
انه نهی عن ذبایح الجن انتهی قوله و نیز در حدیث صحیح مرویست لا تذکرونی
عند تسمیة الطعام الخ کمال جرأت است که غیر صحیح را صحیح قرار داده در منهیات
حصن حصین صاف و صریح نوشته است اما الحدیث الذی روی مرفوعا
لا تذکرونی عند تسمیة الطعام و عند الذبح و عند العطاس فلا یصح فانه
من حدیث سلیمان بن عیسی السجزی و هو متهم بوضع الحدیث و فیه ایضا
عبد الرحیم العمی و هو ایضا ضعیف قوله فی الدر المختار الخ آوردن این
روایات درین محل محض بیگانه اصلا مناسبتی بامحث نیدارد و دعوی مجیب اینکه جانور
از تشهیر برای غیر خدا حرام میشود و مدلول این همه روایات آنکه از ذبح برای غیر خدا
حرام میشود و فاین هذا من ذاک اهلال را تفسیر نموده بتشهیر کمال تحیر وارند از حمل
اهل بر ذبح پس سند را با دعوی مباینتی است تامه علی طریقتهم و کلام در روایت
در المختار و بحث و معنی آن طویل است بسبب عدم ضرورت در مقام از تعرض
بدان اعراض نموده شد باید دانست که جانور حلال را که وا بر آورده شدن شهرت داده شیرینی
در حق او که برای بت است اصلا حرام نیگردد و اول کرنا نذر بجا آید و سوا شیرینی
و غیرها درین باب چه خواهد بود و در شرع بر تحریم آن تحیر دار و دگر دیده نووی در
شرح حدیث مسلم کل مال نحلته عبدا حلال نوشته المراد انکار ما حرموا

لبیت نارهم او الکافر لا لمتهم توکل لانه سمی الله تعالی ویکره للمسلم
کذا فی التاتارخانیة ناقلا عن جامع الفتاوی و در فوائد برہانی نوشته مجوسی
گاوی بمسلمانے داد که بنام تار که معبود او ست ذبح کند مسلم بنام خدا ذبح کرد
گوشت او حلال ست کذا فی کتب الفقه را لعمًا و در ہدایه و غیره کتب فقه
بالاتفاق بلا خلاف بتصریح موجود که اگر کسے قبل از ذبح بگوید که الہی قبول کن
این را از فلان نیست در آن باکے خاصتًا باتفاق فقہا و مفسرین و اجماع
سلف صالحین اہلال لغیر الله صرف وقت ذبح موجب حرمت ست و بس چه در
عامه تفاسیر قید عند الذبح موجود و در زیلعی شرح کنز نوشته لا یقال ان الآیة
مجملة لا یدری هل ارید بها حال الذبح او الطبخ او حالة الاکل لانا نقول
اجمع السلف علی ان المراد بها حالة الذبح فتکون مفسرة فتم الاحتجاج بها پس
دعوی حرمت از ذکر غیر قبل ذبح اختراعی و ابتداعیست در دین اصل مسئله اینست
که وقت ذبح نام غیر خدا گرفته شد باین نوع که ذبح کرده شد بنام آن غیر است
حرام و داخل ما اہل به لغیر الله یا بنام خدا و بنام غیر خدا ذبح کرده شد اگر ذکر نام
غیر خدا موصول ست بوجه عطف و شرکت آنہم حرام و داخل ما اہل به لغیر الله
وہمین دو صورت است مراد از ما اہل به لغیر الله نزد ائمه مجتہدین و عامه مفسرین
و بس حالا فوائد قیود صورت ثانیه باید شنید اگر نام غیر خدا را جدا از نام خدا
ذکر کرده یعنی قبل تسمیه و قبل غلطانیدن ذبیحه بر زمین یا بعد ذبح نیست
حرام و نه داخل در ما اہل به لغیر الله و نه مکروه و اگر ذکر کرد نام غیر را موصول
بے عطف ہم داخل ما اہل به لغیر الله نیست و نه ذبیحه حرام مگر آن فعل مکروه
و اگر ذکر کرد معطوف لا علی وجه الشرکة مثلا گفت بسم الله و صلی الله تعالی
علی محمد فقیه بتفصیل عینی در حاشیه ہدایه نوشته و لو قال بسم الله اسم الله تعالی

وباسم فلان قال سمعت ابراهیم بن سلمة قال سمعت محمد بن یوسف یقول یصیر میتة وقال محمد بن سلمة لا یصیر میتة لانه لو وصل صار الرجل کافرا وفی مبسوط شیخ الاسلام ولو قال بسم الله والله اکبر وصلی الله علی محمد

عن رجل ذبح فقال بسم الله وفی النوازل سئل ابو نصر المختار وہم ورا ن مذکور وباسم فلان لا یحل ہو یحل اکله ولو قال بسم الله وصلی الله علی محمد لا یقول ولو قال بسم الله علی محمد یحل والاولی ان

116

ان اساد فی التسمیة لا یحل ... الموصول لا یحل ... خفضه

ذا کان بهما ... وان نصبه ... اسم فلان

وحمد رسول الله بالجر وانما يحرم لانه اهل به لغير الله كذا فى الهدايه وفى
الروضة ان قال بسم الله ومحمد رسول الله بالرفع كانت اضحية واما
اذا قال ومحمد ابالنصب فهى ميتة وفى الظهيرية هذا الفرق بين الجر و
الرفع اذا كان له عهد بعلم النحو وعلى قياس ما روى عن محمد انه لا يرى
الخطاء فى النحو معتبرا فى باب الصلوٰة لا يحرم الذبيحة وفى فتاوى قاضيخان
اذا قال باسم الله واسم فلان قال ابراهيم بن يوسف يكون ميتة و
قال محمد بن سلمة لا يصير ميتة وقال الامام ابو بكر محمد بن الفضل اذا قال
باسم الله وباسم محمد ان اراد بذكر اسم النبى صلى الله عليه وسلم
تعظيمه جاز ولا باس به وان اراد به الشركة مع اسم الله تعالى لا تحل
الذبيحة ودر عالمگيرى نوشته قيل ان اراد بذكر محمد صلى الله عليه وسلم
الاشتراك فى التسمية لا يحل وان اراد التبرك بذكر محمد صلى الله عليه
وسلم تحل الذبيحة ويكره ذلك كذا فى المحيط ودر فتاوى قاضيخان نوشته
رجل ضحى وذبح فقال باسم الله بنام خدا وبنام محمد عليه السلام قال الشيخ
الامام ابو بكر بن محمد الفضل رحمه الله ان اراد الرجل بذكر اسم النبى صلعم
تبجيله وتعظيمه جاز وان اراد به الشركة مع اسم الله تعالى لا تحل
الذبيحة وازعدم التفات هست به تفصيل آنچه ذکر کردیم تحیر ستحیر یکه گفته درباب
ذبیح للقدوم اقوال فقهاء آنقدر متخالف که در تحیر می اندازد کسی مباح میگوید
کسی مکروه کسی کفر وکدام قول دلیل نداده وهمه راجع ست به اصلی
مستند به انتهى بلفظه چه قول تحریم راجع ست بانیکه ذکر کرده نام خدا بلکه ذبح کرده
بنام قادم یا نام خدا هم بانام قادم ذکر کرده چه در دلیل حرمت اهلال لغیر الله
هم آمده ونیست اهلال لغیر الله سوای آنچه که ذکر کردیم ابراهیم مروزی گفته

اشتراک فی التسمیہ مراد نشد حرمت بر خاست فکیف الکفر اما کراہت باقی است و قول
با باختہ قیاس است بہ عقیقہ کہ نام مولود در ذبح آن ذکر کردہ میشود و موجب حرمت
نیست چہ مراد از عقیقہ بنای فلان اینست کہ این ذبح برای بشارت واکرام ولادۂ
مولود ست ہمین طور مراد از ذکر نام کہ این ذبیحہ برای قدوم فلانی ست آنست کہ ذبح
برای بشارت قدوم قادم ست وسئل الامام الفضلی عن الجزارات التی یتخذھا
الجہال للقادم فقال کل ذلک لھو ولعب وحرام ومن ذبح شاۃ فی وجہ
انسان فی وقت الخلعۃ او القدوم وما اشبہ من الجزارات وفی المحیط
او اتخذ جزارات کفر ای اذا لم یسم اللہ تعالی فی ذبحہا او شارک
القادم فی التسمیۃ واما بدون ذلک فلا یظہر وجہ الکفر فی ھذہ
القضیۃ اینست عبارت ملا علی قاری از شرح فقہ اکبر واکثری را از فایدہ
قید قدوم امیر ذہول است تنبیہ بر آن ہم ضرورست در بستان ابو اللیث مذکور
است قال الفقیہ رح وبہذا ناخذ اذا کان النثر فی العرس او فی ولیمۃ او
فی رجل یخرج ذرا او اباح النہبۃ للناس او قدم رجل من سفرہ فنثر
علیہ شیئ فلا باس بان ینہب منہ واذا کان النثر علی الامراء فلا یجوز
ان ینہب لان النثر علیہم بمنزلۃ الرشوۃ الا تری ان ھدیۃ الامراء
مکروھۃ وقد جاء عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال ھدایا الامراء
غلول فکذلک النثر علیہم وکذلک اذا ذبح البقر لاجل الامیر فانہ
یکرہ ذالک اللحم الحاصل نیست حرام مگر آنچہ ذبح کردہ شود بنام غیر خدا
سعید بن مسیب وشعبی وحسن ومکحول وعطا وغیرہم از اکابر بران رفتہ اند کہ
مراد بما اہل بہ لغیر اللہ خاص ذبائح بت پرستانست کہ ذبح میکردند برای بتان
خود و نصرانی اگر ذبح کند بنام مسیح و یا دیگر کتابی بنام کدام پیغمبر حلال است آن

او العزیز لا یحل لقوله تعالی وما اهل لغیر الله وهو کالمسلم فی ذلک فانه
لو اهل لغیر الله لا یحل در کفایه نوشته ثم انما یحل ذبیحة الکتابی فیما اذا لم یذکر
وقت الذبح اسم عزیز او المسیح واما اذا ذکر ذلک فلا یحل کما لا یحل ذبیحة
المسلم اذا ذکر وقت الذبح غیر اسم الله تعالی لقوله تعالی وما اهل به
لغیر الله فحال الکتابی لا یکون فی ذلک اعلی من حال المسلم در عالمگیری
نوشته ثم انما تؤکل ذبیحة الکتابی اذا لم یشهد ذبحه ولم یسمع منه
شیئ او شهد وسمع منه تسمیة الله تعالی وحده لانه اذا لم یسمع منه
شیئ یحمل علی انه قد سمی الله تعالی تحسینا بالظن به کما بالمسلم ولو سمع منه
ذکر اسم الله تعالی لکنه عنی باسم الله المسیح قالوا تؤکل الا اذا نص
فقال بسم الله الذی هو ثالث ثلثة فلا تحل الحاصل در مذهب امام
مالک وامام شافعی وامام ابو حنیفه واصحاب او هرچه ذبح کنند بنام غیر خدا حرام
برابر است که ذابح مسلم باشد یا نصرانی یا یهودی واگر ذابح را عبادت آن غیر هم
مقصود است کفر است اگر ذابح قبل از آن مسلمان بود مرتد گردید یعنی مرف
از ذبح بنام غیر ذبیحه حرام گردید و ذابح کافر نمیشود واگر بنام غیر ذبح کرد وقصد
نمود تقرب بآن غیر وعبادت او کفر لازم می آید واین تفصیل مصرح است
در آنچه ذکر کردیم از کلام نووی که بالا ذکر کردیم ومجیب در جواب پاره از
آن مقام نقل نموده است همه این ماجرا مفصلا موجود وصاحب تفسیر عزیزی
هم در استفتای آخرین باین راه رفته کما سیجیئ پس از همه آنچه بیان کردیم ظاهر
که مدار حل وحرمت بر ذکر ولفظ ذابح است عند الذبح صحت وفساد اراده
ونیت ذابح یا مالک ذبیحه را بے تلفظ از زبان هیچ دخل نیست بلکه اصل
نیت درین کار شرط نیست در عالمگیری نوشته ولو قال بسم الله

١١٦

شهرت داده که این جانور برای فلانی است ذکر نام خدا وقت ذبح فایده نکند
چه آن جانور منسوب بآن غیر گشت وعفنی در وپیدا گشت که زیاده از
خبث مردار است زیراکه مردار بی ذکر نام خدا جان داده است وجان
این جانور را ازان غیر خدا قرار داده کشته اند وآن عین شرک است و هر
گاه این خبث در وی سرایت کرد دیگر بذکر نام خدا حلال نمیشود مانند سگ
وخوک که اگر بنام خدا مذبوح شوند حلال نمیگردند وکذا این مسئله نیست که جان
را برای غیر جان آفرین نیاز کردن درست نیست وماکولات ومشروبات
ودیگر اموال را نیز اگرچه از راه تقرب لغیر الله دادن حرام وشرک است
اما ثواب آن چیزها را که عاید بنده میشد ازان غیر ساختن جائز است زیراکه
انسان را میرسد که ثواب عمل خود را بغیر خود بخشد چنانچه میرسد که مال
خود را بغیر خود بدهد وجان جانور ملک آدمی نیست تا او را بکسی تواند بخشید
ونیز دادن مال ازین جهت مستوجب ثواب است که آدمیان بوی منتفع میشوند
وچون مرده ها بعد از مفارقت این جهان قابل انتفاع لعین مال نمانده اند طریق
نفع رسانیدن بآنها در شرع چنین قرار یافت که ثواب اموال را که بمستحقان
میرسانند بآنها عاید سازند وچون جان جانوران اصلا قابل انتفاع آدمی
نیست در زندگی پس از مردگی هرگز قابل انتفاع نباشد آری اضحیه از طرف
مرده کردن در حدیث صحیح آمده است لیکن معنیش همین است که دادن جان
برای خدا تعالی ثوابیکه دارد بآن مرده بخشیده شود نه آنکه ذبح برای
مرده کرده آید وبعض جهال مسلمین درین مقام کج فهمی می کنند ومی گویند
که گوشت را پخته بنام مرده دادن بلاشبهه جائز است ما نیز از ذبح کردن جانور
بنام آن مرده همین قدر مقصد داریم برای فهمانیدن ایشان یک نکته کافی است

١٢٠

ازینجا فهمیده شود تا مدعا این مردم حاصل شود پس درین عبارت اهلال را بمعنی ذبح گرفتن باز لغیر الله را بجای باسم غیر الله ساختن قریب تحریف کلام الٰهی میرسد در تفسیر نیشاپوری میگوید اجمع العلماء ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی و کافران در جاهلیت بوقت برآمدن از خانه و در اثنای راه بنام بتان آواز میکردند و چون بمکهٔ معظمه میرسیدند طواف خانهٔ کعبه مینمودند این طواف ایشان نیز بجانب خدا هرگز از ایشان مقبول نبود و لهذا حکم شد که فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا پس درینجا نیز چون آواز برآورند و شهرت دادند که این جانور از فلانی است و بنام اوست و برای او میکنیم و در وقت ذبح بنام خدا ذبح کنانند اصلا موجب ترتب حلیت نگشت و سرش آنست که نزد عوام طریق ذبح جانور بهر گونه که مقرر است معین است برای رسانیدن جان جانور برای هرکه منظور باشد چنانچه فاتحه و قل و درود خواندن طریق معین است برای رسانیدن ماکولات و مشروبات بارواح خواه بقصد رسانیدن ثواب بآن ارواح نمایند یا بقصد تقرب و دفع شر و چاپلوسی و تملق ایشان ذکر نام خدا بران جانور وقتی فایده میدهد که قصد تقرب بغیر خدا از دل دور کرده و خلاف آن شهرت داوازه دیگر دهند که ما ازین کار برگشتیم انتهی اینست عبارت تفسیر عزیزی و آنچه کلام کرده شد در آن عبارت مختصرا و ملتقطا ذکر میکنیم **قوله** آواز برآورده شد و شهرت داده شد الخ این تفسیر بالرای مخالف جمهور مفسرین اهل سنت است کافهٔ مفسرین بخلاف آن تفسیر کرده اند بغوی نوشته ما اهل به لغیر الله ما ذبح للاصنام الی اخر ما قال قال الربیع بن انس وغیره و ما اهل به لغیر الله ما ذکر علیه اسم غیر الله و در منثور مذکور است اخرج ابن المنذر عن ابن عباس فی قوله ما اهل ما ذبح و اخرج ابن ابی حاتم عن مجاهد و ما

وهذا حرام قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون پس قول باطل قایل ورحق جانور زنده حلال که برای ولایت باعث حرمت حلال کرده خدا گردد در دین محمدی ماثور نیست کما سیجیء **قوله** در حدیث صحیح وارد است الخ مضمون حدیث حسب ترجمه خودش مناسب بما سبق نیست چه منسوب بغیر یعنی هر که بذبح جانوری تقرب بغیر خدا نماید ملعون است وبر هر ذی عقل ظاهر است که تکثیر حدیث شریف موافق ترجمه اش بر ذبح جانور برای تقرب بغیر خدا است وذبح جانور برای تقرب غیر خدا چیزی دیگر ومقرر کردن جانور زنده برای غیر خدا چیزی دیگر وآنچه بعد ترجمه تعمیم نموده که خواه در وقت ذبح نام خدا بگیرد یا نه این اضافه حکم از جانب خود است برخلاف مقصد حدیث تمام محدثین اهل سنت مثل نووی وغیره در بیان معنی حدیث نوشته اند که ملعون است هر که ذبح کند بنام غیر خدا وذبیحه حرام اگرچه ذابح مسلم باشد واگر ذکر نام غیر خدا وقت ذبح تقرب وعبادت آن غیر هم قصد کند کفر است تقرب که در ذبح بغیر الله تعالی است اصل معنی حدیث نزد ایشان ذکر نام غیر خدا است اصل معنی حدیث است بر زبان بیاورد ونه تعمیم که نام خدا بر آن خوانده یا نه پس بطلان کلام مقصود **قوله** زیرا که چون شهرت داد واح سحت ربط واقع گردیده مدعی فایده نکردن نام خدا بسبب ذبح جانور برای تقرب بغیر خدا وعلت فایده نکردن نام خدا بسبب شهرت دادن **قوله** چه آن جانور منسوب بغیر گشت وخبثی در وی پیدا گشت که زیاده از خبث مردار است زیرا که مرده بی ذکر نام خدا جان داده است وجان این جانور را از آن غیر خدا قرار داده کشته اند وآن عین کفر است وهرگاه این خبث در وی سرایت کرد دیگر بذکر نام خدا حلال نمیشود انتهی کلام سست مختل و نا موجه چه خود جانور منسوب بغیر بیان نموده که جان این جانور را از آن غیر خدا قرار داده کشته اند باز میگوید که هرگاه این خبث در وی سرایت کرد دیگر بذکر نام خدا حلال نمیشود ومحل تامل است که بر جانور کشته ذکر نام خدا چه معنی دارد واز مسئله مبحوث عنها چه علاقه کلام در جانور زنده منسوب بغیر بود که بوقت ذبح از ذکر نام خدا حلال نمیباشد واین دعوی مدعی است وآن هم باطل کما عرفت از آنکه تسمیه چنانکه مقتضی از وقت ذبح بعد تغییر مجلس موثر در حل ذبیحه نشود کما هو مقرر فی الفقه والتسمیة کافی ودر فتح جانور زنده برای غیر قبل از ذبح گو مدت دراز باشد آنچنان در حرمت آن جانور زنده موثر گردد اگرچه مسلم صحیح العقیده خالیا عن قصد التقرب بالغیر خالصا مخلصا بذکر نام خدا ذبح کند هم حلال نباشد ومثل سگ وخوک گردد **قوله** مانند سگ وخوک از بیماری مستثنا نشود که حرمت آن جانور حرمت لعینه نیست که حرمت ما اهل به لغیر الله حرمت بعینه نیست باتفاق مفسرین بر آن گردیده در بحث استثنا الا ما ذکیتم مذکور شد که این استثنا از حرمت میته ودم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله جایز نیست که این اشیا حرام لذاتها هستند وتذکیه هم در آن غیر متصور است

در زندگی به ثواب دادنش از کلام او ثابت گردید و هم ازین کلامش ظاهر گردیده که جان و مال
ماکولات و مشروبات همه برابراند درینکه دادن آن برای خدا ثوابیکه دارد و بدیگری بخشیدن جائز است
و همین است مراد بانچه میگویند که این چیز برای فلان مرده است یعنی ثوابی که ازان خواهد شد بان مرده
داده شد هذا ام سعد صل اللهم مع صلوتک صم اللهم صومک و اگر کسی بانچه ذکر کردیم تسلی نشود و در همان تفسیر
عزیزی در سوره کوثر متعلق کلمه انحر ملاحظه نماید که خود نوشته و نیز باید دانست که خود را یا پسر خود را
یا غلام خود را ذبح کردن در شریعت جائز نیست زیرا که جانهای بشری مملوک کسی جز خدا نیست لهذا
کشتن غلام و کنیزک روا نداشته اند ملک آدمی بر آدمی مقتصر است بر ملک و منافع و مکسوبات او
پس چون از آدمی طلب جان مملوک او نمایند در امتثال آن غیر از دادن جان جانورے که پرورده و
مختص او باشد یا پرورده بنی نوع او رچاره نیست انتهی هرگاه مملوکیت جان جانور ثابت و از کلامش
ظاهر گردیده پس فرقیکه در جان جانور و ماکولات و مشروبات و سائر اموال نموده است باطل گردید و جان
جانور و ماکولات و غیره یکسان گشت **قوله** یعنی حلال الی آخر ما قال شرک صریح لازم می آید درین مقال انواع
اختلال است **اول** که ازان صاف ظاهر که ذبح کردن جانور بنام غیر خدا اگر در ذهن تا ذبح آن نذر را خواهد یا
آلقدر گوشت او امیشود درست و ذبیحه حلال پس مطلق آوازبرداشتن و تشهیر در حق جانور که برای
غیر خدا است موجب حرمت نیست بلکه حرمت مقید است بانکه مقصود از ذبح خورانیدن گوشت برای
ثواب آن مرده نباشد و این مخالف است بظاهر انچه فهمیده میشود از اطلاق حرمت به تشهیر بنام غیر خدا
دوم اینکه سوای خورانیدن گوشت مسلمانان رسانیدن ثواب دادن جان برای خدا بمرده که حسب اعتراف صاحب
تفسیر صحیح و ثابت است مقصود باشد و ظاهر که این مقصود از خورانیدن گوشت عوض آن جانور بهمان قدر
قدریده ادا میشود بالزم التقریب الشرکه **سوم** اینکه جواز دادن عوض منذور مسئله اجتهادی و مختلف فیها است
بین الائمه پس درصورت مذکوره اگر ناذر عوض را اختیار نموده نظر الی المنصوص بلکه میگوییم که جائز هم نیست
کما هو مذهب البعض شرک کجا لازم آمد کلام در جواز و عدم جواز معاوضه است بوجوب فرضیت عوض کسی حکم
نموده است درصورت جواز اصل نذر صرف بسبب ادا شدن نذر از عوض در ذهن ناذر حکم لزوم شرک

تحریر کسی ازان مردم پیش نگاه افتاده غوری بکار رفته اتفاق ترجمه افتاده باشد
عالا انذات بابرکات او سلمه الله تعالے امید افاده حق تبیین ہست **قوله** در تفسیر نیشاپوری
میگوید الخ مقصود ازین نقل چیست یا تائید آنچه متصل ہست از تحریف کلام الهی و ظاهر که ہیچ
علاقه ندارد بلکه بلا لاحظ سیاق و سباق آن بیچاره ہم در زمرہ محرفین داخل ہست یا بطریق طفره
متعلق ہست باصل مدعا تا ہم شائبه رابطه ندارد و چه مدعا آنکه از شهرت دادن که این جانور برائے
فلانی ہست حرام گردیده و ذکر نام خدا وقت ذبح فائده نکرد و این مدعا را با مطلب نیشاپوری
مناسبتی نیست که حرمت منوط بارتداد و ارتداد بقصد تقرب بذبح بسوی غیر خدا است و تفاوتی
که فی ما بین ہست ظاہر **قوله** و کافران در جاہلیت الخ این قیاس محض فاسد الاساس ہست سبب
مقبول نشدن طواف کافر بودن طواف کنندگان است ہمچنان سبب حرمت ذبیحه ذبح
مشرکان ہست نه آنکه از نام نهادن مشرکان جانور زنده مثل خوک گردد و ظاہر که خانه کعبه از گرفتن
نام بتان در راه معاذ الله حسب قیاس قائل از مرتبه عظمت خود نه برآمده و جرمی که درین باب
بظهور رسیده آنکه صاف نوشته ہست که بنام خدا ذبح کنانند اصلا موجب ترتب حت نگشت
که خلاف تصریح فقها است **قوله** سرش آنست الخ ذکر نام خدا را بر وقت ذبح و خواندن فاتحه و قل
و درود در اعلام نمودن در قصد رسانیدن ثواب بارواح و در قصد تقرب سوء ظنی است
به مسلمین که ممنوع بلکه در باب ذبیحه بچو سوء ظن بکافر کنا بے ہم ممنوع کما هو مصرح فی کتب الفقه
قوله آرے ذکر نام خدا الخ مخالف است با دل دعوی یعنی سرایت خبث بجائیکه بذکر نام خدا
حلال نمیشود و ہم الا آن ظاہر که خبث قصد تقرب بغیر خدا ہست پس خبث نخواہد شد مگر قاصد
که قصد تقرب صفت او ہست نه جانور زنده که قصد تقرب صفت او نیست الفاصل من قام به
الفصل الخبیث من قام به الخبث نیست آنچه کلام کرده شد بر تفسیر عزیزی ملتقطا که
تحریر آن پرداخته و چون این ہمه قال و مقال بسمع شریف صاحب تفسیر رسید بتسلیم
بعضے مقدمات و تفصیل بعضے مجملات پاسخها داد از آنچه در تفسیر اتفاق تسطیر افتاده بود

واكرام الضيف اكرام الله تعالى والفارق انه ان قدمها ليا كل منها كان الذبح الله تعالى والمنفعة للضيف او للوليمة او الذابح وان لم يقدمها ليا كل بل يدفعها لغيره كان لتعظيم غير الله تعالى فيحرم وهل يكفر فيه قولان بزازية وشرح وهبانية قلت وفي صيد المنية انه يكره ولا تكفر لانا لا نسئ الظن بالمسلم انه يتقرب الى الادمي بهذا النحر ونحوه في شرح الوهبانية عن الذخيرة ونظمه فقال رد زاعلى جمهورهم قال كافر وفضلي واسمعيل ليس بكفر انتهى وهكذا في مطالب المومنين والاشباه والنظاير وفي الحديث لعن الله من ذبح لغير الله رواه احمد و ايضا ملعون من ذبح لغير الله تعالى رواه ابوداود وفي غرايب ابي عبيد وبستان الفقيه وكنز العباد انه لا يجوز ذبح البقرة والغنم عند القبور لقوله عليه السلام لا عقر في الاسلام هكذا في سنن ابي داود وكذا لا يجوز الذبح على البناء الجديد وعند شراء الدار لان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن ذبايح الجن لانهم يكرمون مخافة انهم ان لم يذبحوا يوذيهم الجن فابطل النبي صلعم ونهى عنه و هكذا في كتب الشافعية كما قال النووي في شرح المسلم وذكر الشيخ ابراهيم المروزي من اصحابنا ان ما يذبح عند استقبال السلطان تقربا لغير الله تعالى افتى اهل بخارى بتحريمه لانه اهل به لغير الله تعالى فان قيل قوله تعالى وما لكم ان لا تاكلوا مما ذكر اسم الله عليه وقد فصل لكم ما حرم عليكم الا ما اضطررتم اليه وكذا قوله تعالى وكلوا مما ذكر اسم الله عليه ان كنتم باياته مومنين عام تتناول ما قصد به التقرب الى الله تعالى او غيره فيكون الكل حلالا قلت هذه الايات مخصصة بالنص الاخر وهو قوله تعالى في سورة المائدة حرمت عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير وما اهل لغير الله به والمنخنقة والموقوذة والمتردية والنطيحة وما اكل السبع الا ما ذكيتم وما ذبح على النصب فلو ان مسلما خنق شاة وذكر اسم الله عليه لا يحل مع انه ذكر اسم الله عليها وكذا اذا وقذها بخشبة او حجارة وذكر اسم الله عليها

قتلها وقع باذن الله تعالى وبالوجه المشروع ومع ذكر اسم الله فتحليل هذا وتحريم ذلك عين التعظيم لامر الله تعالى والملحد بيث القتل فمغالطة وهمية لان الكل مقتول الله تعالى سواء كان بايدينا او بايدي غيرنا او مانت حتف انفها اذ لا موت عندنا الا باذن الله تعالى كما قال الله تعالى يتوفى الانفس حين موتها ولذلك اجمع اهل السنة والجماعة على ان المقتول ميتة لاجله هذا والله اعلم واما ما وقع في البيضاوي وغيره من التفاسير انهم قالوا ما اهل به لغير الله تعالى اي مارفع الصوت عند ذبحه للصنم فمبني على جري عادة المشركين في ذلك الزمان ولذا لم يفرقوا في التفاسير القديمة بين ما ذكر اسم غير الله عليه وبين ما قصد بذبحه التقرب الى غير الله لان مشركي ذلك الزمان كانوا مخلصين في الكفر وكانوا اذا قصدوا التقرب بذبح بهيمة الى غير الله تعالى ذكروا عليها عند الذبح اسم ذلك الغير بخلاف المشركين المسلمين فانهم يخلطون بين الكفر والاسلام فيقصدون التقرب بالذبح الى غير الله تعالى ويذكرون اسم الله تعالى عليه وقت الذبح فالاول كفر صريح والثاني كفر صورة الاسلام لانهم يعتقدون ان طريق الذبح ليس الا هذا سواء كان الذبح لله او لغيره وقد جرى هذه العادة في زماننا ايضا فانهم يشهرون ان فلانا يذبح بقرة لاجل السيد احمد كبير مثلا سواء ذكروا اسم الله عليه عند امرار السكين ام لا وما وقع في الهداية وتكره ان يذكر مع اسم الله تعالى شيء آخر غيره وهو ان يقول عند الذبح اللهم تقبل من فلان وهذه ثلث مسايل احدها ان يذكر موصولا لا معطوفا فيكره ولا يحرم الذبيحة وهو المراد بما قال ونظيره ان يقال باسم الله محمد رسول الله لان الشركة لم توجد فلم يكن الذبح واقعا له لكنه يكره لوجود القران صورة فتصور بصورة المحرم والثانية ان يذكر موصولا على وجه العطف والشركة بان

١٢٦

لا يحتاج الى النية واذا ذكر موصولا لا بطريق العطف ولا بطريق الوصل لا يكره
ولا يحرم لانتفاء المشابهة صورة ومعنى مثلا ان يقول باسم الله ثم توقف
ثم قال محمد رسول الله من غير فصل التقرب الى غير الله اذا عرفت معنى هذا الكلام عرفت
ان صاحب الهداية وضع المسئلة فيما اذا لم يكن الذكر مقرونا بقصد التقرب
الى الغير بل ذكر مجردا فهو بمعزل عن مسئلتنا الموضوعة فيما قصد با التقرب
الى غير الله فانه حرام مطلقا وعرفت ايضا ان ما وقع في التفسير الاحمدي
من تفريع قوله على ما وقع في الهداية ونقله في ذلك التفسير كما ذكرنا وهو
قوله ومن ههنا علم ان البقرة المنذورة للاولياء كما هو الرسم في زماننا
حلال طيب لانه لم يذكر اسم غير الله عليه وقت الذبح وان كانوا ينذرونها
لهم انتهى مبني على الغفلة عن قول صاحب الهداية وهو قوله
والثالثة ان يقول مفصولا عنه صورة ومعنى فان الانفصال المعنوي كيف
يتصور اذا كان النذر للاولياء فانه عين التقرب اليهم ونيتهم دائمة الى
وقت الذبح فلا انفصال معنى اصلا لما تقرر في قواعد الفقه من استدامة النية
الى آخر العمل وايضا مبني على عدم الفرق بين الذكر المجرد الذي وضع صاحب
الهداية المسئلة فيه وبين ما قصد به التقرب الى غير الله الذي وضعنا
المسئلة فيه واين هذا من ذلك والله الموفق للصواب تمام شد استفتاى
شاه عبد العزيز صاحب بلفظه وكلام كردند مردمان برين استفتا بطرق متعدده
كه ملتقطى ازان درينجا ذكر ميكنم **قوله** مدار حل وحرمت بر قصد ونيت ذابح اه
اول كه اين دعوى مخالفست بانچه در تفسير ارقام يافته چه مدار حرمت دران
جا بر آواز بر آورده شدن بود حالا بر نيت داير گرديده دوم آنكه مراد از حديث
انما الاعمال بالنيات نزد حنفيه قاطبه ثواب است نه حل وحرمت وصحت وفساد

فيه تغليظ على نفسه يصدق ايضاً ديانة وقضاءً لانه غير متهم في ذلك لكنه
لا يصدق في الصرف عن الظاهر حتى يحنث بايهما وجد وان كان فيه تخفيفا
على نفسه لا يصدق قضاءً لان القضاء مبني على الظاهر وهو مخالف لما نوى
وان نوى ما لا يحتمله لفظه لا يصدق ديانة ولا قضاء لانه يخلو عن اللفظ
وقد تقدم ان النية لا حكم لها على الانفراد وصاحب اشباه در حاشيه
متعلق قول خود وانما اشترط في العبادات بالاجماع اوباية نوشته واعلم ان
لا قوال يحتاج الى النية في ثلثة مواطن احدها التقرب الى
الله تعالى فرارا من الرياء الثاني التميز بين الالفاظ المحتملة لغير المقصود
والثالث قصد الانشاء ليخرج سبق اللسان بانچه كلام درانيكه ذبح كردن بذكر نام غير
خدا واراده تقرب شود يا نشود بحثي ديگر كه متنازعه فيه نيست وانيكه ذبح كرده بذكر نام خدا سلوك
ازان در نيت مالك جانور اگرچه غير ذابح باشد نسبت آن جانور لغير خدا بود بحثي ديگر كه
متنازعه فيه است بودن هيچو نيت مدار حل وحرمت ثابت كردن لازم بود وانچه صاحب تفسير
ومولوي عبد الحي وغيره اتباع صاحب تفسير بعض روايات مجمله را از اشباه ودر مختار وغيره
درين باب نقل كرده اند مبني ست بر غفلت ازين قاعده مقصود ونا همين است كه وقت
ذبح ذكر كردن غير را اگرچه با نام خدا ذكر كرد چرا كه اكثر شان در دليل آيت كريمه ما اهل لغير الله
مي آرند وخود معني آن آيت را بذكر نام غير خدا وقت ذبح بيان ميكنند ونيز بيان آن
اجمال بالتصريح در كلام ديگران كه در تحقيق واعتبار ايشان غالب موجود ست كه رواست
تصحيح خصوص صورت متنازعه فيها نقل نموده اند زياده ازين چه خواهد بود كه فقها نوشته اند
نصراني ذبح كرد بنام الله واراده كرد مسيح حلال ست مگر آنكه مگويد بسم الله الذي هو ثالث
ثلثه الحاصل نيت صرف بے لفظ مدار احكام نيست ونيست مدار حكم مگر به الفاظ مجمل ازين
استفتا ظاهر كه محل بحث نيت نسبت گاو سيد احمد كبير ست وظاهر كه نسبت كردن گاو

۱۲۸

الخ آوردن روایت در مختار محض بیجا چه صاحب در مختار نگفته که حرمت بسبب نیت است بلکه
در دلیل اهل به لغیر الله آورده و معنی اهل نسبت کرده شد نه نزد صاحب تفسیر است نه نزد صاحب
در مختار بلکه نزد او معنی آیه موافق جمهور است چنانچه از همان باب ظاهر است علاوه بران صاحب
در مختار در فارق تصریح نموده که مدار حل و حرمت بر تقدیم الاکل و عدم تقدیم است در ینصورت
که حل ذبیحه متنازعه فیها از ان صاف ظاهر و منزعومی صاحب ستفتا نه مفید و انچه باو که صاحب در المختار
و اشباه و نظائر و امثال آن از محققین و از زمره انچنان مستندین نیستند که در صورت مخالفت
با فقهاء کبار کلام شان قابل استناد باشد اگر معنی کلام بالفرض مطابق فهم صاحب تفسیر باشد
تاہم بسبب مخالفت کلان تران قابل التفات نیست در در المختار ببنید که در همین باب چه بلا پروا
نموده که نوشته و لا یحل ذبیحة جبری لو ابوه سنیا و لو ابوه جبریا حلت اشباه لانه
صار ذکر قد قنیه ندانستند که صاحب قنیه معتزلی است و از ابی علی که راس اعتزال است
بر مذهب اعتزال نقل کرد و عن ابی علی انه یحل ذبیحة المجبرة ان کان آباءهم من المجبرة
لانهم کاهل الذمة و ان کان آباءهم من اهل العدل لم یحل لانهم بمنزلة المرتدین
این هر دو بزرگواران لفظ ابی علی را دیدند نه مجبره و نه اهل عدل را فهمیدند و بجای آن جبری و سنی را
قایم ساختند **قوله** فی الحدیث لعن الخ بیان آن در ترتیب می آید **قوله** و فی غرایب ابی عبید و بستان
الفقیه و کنز العباد الخ این روایت بے محل ست از مسئله مبحوث عنها هیچ علاقه ندارد **قوله**
کما قال النووی فی شرح المسلم الخ یاد کردن مقوله نووی را در شرح مسلم گویا فذلکة البحث
است میان ما و صاحب تفسیر چه قول نووی در شرح مسلم مسلم اوست از همان قول نووی رد و دعا
و مدعی و نص مدعا ما ظاهر است صرف بکار رفته و باعث بر ذکر آن گردیده صرف اکتفا بر یک فقره است تمام
عبارتش این ست اما الذبح لغیر الله فالمراد به ان یذبح باسم غیر الله کمن ذبح للصنم
او للصلیب او لموسی او لعیسی او للکعبة و نحو ذلک و کل هذا حرام و لا تحل هذه
الذبیحة سواء کان الذابح مسلما او نصرانیا او یهودیا نص علیه الشافعی و اتفق

وهو اشتبه **قوله** سواء ذکر واسم الله تعالے علیه عند امرار السکین ام لا این فقره است صریح واوهای است قبیح ذکر اسم خدا لازم می داند علاوه بران در صورت معروضه مسئوله داخل ست که نام خدا هیچ نکرد **قوله** واما ما وقع فی الهدایة الخ این مقال از انواع اضلال مالا مال است اول که عبارت هدایه نقل نموده میگوید صحیح فیما ذکرنا من ان قصد التقرب الی غیر الله یحرم الذبیحة سواء کان بطریق الاستقلال او بطریق الشرکة به بلبید که چه آفت است جائیکه کنایه هم نباشد وعوی صراحت نمودن روز را شب گفتن ست از ان قطع نظر باید کرد و فرض باید نمود که در نظرش عبارت هدایه صریح بود در آنچه ذکر کرد هم آنچه گفته نعم لو ذکر ذکرا مجردا من غیر قصد التقرب الی غیر الله فقط تفصیل معنی هدایه و مذکور است آفت بر آفت این است که گفته صاحب الهدایة وضع المسئلة فیما اذا لم یکن الذکر مقرونا بقصد التقرب الی الغیر بل ذکرا مجردا فهو بمعزل عن مسئلتنا الموضوعة فیما قصد به التقرب الی غیر الله چه خود گفته که صحیح فیما ذکرنا وباز خود میگوید بمعزل عن مسئلتنا باز ازین جا ظاهر می شود که آنچه اول نوشته نعم لو ذکر ذکرا مجردا الخ بیان مطلب هدایه است واین مخالف سوق کلام آن مقام است و با عبارة هدایه علاقه ندارد چه صاحب هدایه در دلیل مسئله اولی می نویسد لان الشرکة لم توجد فلم یکن الذبح واقعا له لکنه یکره لوجود القران صورة فتصور بصورة المحرم و در مستفتا نوشته لا یحرم الذبیحة لعدم قصد التقرب الی الغیر وانما کره لاجل مشابهته فی ذلک بذکر اسم غیر الله لقصد التقرب پس این عبارت را مطلب و معنی عبارت هدایه قرار دادن کار ذی عقل نیست همچنان صاحب هدایه در مسئله ثانیه نوشته یحرم الذبیحة لانه اهل به لغیر الله و در استفتای نویسد یحرم ایضا وان لم یکن فیه معنی التقرب لکنه صریح فی الشرکة والصریح لا یحتاج الی النیة فرق زمین و آسمان بمیان است بعد ازان نوشته ما وقع فی التفسیر الاحمدی مبنی علی الغفلة عن قول صاحب الهدایة پر عجب بر عجیب است چه هرگاه باعتراف خودش وضع مسئله هدایه بر ذکر مجرد غیر مقرون بتقرب است پس بودن قول تفسیر احمدی مبنی بر غفلة

و مسئلهٔ موضوعهٔ خود را هم تصحیح میکند و قایل است بفرق در هر دو مسئله و صاحب هدایه
استدلال می نماید بآیهٔ کریمهٔ ما اهل به لغیر الله بر مسئلهٔ خود و صاحب تفسیر هم بهمان
آیه مطلب خود را مستند می نماید این معنی چگونه صورت بندد **فائده** صاحب تفسیر و اتباع
او درین مسئله سخت مضطرب و حیران و اقوال شان بغایت پراگنده و پریشان اول که ما اهل به
لغیر الله را تفسیر کردند بآواز برآورده شدن و در آنجا غایة تکبیر شودند برارادهٔ ذبح از اهل و غیر
ذلک و چون دران وادے بدا گیر افتادند حمل کردند بر ذبح للتقرب الی غیر الله و شنائع که
بر جمهور وارد میکردند زیاده ازان برخود گوارا نمودند چونکه در تقرب هم نوبت کلام رسید مسئلهٔ نذر
می آویزند حال آنکه ما اهل به لغیر الله چیزے دیگر و مسئلهٔ نذر لغیر الله چیزے دیگر اشارے بآن اجمالا
مناسب نمود باید دانست که لفظ نذر مشترک است در نذر شرعی و نذر عرفی نذر شرعی ایجاب
غیر واجب تقربا الی الله و عرفی آنچه پیش بزرگان می برند نذر و نیاز میگویند و نذر اولیا بر سه وجه
مباح است یکے آنکه بگوید الٰهی اگر آن مراد من حاصل شود نذر تو بخدام مزار آن صالح رسانم دوم
آنکه بگوید یا حضرت در جناب الٰهی برائے این مشکل دعا بکنید که این مراد حاصل شود از طرف شما
در جناب الٰهی اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب عاید بشما شود سیوم آنکه آن بزرگ را در جناب
الٰهی وسیله و شفیع سازد گویا میگوید الٰهی ببرکت روح فلان بزرگ و بحق عنایات و مهربانی خود در هر
اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برائے تو بدهم و ثواب آن بخواهد روح آن بزرگ سازم تا از بر فتوح آن
بان بزرگ خوشنود شوی اینکه گفتم ملتقط است از رسالهٔ نذور مولوی رفیع الدین که در همین ایام
بما رسیده و همانست مراد صاحب احمدی که نذر الاولیاء را دل و الحق المبین ما قال مولانا محمد مبین
موافقا للفقهاء المحققین فی رسالة فی النذور و نذر شیخ سدو مثال آن حرام است
و نیز مانند آن که بنام شیخ سدو ذبح میکنند اگر وقت ذبح نامش گرفته باشند گوشت مردار شود
و خوردنش روا نباشد قال الله ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه و انه لفسق و اگر بنام خدا
بسم الله الله اکبر ذبح کرده باشند اگرچه در دل نیت فاسد دارند ظاهرا خوردنش حلال باشد

لتفقهیات ما درین جا سخنی چند از مقررات فقه ذکر میکنیم اول نیت در عبادات که شرط است وقت آن اول عبادت است حقیقة او حکما و نیت مقدمه علی الشروع باقی می ماند تا وقت شروع حکما اگر بعد نیت مشغول نشود بچیزی که غیر جنس منوی است صاحب اشباه در ذیل الاصل ان وفیها اول العبادة بتفصیل نوشته واز فتح القدیر نقل نموده المراد بما لیس من جنسها ما یدل علی الاعراض دوم در شروط نیت نوشته است الشرط الرابع ان لا یاتی بمناف بین النیت والمنوی پس در نیت نسبت گاو بغیر خدا بلکه در نیت ذبح گاو برای غیر خدا و در منوی که ذبح است نام خدا بمیان آید ان نیت سابقه باطل گردید سوم در نذر نیت کفایت نمیکند بلکه تلفظ شرط است در اشباه نوشته منها النذر لا یکفی فی ایجابه النیة بل لا بد من التلفظ به صرحوا به فی کتاب الاعتکاف وحموی نوشته ومنها ما فی الجامع الصغیر للتمرتاشی لو ملک شاة بالهبة وغیرها فنوی للاضحیة یکون للاضحیة عندهما و عنده لا ما لم یتلفظ وذکر الحاکم الاختلاف وهکذا روی الحسن ولو اشتریها ینویها للاضحیة یصیر لها ایضا عندهما وعند ابی حنیفة لا یصیر بالشراء حتی یوجبها بلسانه ویفرق بین هذا وبین ما لو اشتری عبدا للتجارة ولو لم یشترها بل کانت عنده فاضمرها اضحیة لا یصیر لها انتهی فلتراجع این فوائد محفوظ باید داشت که درین بحث بسیار مفید است این است ملخص ومحرر تعریضات مردمان بر استفتاء و شاه صاحب تحریر جواب از مولوی عبد الحکیم پنجابی ثم لکهنوی که خیلی سست و نامربوط بود پرداختند مگر جواب ازان هم پریشان و نادرست از مواخذات خارج مبحث است و تحقیق اصل مدعا اشتغالی نیست در نقل هر دو فایده نیست حسبة چیزی ذکر میکنم **قال لکهنوی** گاو وغیره در صورت مذکوره حلال است وخوردن آن بموجب شرع شریف درست خصوص در صورتیکه ذابح غیر ناوی باشد **قال دهلوی** ذابح نخواهد بود الا وکیل ناوی ونایب او پس نیت موکل ومنیب در حل وحرمت تاثیر خواهد کرد کما فی الاضحیة انتهی **قیل علیه** نیابت در نیت نزد حنفیه جاری نیست

اورد تا علی الغیر وتفکر فی الجواب فان الایراد مشترک بل ماخوذ من کلامک

ثم اعتراض الدهلوی علی قوله بل قصد به الدفع الی الغیر انتهی لقوله ما

ذا اراد بالغیر فلیبین حتی تتکلم علیه انتهی **والحق** ان التفوه بامثال هذه

الهفوات لیس من شان المحصلین **قال الکهنوی** ثانیا قرر من السراجیة الکتانی اذا

ذبح باسم المسیح لا یحل ولو ذبح باسم الله واراد به المسیح یحل **قال دهلوی** هذا

عین مذهب القائل بالحرمة فانه یقول لو قال رجل بحضرت الناس انی نذرت

ان اذبح بقرة لله واراد بالله السید احمد علی اعتقاد الحلولیة تحل ذبیحته لانه لا

خلل فی نیته بل هو اخلص النیة لله لکنه اخطاء فی اعتقاده حلول الله فی السید احمد

کالنصرانی یعتقد حلول الله تعالی فی المسیح حیث یقول ان الله هو المسیح

بن مریم فخطاءه فی المعنون دون العنوان فعنوانه حق ومعنونه باطل بخلاف

ما لو قال انی نذرت ان اذبح بقرة لسید احمد فانه اخطاء فی العنوان والمعنون معا

کما لو ذبح النصرانی باسم المسیح **قوله علیه** لما قال مشیرا الی مسئلة السراجیة هذا

عین مذهب القائل بالحرمة فقد اقر ان المعتبر فی الذبح ومدار الحل والحرمة

هو اللفظ ولا عبرة للنیة فان النیة هو الارادة وهو مراد المورد واما ما فرع علیه من

قوله فانه یقول الخ فقد اخطاء فی عنوانه فان مسئلة الذبح باسم الله وباسم غیر الله

شئ اٰخر ومسئلة نذر ذبح البقرة لله ولغیر الله شئ اٰخر فالعنوان الحق علی تقدیر

صدق اقراره واعترافه یکون بما فی السراجیة عین مذهبه ان یقول فانه یقول

لو ذبح رجل باسم السید احمد لا یحل ولو ذبح باسم الله واراد بالسید احمد تحل وفی

ما قال سوی عدم استقامة التفریع خلل ظاهر حیث قال اراد بالله السید احمد علی اعتقاد

الحلولیة یحل ذبیحته لانه لا خلل فی نیته بل هو اخلص النیة لله لانا نقول ارادة السید احمد

من الله علی اعتقاد الحلولیة حق عنده ام باطل فان کان حقا فهو من الحلولیة

تنزلا آخر دعواه کون محل النزاع محلا للشبهة والعمل بالاحتیاط وهذا ایضا صریح فی الرجوع من مدعیات التفسیر العزیزی والاستفتا **قال اللکھنوی** والحق المبین ما قاله مولانا محمد مبین فی رسالته فی النذور الخ **قال الدهلوی** لفظ ظاهرا درین عبادت دلالت بر وقوع شك در حال این ذبیحه میکند لهذا مستفتی را از خوف آن منع نموده اند واقوال جم غفیر فقها که فیما بعد منقول است بشك دلالت بر حرمت میکند فالا حمل بها اولی اذ الا قول للشاک **قیل علیه** عادت عقلا است که هرگاه در جنگ مغلوب مخالف می شوند غلغله می اندازند که اینک فوج بسیار میرسد مخالف باستماع اینگونه کلمات مرعوب و پریشان میگردد از همین قبیل نوشتن کلمات این بزرگوار که اقوال جم غفیر فقها فیما بعد منقول است ورنه قول یک فقیهی حقیری وعالمی صغیری هم در جواب مذکور نیست ومفاسد دیگر که ظاهر اند **قال اللکھنوی** ناقلا عن در المختار وغیره ان قدمها لیاکل منها کان الذبح لله والمنفعة للضیف وغیره وان لم یقدمها لیاکل بل لیدفعها لغیره کان لتعظیم غیر الله **قال الدهلوی** اذا کان المراد من الاکل اکل الذابح فذبیحة القصاب بل اکثر الولائم والاعراس یخرج منها اذ اکل الذابح منها غیر مقصود ولا معمول فقوله فکان الذبح لله والمنفعة للضیف وغیره سهو ظاهر واکل الضیف لیس اکل الذابح فیجب علی هذا ان یکون ذبیحة القصاب والولائم والاعراس کلها محرمة انیست تعرض دهلوی برفقره آن قدمها از تعرض می نماید بر دات لم یقدمها المراد بالاکل اما اکل الذابح وغیره فان کان الاول کان ذبیحة القصاب والولائم والاعراس محرمة داخلة فی هذا القسم لا فی القسم الاول فان کان المراد اکل الغیر فیلزم ان یکون المذبوحات فی اجزیة محظورات الاحرام والنذور المعقودة لله وکذا فی کفارة الجنایات کلها میتات محرمات وایضا فالدفع الی الغیران کان حلالا فکیف صارت هذه الذبیحة محرمة وان کان حراما کیف یصح جعله

و مولوی رفیع الدین صاحب رساله نوشتند و دران تنزلی نمایان قریب بسر حد حق
محقق که چیزی ازان سابق مذکور گردیده است نمودند مولوی برهان الدین در رساله
نذوریه بسط و تفصیل و تصحیح مطلب تفسیر عزیزی بتاویل پرداخته نوشته اند خلاصه
سخن آنست که جانور منذوره که برای بزرگی مقرر شده است اگر منظور آنست که
مسلمانان خورند بی شبهه حلال است و اگر اراقة الدم مراد است پس باید دید که نذر برای
ذبح بایام اضحیه است یا نه در صورت اولی گوشت حلال و تبدیلش با گوشت بازار نا جایز و ثواب بر او
مترتب در صورت ثانیه گوشت حلال و تبدیل جایز اما ثواب نخواهد یافت آنچه بعضی عوام عدم
جواز گوشت در سر نذر و نیاز مطلقاً فهمیده اند خواه گوشت مراد بود خواه نه پس ایمعنی موجب تحریم
گوشت او نخواهد شد و مخفی نیست که نزد عوام نذر بمعنی نیاز است کما تقریره بخلاف ذبایح اجن که اینجا
نذر و نیاز و فاتحه کجا است پس قیاس برو نشاید انتهی و تخصیص ترتب ثواب بر اراقة الدم لله در ایام
اضحیه غلطی رفته است چه خود در قسم دوم و اقسام اراقة الدم لله حسب اورده بالشرع ذکر نموده
هدایای کعبه و اضحیه عید و ضحیه منذوره و عقیقه و دفع بلاو فدیه جان بیماران را و این قسم ذبح را عبادت
قرار داده حال آنکه عقیقه و دفع بلاو فدیه جان بیماران را بایام اضحیه تعلقی نیست و در هدایه در باب الهدی
نوشته و یجوز ذبح بقیه الهدایا فی ای وقت شاء و در فتح القدیر نوشته الحاصل ان دم النذور و الکفارات و هدی
التطوع یجوز قبل ایام النحر و لا یجوز دم المتعة و القران و الاضحیة الا فیها و دم الا
حصار یجوز فی قول ابی حنیفة و ابی یوسف قبلها و لا یجوز عند محمد و آخر
همه شاه صاحب بفتوی مختصری این خنگ را طی نمودند جزاه الله خیرا ما صورة سوال
کسی گاو یا بز یا مرغ بنام کدام شهید یا ولی ذبح نماید یا صرف ملیده یا شیر برنج به نیت نیاز کدام
بزرگ پیر و صلحا را بخورانند این هر دو را چه حکم است و خوردن طعام نیاز و نذر مسکین و فقیر را جایز است
اغنیا و اهل مقول را چه حکم است جواب ذبح کردن جانور بنام غیر خدا خواه پیغمبر باشد خواه ولی خواه شهید
خواه غیر ایشان حرام است و اگر بقصد تقرب بنام اینها ذبح کرده باشد ذبیحه آن جانور هم حرام و مردار

۱۳۵

باب دوم در مکاید تجاریه

از آیة وحدیث ثابت کرد وحالانکه اصلا مناسبتی نمی باشد واین امر عام بود در تمام تحریر وتقریر مولوی
اسمعیل از اجلی بدیهیات ست وکسی را جای دم زدن نیست هر آیة وحدیثی که در تقویة الایمان مذکور ست
آنرا در تفاسیر معتمده وشروح حدیث مستنده باید دید آنچه گفته ایم در هر مقام ظاهر گردد ودرین اوراق
به بعضی جا ها اشارتی هم رفته وچونکه بیان خود را مخالف جمهور مسلمین وخلاف سواد اعظم مومنین
سید السنت طریق استناد بکلام ائمه موقوف نموده گاهی بکسی در تفسیر وشرح حدیث نام استناد بر زبان
نیاورده واجتهاد دلیر دستبرد نموده بدین سبب اکثری را ترددی در دخول آن مسلک پیش می آمد
که طریقه شاذه نادره که کسی از مفسرین وشراح ومحدثین وفقهای مجتهدین وصوفیه ومتکلمین استنادی ندارد
ومخاصمه با جمیع مسالک قدیمه دارد مستبعد می نماید که از عهد رسالت تا مولوی عبد العزیز ومولوی رفیع الدین
همه با مشرک بهشتند وتوحید خاص نصیب مولوی اسمعیل باشد آنهم بعد تصنیف صراط المستقیم چه بعض
اموریکه در تقویة الایمان حکم شرک آن قرار یافته تا تصنیف صراط مستقیم از امور محموده وممدوحه بوده اند
وکسانیکه در اوایل دهلی بوادی تحاسن ظاهری از اظهار اهتمام نماز وروزه وبیان تقوی وادعای دینداری
وگندم نمائی مغالطه خورده بودند بدریافت حال توجه آغاز نهادند چون نوبت امامت بمولوی اسحق رسید
کار عجیب بنیاد نهاد وآن اینکه ذکر مسائل بی نقل وسند بر خود حرام نمود وهر سخن که از قلم بر آید با سند
وطریقه استناد بوده عموما از تفسیر وحدیث وفقه واصول وعقاید وسیر وتصوف حتی که ملفوظات مشایخ هند
بدین حیله رم کرده کان آرام ووحشت خوردگان از اسیر دام نموده عالم عالم از زهاد واتقیا را در خارستان کشیده
وچون پرده از عرا سیر ابکار افکار او که داشته شد صورتی بان خبائث ظاهر گردید که هر بنده بی اختیار لا حول
ولا قوة الا بالله بر زبان می آرد وآن تصرف در نقل بانواع واصناف گاهی کمفقره را از میان عبارت
منقوله حذف کردن تا مدعی درست شود چنانچه در نقل مرقاة در کلید اول می آید گاهی بزیادت یک
جمله در میان عبارت منقوله از طرف خود چنانچه در نقل ترجمه مشکات بمقدمه استمداد گاهی اکتفا بر نقل قولیکه
رد آن عقب آن موجود چنانچه در نقل عبارت مرقات بمقدمه سفر برای زیارت قبور گاهی بحواله کتابی با وجود
نه بودن آن در ان کتاب چنانچه در حواله طیبی میگویید وبالجمله انواع کارستانیها بکار رفته است محل افسوس آنست

مساجد مکیده دوم در بیان جواب نوشته مکان بر قبور مثل قبه ها وغیره ساختن حرام وممنوع است بموجب حدیث وروایت
کتب و بعد نقل حدیث جابر رض از مشکوة نوشته و مراد از بنا در حدیث عام ست که عمارت نمود و شود یا خیمه استاده کنانیده
شود چنانچه از ترجمه مشکوة شیخ عبد الحق وشرح مشکوة ملا علی قاری معلوم میشود انتهی حالانکه ملا علی قاری بعد نقل از کتاب توربشتی —
یحتمل الوجهین احدهما البناء علی القبر بالحجارة وما یجری مجراها والآخران یضرب علیها خباء ونحوه وکلاهما
منهی عنه لعدم الفائدة فیه نوشته است فیستفاد منه انه اذا کانت الخیمة لفائدة مثل ان یقعد تحتها
القراء فلا تکون منهیة قال ابن الهمام واختلف فی اجلاس القارئین لیقرءوا عند القبر والمختار عدم الکراهة باز نوشتهم
قال بعض الشراح من علمائنا ولاضاعة المال فقد اباح السلف البناء علی قبر المشایخ والعلماء المشهورین لیزورهم
الناس ولیستریحوا بالجلوس فیها مکیده سیوم درجواب سوال بست و نهم نوشته نماز گذاردن در مقبره
ممنوع ومکروه است بموجب احادیث وروایات فقهیه وچند حدیث نقل نموده اول گفتن عمر رض انس بن مالک را القبر القبر
چون دید که نماز میگذارد نزد قبر حالانکه در مایه مسائل واربعین جهت استدلال در مرفوع موده است دوم حدیث ابی مرثد غنوی
لا تجلسوا علی القبور ولا تصلوا الیها که با مدعی مناسبتی ندارد سیوم حدیث ابن عمر رض از ترمذی وابن ماجه حالانکه شیخ
در آخر آن نوشته داده است حدیث ابن عمر لیس بذلک القوی وقد تکلم فی زید بن جبیرة من قبل حفظه چهارم
حدیث ابی سعید حالانکه ترمذی نوشته هذا حدیث فیه اضطراب مکیده چهارم درجواب سوال هفتم نوشته در شرح
المشکوة لملا علی قاری ذهب بعض العلماء الی الاستدلال علی المنع فی الرحلة لزیارة المشاهد وقبور العلماء
والصالحین انتهی حالانکه عبارت شرح مذکور این است وفی الاحیاء ذهب بعض العلماء الی الاستدلال به علی المنع
من الرحلة لزیارة المشاهد وقبور العلماء والصالحین وما تبین لی ان الامر لیس کذلک فان الزیارة مامور بها
بخبر کنت نهیتکم عن زیارة القبور الا فزوروها والحدیث انما ورد نهیا عن الشد لغیر الثلاثة من المساجد
لتماثلها بل لا بلدة الا وفیها مساجد فلا حاجة الرحلة الی مسجد آخر واما المشاهد فلا تتساوی بل برکة زیارتها
علی قدر درجاتهم عند الله ثم لیت شعری هل یمنع هذا القائل من شد الرحال لقبور الانبیاء والاولیاء
فی معناهم فلا یبعد ان یکون ذلک من اغراض الرحلة کما ان زیارة العلماء فی الحیاة من المقاصد
مکیده پنجم درجواب سوال بست و دوم نوشته این صورت که در سوال مرقوم ست صورت استمداد است چنانچه
از کتاب کشف الغطا تصنیف شیخ الاسلام واضح میشود و پس این مسئله مختلف فیه است وان اضیف که استمداد نزد
قبر غیر انبیا شرک شده والذا فقها میگویند که نیست زیارت قبر مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا واستغفار
برای ایشان لیس استمداد نمودن از غیر انبیا نزد قبر ولی وشهید ممنوع است ومنظور بعضی فقها که قلیل اند بطلب کردن
سوال مرقوم است جائز داشته اند چنانچه این تفصیل در کتاب کشف الغطا وترجمه مشکوة الشیخ عبد الحق مفصل مرقوم است

ایشان مرقوم است فمن شاء فلینظر فی ترجمة الشیخ وعبارته هکذا واما استمداد باهل قبور در غیر نبی یا غیر انبیاء
منکر شده اند آنرا بسیاری از فقها میگویند نیست زیارت مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا واستغفار وقایل
گشته اند بعضی از ایشان وظاهر آنست که از فقها آنانکه قایل بسماع وادراک میت اند قایل بجواز آنند تا آنکه منکر اند آنرا نیز انکار
کنند ونیست صورت استمداد مگر همینکه محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب الهی بتوسل روحانیت بنده مقرب درگاه
والا وگوید خداوندا ببرکت این بنده که تو رحمت واکرام کرده او را برآورده گردان حاجت مرا یا ندا کند زیارت بنده
مقرب ومکرم را که ای بنده خدا وولی وی شفاعت کن مرا وبخواه از خدا تعالی مطلب مرا تا قضا کند حاجت مرا
پس نیست بنده مگر وسیله وقادر ومعطی ومسئول پروردگار است تعالی شانه انتهی حالانکه شیخ در ترجمه این
مبحث را اول در زیارة القبور نوشته ووعده اتمام بحث بر کتاب الجهاد نموده ودر آنجا بتفصیل تمام تر داد تحقیق داده صاحب
مائة مسائل بنقل عبارت ترجمه شیخ پرداخته ونوشته عبارته هکذا فاما استمداد الی ان قال انتهی کار عجیب نموده اتهام
بر همه کتاب بکثیر لغو وجزافی است عجیب این عبارت بعینها در کدامی مقام نیست اول وآخر از عبارت شیخ گرفته جمله وظاهر آنست
که از فقها آنانکه قایل بسماع وادراک میت اند قایل بجواز آنند تا آنکه منکر اند از آنجهه انیز انکار کنند انتهی درمیان داخل نموده در آخر نوشته
وانتهی لاحول ولا قوة الا بالله باوجود یکه بودن این جمله در کلام شیخ واتباع او در حق مجیب خیلی مضر چه شیخ در کتاب الجهاد قبیل بحث
استمداد در خاتمه بحث علم وسماع بتصریح نوشته است که انکار نکند از آنکه جاهل باخبار ومنکر دین پس ایشان منکر استمداد در
حق وبرین تقدیر جواب مجیب محض لغو وباطل گردد بالجمله تقریر مطلب برین نوع نموده که فقها منکر اند مگر بعضی که مطلق قلیل اند
جایز داشته اند چنانچه شیخ یعنی در کلام شیخ لفظ بسیار وکثیر واقع ومقابل آن قلیل است پس مثلین نیست بلکه قلیل اند
حالانکه از کثیر مقابل قلیل مراد نیست که شیخ در زیارة القبور حواله تمام بحث نموده بر کتاب الجهاد در آنجا نوشته منکر شده اند آنرا
بعضی فقها فقد انکر بعض الفقهاء وهم در آنجا نوشته کلام در پیغام محمد الملک الجلیل رسید بزعم منکران که در قرب این زمان
پیدا شده اند مر استمداد واستعانت را از اولیاء خدا که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار باقی وزنده اند نزد پروردگار خود
ومرزوق اند وخوشحال اند ومردم را بدان شعور نیست ومتوجهان بجناب ایشان را مشرک بخدا وعبده اصنام میدانند انتهی ببینید
که فقره منکر شده اند بسیار فقها را از کلام شیخ نقل نموده حال آن فقها که در همانجا مذکور است از همه آن اغماض نموده بتصرف
کمی وبیشی واتم تقلیل بکثیر اینجا بنیاد نهاد ازین بیدینی چه خواهد بود مکیده ششم در اربعین حدیث جواب مسئله چهلم نوشته استعانت
واستمداد از اهل قبور بهیچ نه باشد جایز نیست چنانکه شیخ عبدالحق در شرح مشکوة شریف که بزبان عربی نوشته میآرد اما
الاستمداد باهل القبور فی غیر النبی والانبیاء علیهم السلام فقد انکره کثیر من الفقهاء وقالوا لیس الزیارة الا للدعاء للمیت والترحم علیه
والاستغفار لهم وایصال النفع الیهم بالدعاء وتلاوة القرآن انتهی این عبارت شیخ علیه الرحمة والغفران
چنان مستدل گردید که قبور انبیاء علیهم السلام ازین حکم که ممانعت استعانت واستمداد است از اهل قبور مستثنی اند بلکه فقط

انبیا ایشان را در برزخ حیات ابدی ثابت شده که دیگر از اسرار استشهادی فی سبیل الله ثابت نیست و حال آنکه حیات انبیا مماثل حیات دنیا نیست بلکه احکام حیات دنیا دیگر است
و احکام حیات آنجا دیگر بنا بر این استشهاد درست نمی آید چون آنست که انکار فهم علما نیست از آنکه استمداد و ارتقاء انبیا کنند یا از قبور غیر ایشان هم جا نیست انتهی پیدا دعوی جا به نمود که [illegible] آنست و در
اهل قبور برزخ که باشند بی تفصیل قول واحد از خلاف یا مسایل نمود و قطع نظر از آنکه شیخ عبدالحق به سبب کثرت رد نموده و بیشان غایت تکبر کرده و از کثیر من الفقها بکثرة [illegible]
کار عجیب شود و انکه بعد محققی چنانچه شیخ عبدالحق در شرح مشکوة می آورد و در نقل عبارت او آنچه در باب مسایل نموده هم اقتصار کرده تا بینندگان بدانند که شیخ اختلاف اهل [illegible] نموده
و مذهب محبیب مطابق مذهب شیخ است ظاهر است که از کلام شیخ دعوی محبیب بثبوت نمی رسد تا آنکه این کلام را برای آن معاد دعوی خود آورده باز از آنچه خود در مسکین یقول نموده
حالانکه حیات آنجا مماثل حیات دنیا نیست بنا بر این استشهاد درست نمی آید سبحان الله فقیه نفهمید که شیخ نقل نموده است بر نقل منع متوجه نمیشود و [illegible] آنکه برای استمداد حیات
دنیا شرط است چنانکه در آن جا نیست کفایت میکند در نبودن حیات برزخ مماثل حیات دنیا که انبیا و شهدا را یکسان قرار داده الا که [illegible] شیخ و شیخ [illegible]
در باب فضل یوم الجمعه نوشته است عدم اکل ارض اجساد انبیا از آن است که حیات والا سلامت بدن در زمین بی ماده روح چه فایده دارد و این معنی است بی شک
حیات انبیا که بحیات حسی دنیوی موصوف اند بالاتر از حیات شهدا که این حیات معنوی اخروی است و در این مسئله هیچ یک را از علما امت اختلاف نیست انتهی با جمله [illegible] ثابت
کلام محبیب ظاهر است در رد [illegible] تفصیل نوشته ایم نقل عبارت شیخ از هر دو باب [illegible] ضرورتی نیست نقل عبارت شرح عربی که بعینها مطابق [illegible] است
[illegible] باب زیارت القبور نوشته است که استمداد از اهل قبور غیر نبی صلی الله علیه وسلم یا غیر انبیا علیهم السلام منکر شده اند آنرا بسیاری از فقها و میگویند نیست زیارت قبور مگر برای دعا
موتی و استغفار برای ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن و ثابت کرده اند از مشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم و بعض فقها رحمهم الله علیهم
و این امر محقق و مقرر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا آنکه بسیاری را فیوض و فتوح از ارواح رسیده و این طایفه را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند امام شافعی گفته
است [illegible] قبر موسی کاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا را و حجت الاسلام امام غزالی گفته هرکه استمداد کرده میشود بوی در حیات استمداد کرده میشود بوی
بعد از وفات و یکی از مشایخ عظام گفته دیدم چهار کس را از مشایخ تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفهای ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف کرخی
و شیخ عبدالقادر جیلانی و دو کس دیگر را از اولیا شمرده و مقصود حصر نیست آنچه خود دیده و یافته است گفته و سیدی احمد بن زروق که از اعاظم فقها و علما و مشایخ
دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابوالعباس حضرمی از من پرسید امداد حی قویست یا امداد میت من گفتم قومی میگویند که امداد حی قوی تر است و من
میگویم امداد میت قوی تر است پس شیخ گفت نعم زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت اوست نقل درین معنی از این طایفه بیشتر از آنست که حصر
احصا کرده شود و یافته نمیشود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیزی که منافی و مخالف این باشد و رد کند این را و بتحقیق ثابت شده است بآیات و احادیث
که روح باقی است و او را علم و شعور بزایران و احوال ایشان ثابت و ارواح کاملان را قرب و مکانتی در جناب حق ثابت است چنانچه در حیات بود یا بیشتر از آن و اولیا را
کرامات و تصرف در اکوان حاصل است و این نیست مگر ارواح ایشان را و آن باقی است و متصرف حقیقی نیست مگر خدای عزشانه و همه بقدرت اوست و ایشان
فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود مر احدی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد خدا دارد دور نباشد [illegible]
حیات بود نیست فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و عم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت و یافته نشده است دلیل [illegible]
شرح شیخ ابن حجر بر شرح حدیث لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد گفته است [illegible]
که نماز گذاردن بجانب قبر بجهت تعظیم وی که آن حرام است باتفاق و اما اتخاذ مسجد در جوار پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا صالحی و نماز گذاردن

نزد قبر وے نه بقصد تعظیم قبر و توجه بجانب قبر بلکه بنیت حصول مدد از روح کامل شود و ثواب عبادت ببرکت قرب مجاورت قرآن مع بالاحری نسبت
ممنوع و مکروه باشد چیزی بیاید متعلق باین بحث تمام کرده این بحث انشاء الله تعالی در کتاب جداگانه تحقیق بذر الله علم و عبارت ترجمه کرده در کتاب جداگانه این بحث و اما استمداد
باهل قبور منکر شده اند بعض فقها اگر انکار از جهت آنست که سماع و علم نیست ایشان را بزائران و احوال ایشان پس بطلان آن ثابت شده و اگر بسبب
که قدرت و تصرف نیست مر ایشان را در آن موطن تا مدد کنند بلکه محجوب و ممنوع اند و مشغول بآنچه عارض شده است ایشان را از محنت شده تا آنچه بازداشته
است از دیگران ممنوع که این کلیه باشد خصوصا در شان متقین که دوستان خدا اند شاید که حاصل شود ارواح ایشان را از قرب در حضرت حق و منزلت و قوة و قدرت
بر شفاعت و دعا و طلب حاجات مر زائران را که متوسل اند بایشان چنانچه روز قیامت خواهد بود و چیست دلیل بر نفی آن تفسیر کرده است بیضاوی
آیه کریمه والنازعات غرقا الآیه بصفات نفوس فاضله در حال مفارقت از بدن که کشیده میشوند از ابدان و نشاط میکنند بسوی عالم الملکوت و سباحت
میکنند در آن پس سبقت میکنند بحظائر قدس پس میگردند بشرف و قوت از مدبرات لیت شعری چه میخواهند ایشان باستمداد و امداد که این فرقه منکر آن
از آنچه ما فهم کرده ایم آن است که داعی محتاج فقیر الی الله دعا میکند خدا را و طلب میکند حاجات خود را از قرب جناب عزت وی و متوسل میکند
بروحانیت این بنده مقرب مکرم در درگاه عزت وی میگوید خداوندا ببرکت این بنده تو که رحمت کرده بر وی و اکرام کرده او را و لطف و کرمی
که بوی بجا آورده برگردان حاجت مرا که تو معطی کریمی یا ندا کند این بنده مقرب را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا
که بدهد مسئول و مطلوب مرا و قضا کند حاجت مرا پس معطی مسئول و مامول پروردگار است تعالی و تقدس و نیست این بنده در میان مگر وسیله
و نیست قادر و فاعل و متصرف در وجود مگر حق سبحانه و اولیاء خدا فانی و هالک اند در فعل الهی و قدرت و سطوت وی نیست ایشان را فعل
و قدرت و تصرف نه اکنون که در قبور اند و نه در آن هنگام که زنده بودند در دنیا و اگر این معنی که در امداد و استمداد ذکر کردیم موجب
شرک و توجه بما سوای حق باشد چنانچه منکر زعم میکند پس باید که منع کرده شود توسل و طلب دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت
حیات و این ممنوع نیست بلکه مستحب و مستحسن است باتفاق و شائع است در دین و اگر بگویند که ایشان بعد از موت معزول شدند
و بیرون آورده شدند از حالت کرامت که بود ایشان را در حالت حیات چیست دلیل بر آن یا گویند که مشغول و ممنوع شدند بآنچه
عارض شد از آفات بعد از ممات پس این کلیه نیست دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت آنکه این کلیه نباشد و فایده استمداد
دائما نباشد بلکه ممکن است که بعضی منجذب باشند بعالم قدس و مستهلک باشند در لاهوت حتی نباشد ایشان را شعوری و توجهی بعالم دنیا و نمانده باشد
و تدبیری در وی چنانکه در بعض عالم نیز از تفاوت حال مجذوبان و متمکنان ظاهر میگردد و نعم اگر زائران اعتقاد کنند که اهل قبور متصرف
و مستبد و قادر اند بی توجه بحضرت حق و التجا بجناب وی تعالی چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد دارند و چنانکه میکنند
آنچه حرام و منهی عنه است در دین از تقبیل قبر و سجده بر آن و نماز بسوی وی و جز آن که از آن نهی و تحذیر واقع شده این اعتقاد و این افعال
ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتباری ندارد و خارج مبحث است و حاشا از عالم بشریعت و عارف باحکام دین که این اعتقاد کند
این اعتقاد را و این فعل را کند و آنچه مرویست از مشایخ اهل کشف و استمداد از ارواح کمل و استفاده از آن خارج از حصر است و مذکور
در کتب و رسائل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که آن را ذکر کنیم و شاید که منکر متعصب سود نکند او را کلمات

ایشان عافانا الله من ذالک صحیح بیجا از وجه علم شریعت است آری امر دیگر مسنون در زیارت سلام بر موتی و استغفار برای ایشان
قرار رفت لیکن درینجا نهی از استمداد نیست پس زیارت برای امداد موتی و استمداد از ایشان هر دو باشد بی تفاوت حال زائر و مزور
باید دانست که خلاف در غیر انبیا است صلوة الله وسلامه علیهم اجمعین که ایشان احیا اند بحیات حقیقی و دنیاوی باتفاق و اولیا بحیات
اخروی معنوی و کلام درینمقام بحد اطناب و تطویل کشید بزعم منکران که در قرب این زمان فرقه پیدا شده منکر اند استمداد و استعانت را
از اولیاء خدا که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار بقا زنده اند نزد پروردگار خود و مرزوق و خوشحال اند و مردم را ازان
شعور نیست و متوجهان بجناب ایشان را مشرک به خدا و عبده اصنام میدانند و میگویند آنچه میگویند و عمده باعث که تحقیق و تفصیل
این مسئله مخطور خاطر فاتر بود و الآن توفیق الهی مساعدت کرد **تکمیله هفتم** در جواب سوال سماع موتی از فتح القدیر نوشته فی کتاب
الجنائز هذا عند اکثر مشائخنا وهو ان المیت لا یسمع عندهم علی ما صرحوا به فی کتاب الایمان
فی باب الیمین بالضرب لو حلف لا یکلمه فکلمه میتا لا یحنث لانها تنعقد علی ما حیث یفهم والمیت لیس کذلک
لعدم السماع وورد قوله فی القلیب ما انتم باسمع لما اقول منهم واجابوا تارة بانه مردود من عائشة
قالت کیف یقول عمر ذلک والله یقول وما انت بمسمع من فی القبور انک لا تسمع الموتی وتارة
بان تلک خصوصیة له معجزة وزیادة حسرة وتارة بانه من ضرب المثل کما قال علی رض ویشکل علیهم ما فی مسلم ان المیت
یسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان یخصوا ذلک باول الوضع فی القبر مقدمة للسوال جمعا بینه و
بین الآیتین فانهما تفیدان تحقیق عدم سماعهم فانه تعالی شبه الکفار بالموتی لعدم افادة سماعهم
وهو فرع عدم سماع الموتی حالانکه عبارت فتح القدیر اینست اما التلقین بعد الموت وهو فی القبر فقیل یفعل لحقیقة
ما روینا ونسب الی اهل السنة والجماعة وخلافه الی المعتزلة وقیل لا یومر به ولا ینهی عنه ویقول یا فلان
بن فلان اذکر دینک الذی کنت علیه فی دار الدنیا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول
الله ولا شک ان اللفظ لا یجوز اخراجه عن حقیقته الا بدلیل فیجب تعیینه وما فی الکافی من انه ان کان
مات مسلما لم یحتج الیه بعد الموت والا لم یفد یمکن جعله الصارف یعنی ان المقصود منه التذکیر فی وقت
تعرض الشیطان وهذا لا یفید بعد الموت وقد یختار الشق الاول والاحتیاج الیه فی حق التذکیر لتثبیت
الجنان عند السوال فنفی الفائدة مطلقا ممنوع نعم الفائدة الاصلیة منفیة وعندی ان مبنی ارتکاب
هذه المجاز منها عند اکثر مشائخنا وهو ان المیت لا یسمع عندهم علی ما صرحوا به فی کتاب الایمان
و بعد آنچه عجیبست برآن حسام نقل نموده نوشته الا انه علی هذا ینبغی التلقین بعد الموت لانه یکون
حین ارجاع الروح فیکون حینئذ لفظ موتاکم فی حقیقته وهو قول طائفة من المشائخ وهو مجاز
باعتبار ما کان نظرا الی انه الان حی اذ لیس معنی الحی الا من فی بدنه الروح وعلی کل حال یحتاج الی دلیل

آخر فی التلقین حالة الاحتضار اذ لا یراد المعنی الحقیقی والمجازی معا ولا المجاز یأتی ولیس نظیر معنی یعم الحقیقی والمجازی بینهم مستعملا فیه لیکون من عموم المجاز و شرط استعماله فیهما ان التیضاد

ملخص کلام ابن همام انکه منکرین یا بنفی التعیین تلقین بعد موت بیان کسانند که منکران سماع عند در ما سبق دلیل التعیین تلقین بعد موت بار و نموده و گفت که نسبت کرده شده است بسوی معتزله و آنچه متاع متبع شان ترد ابن همام قرار یافته یعنی عدم سماعت میت آزاد سماع رد نموده پس مشتبها صاحب فتح القدیر بجد فصل اول و آخر و نفصل بوصول تقلیلی بشنیت مبنا را ایمان در مذهب حنفیه اهل سنت بر عرف است و مسئله حنث مبنی ایمان و اشتمال معتزله در حنفیه بعید نیست که تمیز آن متجر و اقفین بر دیگری مشکل نزد ایشان نیز از حنفیه معتزلی المذهب بوده حتی که تلامذه ابی حنیفه و ابی یوسف و در کتب حنفیه روایات خاصه مذهب ایشان خلاف اهل سنت و بحوث و مجادلات بر طریقه شان بیش از بیش موجود بلکه کتب مصنفه معتزله مثل قنیه و غیره حنفیه و امیر و سایر شاه ولی الله در حجة البالغه نوشته و بعضهم یزعم آن بنا ء الخصم

علی هذه المجاورات الجدلیة المذکورة فی مبسوط السرخسی والهدایة والتبیین ونحو ذلک ولا یعلم ان اول من اظهر ذلک بینهم المعتزلة ولیس علیه بناء مذهبهم ثم استطاب ذلک المتأخرون توسعا وتشحیذا لاذهان الطالبین او لغیر ذلک والله اعلم و در فتح القدیر در ذیل من حلف لا یاکل لحما فلو اکل لحم السمک لا یحنث نوشته فعلم ان تمسک ابی حنیفة انما هو بالعرف لا بما ذکره المص فی وجه الاستحسان و در باب الیمین فی الکلام نوشته لو قال ان کلمتک فعبدی حر فکلمه بعد موته لا یحنث

المیت کک لولا المیت سمع لانا القول بمینة لا ینعقد الا علی الحی لان المتعارف هو الکلام معه ولان الغرض من الحلف علی ترک الکلام اظهار المقاطعة وذلک لا یتحقق فی المیت ولا البعید الذی لا شعور له بندایه و کلامه و در باب الیمین من الضرب مثل در ذیل قول الامام لا یتحقق فی المیت لانه لا یحس نوشته الخلاف فیه ان کان بناء علی انکار عذاب القبر فالامر ممکن والاولا یتصورون عقل القول بالعذاب مع عدم الاحساس الی آخره

تم الکتاب بفضل الله الوهاب

بسم الله الرحمن الرحیم

خاتمة الطبع حالات کمالات ذات بابرکات منبع الحسنات سید العلماء الفضلاء سند العرفاء الکاملین کامل بسیط ریاست جوہر مسیح حقیق مرتفق شمس سماء خلفاء کگر باین جامع دین بالیاقت حضرت نور سیطان الاسلام مولانا شاہ معین الحق فضل رسول قادری حنفی ... استفادہ ... تقریر ... انلغایت اختصار از تذکرۂ ... ماید و صحیا دکہ سابقہ انتساب کرئے جانب الدماجد بطرف جامع الفضائل ... حضرت امیر المومنین ذو النورین عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ منتہی میشود و از طرف والد ماجد بطرف جناب حضرت سیدنا عباس رضی اللہ عنہ ... **ولادت با کرامت** ... **علوم معقول و منقول** ... حضرت مولانا عبد المجید ... الشیخ ... مولانا ... الشیخ ... مولانا ... الظاہرۃ والباطنۃ ... السلسلۃ العالیۃ القادریۃ ... **و ما شاء از حضرت الدماجد**

سلطان الواصلین برهان الکاملین عمدة الاصفیا زبدة الاتقیا الفرید فی المعارف و التوحید مولانا شاه عین الحق عبد المجید قدس سره المجید استفاده علوم
نموده اند و هو قدس سره اخذ العلوم عن زوج عمته و ولی نعمته مولانا الشیخ محمد علی و هو قدس سره عن القاضی مبارک الگوپاموی عن السید السند میر زاهد الهروی الی
آخر السلسلة الزاهدیة. و ثالثاً تکمیل جمیع فنون معقول از حضرت مولانا نور الحق صاحب لکهنوی قدس سره نموده اند و هو قدس سره اخذ عن بحر العلوم مولانا عبد العلی قدس سره
عن ابیه استاذ الاساتذة المحققین سید امام العلماء المدققین امام الفضلاء الکاملین مولانا نظام الحق و الشرع و الدین لکهنوی الی آخر السلسلة النظامیة و سند تحصیل
سند اجازت حدیث و تفسیر و فقه و تصوف از حضرت بابرکت سید الفقهاء و المحدثین سند القراء و المفسرین حضرت مولانا الشیخ عابد مدنی قدس سره حاصل فرموده
الی آخر السلسلة المدنیة.

ذکر سلسلهٔ بیعت و سند علوم طریقت حضور قدس سره شرف بیعت و خلافت در سلسلهٔ علیه قادریه از جناب والد ماجد
و استاذ و مرشد خود حضرت سید السالکین عمدة الواصلین قدوة الاولیا سند الاصفیا مولانا **شاه عین الحق عبد المجید** قدس سره المجید حاصل
شده و بعد تکمیل اشغال و اذکار طریقهٔ عالیهٔ قادریه باجازت سلسلهٔ چشتیه و نقشبندیه ابو العلائیه و سهروردیه هم از حضرت مرشد برحق قدس سره مشرف
شدند.

ذکر اسفار آن قبلهٔ آفاق بسوی حجاز و عراق مرات کثیره بزیارت حرمین شریفین مشرف شدند و بکمال [illegible] حرمین
محترمین پیاده پا سفر میفرمودند و روضهٔ مقدسهٔ نبویه علی مشرفها الف الف صلوة و تحیة کرتاً مناماً و یقظةً فیضها حاصل نمودند و همچنان در بغداد شریف بحضور
پرنور روضهٔ مقدسهٔ جناب غوث الثقلین قطب الکونین محبوب سبحانی قطب ربانی سید الافراد و الاقطاب حضرت سیدنا و مولانا الشیخ **محی الدین عبد القادر جیلانی**
رضی الله عنه و ارضاه عنا فیوضات لاتتناهیه حاصل فرمودند.

ذکر کرامات جلیله و برکات جمیلهٔ آنحضرت هر چند بعنایات الهی از دست و زبان آنحضرت قدس سره
اکثر اوقات خوارق عادات انجاح حاجات و ارهاصات ظاهر میگردید اما آنحضرت را که جز مقصود نبود گاهی در ضمن عمل و دعا و گاهی بحیله [illegible]
داده اند [illegible] حقیقت حال بتجربی میفهمید که چه معامله قدرت خداوندی جل شانه است اما اجل کرامات و افضل برکات که علی الاعلان ظاهر [illegible]
بود آنکه جمعی کثیر از کفار و جمعی غفیر از روافض و نجدیه [illegible] بارها بادنی توجه حضور پرنور از ضلالت توبه نموده بشاهراه هدایت توجه کردند.

ذکر اسماء تلامذهٔ آن امام الاساتذه هر چند تلامذه حضرت بسیار بوده اند اما درین جا اسماء چندی از اکابر ایشان [illegible] جناب عمدة العلماء فخر الفضلاء حضرت
مولانا **فیض احمد صاحب** قادری قدس سره از ابتدای طفولیت در کنار تعلیم و آغوش تربیت آنحضرت قدس سره مشرف مانده اند و در اندک مدت جمیع علوم
نقلیه را بتحقیق تام و تدقیق تمام از آن حضور قدس سره تحصیل فرمودند و بفیض توجه حضور قدس سره در جمیع فنون فخر اهل کمال گشتند بالخصوص در نظم و نثر عربی امثال
اقران گوی سبقت ربوده اند و دولت بیعت از جناب [illegible] خود حضرت مولانا شاه عین الحق عبد المجید قادری قدس سره المجید حاصل فرموده اند [illegible]
در صفای قلب و امانت [illegible] عدیم النظیر بوده اند [illegible] حضرت ممدوح [illegible] قصاید [illegible] قادریه است که
مشتمل است بر یکهزار و یکصد و یازده [illegible] نثر و اشعار و منجمله آن تعلیقات علی فصوص الحکم الفارابی است [illegible] جواب [illegible] الرسائل
است و منجمله [illegible] حاشیهٔ شرح هدایة الحکمة صدرا [illegible] صد و [illegible] و چهار [illegible] عالم [illegible]
مولانا **محی الدین صاحب** قدس سره فرزند کلان حضور قدس سره بوده اند علوم معقول و منقول از حضور قدس سره تحصیل فرموده [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] فنون علمیه [illegible] در فن طب [illegible] قانون بو علی سینا است [illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] فرموده اند [illegible] است [illegible]

در سنه دوازده صد و هفتاد هجری بمقام سهارنپور انتقال فرمودند — جناب فضایل مآب حضرت سید خادم علی صاحب از ذرو سادات و سادات
محله سوتهه بودند از شرف تلمذ حضور اقدس مشرف بودند در جمله علوم عموماً و در علم تصوف و اخلاق خصوصاً مهارت تام کامل بود و از شرف بیعت
حضرت سیدنا و مولانا شاه علیم [illegible] عبد المجید قادری قدس سره مشرف بودند بمقام فتحگره فرخ آباد وفات یافتند — جناب فضیلت مآب سید
احمد علی صاحب [illegible] سادات [illegible] محله سید بلاره بودند در استحضار مسایل فقهیه بی نظیر بودند و از شرف بیعت اعلیحضرت مشرف بودند بمقام [illegible]
وفات یافتند — حکیم سید شفاعت حسین صاحب سوانی سید صاحب موصوف فاضل کامل هستند و بالفعل زیاده طرف علاج و معالجه مشغول میمانند و شرف بیعت علی
حضرت سیدنا و مولانا شاه عین الحق عبد المجید قادری قدس سره هم یافته اند فیض الشان در بریلی جاریست — جامع العلوم حقایق آگاه مولانا عبید الله صاحب
از حج و زیارت حرمین طیبین چند بار مشرف شده اند تکمیل علوم از حضور اقدس رضی فرموده اند و هم از شرف بیعت و خلافت از حضور اقدس مشرف اند فیض ظاهری
و باطنی مولانا ممدوح در بمبئی بنواح آن بخوبی جاریست — حضرت مولانا قاضی القضات مفتی اسد الله خان صاحب الهآبادی فقیه کامل بودند و بعده قضا
بمقام اکبرآباد منصوب بالاخر ترک تعلقات دنیویه نموده عزلت گزین شدند — مولوی سخاوت علی صاحب
جونپوری از شرف تلمذ حضور اقدس مشرف بودند و در آخر بمکه معظمه هجرت فرمودند و همانجا وفات یافتند — مولوی کریم علی صاحب
از تلامذه حضور اقدس بودند اما نهایت ساده طبیعت بودند بهمین سبب تغلیط اسمعیلیه آمده بودند با وجود آن با نهایت ادب و آداب جناب
اقدس پیش می آمدند شنیده میشود که قبل از وفات از عقاید باطله خود رجوع نموده بودند — والله اعلم — سید اولاد حسن صاحب موهانی خلف سید
آل حسین صاحب [illegible] بودند در آخر [illegible] زیارت روانه شدند [illegible] وفات یافتند — ذکر چند کس از مریدان امام العارفین
که مریدان انتخاب حضرت [illegible] بکثرت بودند اما اجمالاً بغایت اختصار چند اسما ذکر میشوند — جامع الفواضل والمفاخر امام الباطن والظاهر جناب
مولانا محب رسول محمد عبد القادر قادری دامت فیوضهم فرزند خود حضور اقدس تحصیل و تکمیل علوم عقلیه و نقلیه از جناب
استاذ العلماء الکاملین مولانا نور احمد صاحب [illegible] و جناب مولانا محمد فضل حق صاحب خیرآبادی فرمودند احقاق حق و تایید دین و ابطال باطل و تردید
ضالین و مضلین امریست جبلی از شرف خلافت حضور اقدس مشرف اند چند بار بشرف زیارت حرمین طیبین حاصل فرمودند و هم [illegible]
الافراد غوث الاعظم [illegible] حضرت [illegible] مشرف شده اند تلامذه و تلامذه تلامذه حضرت مولانا صاحب ممدوح صوف در اطراف
و اکناف عالم بکثرت موجود هستند و هم تصانیف حضرت و تصانیف تلامذه و تلامذه تلامذه در بلاد و امصار مشهور و معروف اند — تصانیف [illegible]
رسالة احسن الکلام فی عقاید الاسلام و القول السدید فی [illegible] الاسانید و مناصحه فی تحقیق احکام المصافحه و سیف الاسلام [illegible] تحقیق حیات
الانبیاء و رساله تحقیق [illegible] و فتاوی مسایل فقهیه و دیوان عربی نعت شریف است — لهذا باهتمام جناب [illegible]
صفات [illegible] توجه فرما اشاعت آن فرمودند جزاهم خیر عطا
فرماید [illegible]

تمام شد

فاضل علامه کامل فهامه مولانا حکیم محمد سراج الحق صاحب خلف حضرت جناب مولانا فیض احمد قادری تحصیل
علوم عقلیه و نقلیه از والد ماجد خود فرموده اند امام عصر و علامه دهر هستند در جمیع علوم عقلیه و نقلیه ید طولی دارند مذهباً حنفی و در فن طب [illegible]
تالیفات جناب موصوف بسیار اند از انجمله شرح رسائل سبعات و بهار الدین ثالثی است و حاشیه بر سبعه القصید و سراج الحکمه در طبیعیات و دیگر رسائل متعدده
در فن حدیث و قصاید بلیغه عربی و فارسی ایشان بسیار اند **سید السادات مجمع البرکات سید آل نبی** حسنی حسینی سید صاحب موصوف از ساکنان
شاهجهانپور از اولاد و امجاد حضرت سید الافراد و الاقطاب رضی الله عنه بوده اند بعد تحصیل و تکمیل علوم ظاهری از حضور اقدس شرف بیعت و خلافت مشرف شده
عالمی را از بحر فیض النفس سیراب گردانیده اند در سنه دوازده صد و [illegible] وفات یافتند و کاشف اسرار حقیقت **حکیم عبد العزیز صاحب**
لکنوی حکیم صاحب موصوف در حرم محترم بمقام حطیم از بیعت و خلافت مشرف شده [illegible] فیض باطنی ایشان در سینه مبارک [illegible]
ملا اکبر شاه صاحب از مریدان خاص و خلفا با اختصاص حضور اقدس هستند شوق طلب علوم [illegible] از ولایت خود [illegible] به هندوستان رسیده
در مدرسه قادریه تحصیل و تکمیل علوم فرموده [illegible] یادگار سلف اند از شرف بیعت و خلافت حضور اقدس مشرف و ممتاز اند فیض
ظاهری و باطنی ایشان در ملک ولایت جاری است عالم با عمل فاضل [illegible] حاجی حافظ **محمد ضیاء الدین خان صاحب** استاد رساله عظام
حیدرآباد دکن هستند از حضور اقدس شرف بیعت و خلافت حاصل است از حضور مرشد خود به ضیاء الحق لقب یافته اند در علم و عمل مثل خود ندارند
[illegible] فیض و برکت ایشان قایم دارد **قاضی حمید الدین صاحب** احسن وطن ایشان [illegible]
مسائل فقهیه تبحر کامل داشتند و از مریدان با اختصاص بوده اند **شیخ محمد صدیق صاحب** وطن بریلی ایشان از اقوام هنود بوده اند در ان ایام
حضور اقدس رونق افروز بریلی بودند عادت شریف بود که از آخر شب [illegible] بصحرا [illegible] روزی شیخ
مذکور را برای حاجتی در آن صحرا گذر افتاده [illegible] بمواجهه شریف گذر نموده [illegible] مبارک حضور اقدس ظهور فرموده که
سینه شیخ مذکور را پرنور نموده همان وقت شیخ صاحب موصوف تصدیق حقیقت اسلام کرده بغلامی حضور سرافراز گردیده و بنام محمد صدیق موسوم گشتند
شیخ عبد الرحیم صاحب از رؤسای بدایون اصل ایشان قوم کایته از اقوام هنود بوده است [illegible] صاحب روز
جمعه بخانقاه معلی رسیده آنوقت که ختم قرآن حسب معمول [illegible] ساکت نشسته چون بعد ختم قرآن شریف نوبت تقسیم شیرینی رسید قاسم [illegible]
خواست که از ایشان بگذرد حضور اقدس اشاره فرمودند که ایشان را هم حصه باید داد حصه یافتن و باختیار خوردن همان بود که حقیقت
اسلام جلوه ظهور فرمود همان دم بشرف اسلام و بیعت مشرف شدند و داخل سلسله عالیه گشتند تا سه روز بیاد حق مشغولی فرمودند و در همان ایام
که روز دوشنبه بود از جهان رحلت فرمودند **شیخ عبد الهادی صاحب** ملقب به شاه سالار والد ایشان از قوم هنود [illegible] بودند
شاه صاحب موصوف را از آغاز شباب مرض اضطراب قلب لاحق گردید معالجات گوناگون نموده شد لا فایده نبخشید حسب اتفاق حضور اقدس
قدس سره رونق افروز [illegible] شدند والد شاه صاحب شان را همراه گرفته حاضر حضور پرنور شدند بعد معاینه حال ایشان معلوم گردیده که کدامی مرض
جسمانی نیست بلکه [illegible] ایشان [illegible] شده طالب [illegible] فرمودند که [illegible] بکمال رغبت دولت اسلام
قبول فرمودند [illegible]

وآب هم دست کشیدند و شورش عجیب بسر افتاد تا آنکه شخصی در عین اضطراب شیخ استناد کرده بر دیوار زدند و در آن حالت وقتی از غیب سپید شد ایشان از مجلس برون
برده بصحرای رسانیدند حضور اقدس تفقد سر برهنه از در آنجا بذوق افروزیدند تا بوقت بشرف بیعت مشرف گردیدند طریق اکتساب باطن تلقین یافته بیشتر
اوقات در صحرا بریاضت بسر بردند گاه گاه در مکان شریف بر آستان بزرگان آنجا حاضر میماندند و فیوض ایشان در آن نواح بر خاص و عام آشکار بود

ذکر تصانیف شریفه و افادات لطیفه از ابتدای عمر مبارک تا زمانی خالی از فیض تصنیف و تالیف نگذشت تا آنکه در اسفار جبال و صحار
کمال استحضار بجزئیات و فروعش کلی بر اقلام جاری میماندند تصانیف مشهوره آنجا کتاب معتقد المنتقد است که در مدح معظمه لفضل بالیش بزرگے از بزرگان
آنجا تالیف فرموده بودند علما و اخیار و فضلاء کبار بر آن تقریظها تحریر نمودند از آنجمله تقاریظ چند در اینجا بقلم می آید صورة ما کتبه الامام الفاضل
النحریر الکامل علم الهدی سند الوری مسند الوقت حجة العصر الاستاذ المطلق مولانا فضل حق الخیرآبادی صانه الله من شر الاعادی منقوطا علی ظهر الکتاب
المستطاب بسم الله الرحمن الرحیم اثنی علی ربی الحمید واحمد واصلی علی من هو من سائر حامدیه احمد وخلقه کخلقه من خلائق الخلائق احمد وسمیه کالمسمی محمد
واحد علیه وعلی آله وصحبه الصلوة الذی یحمد والسلام التی یدوم و بعد فقد طالعت الرسالة التی صنفها و صنفها مولانا الاورع الاروع الابرع البارع المتبحر الفاخر
المتفرع المتشرع ذو المناقب الثواقب الجلیلة والانظار الثواقب الدقیقة الجامع بین العلوم العقلیة النقلیة و معارف الشریعة والحقیقة طلاع الثنایا
والنجاد [illegible] البیت فی انجاد الحق [illegible] قرن طلع من النجد فی الاغوار والانجاد [illegible] العریف [illegible] الشریف [illegible] الحنفی [illegible] مولانا المولوی فضل الرسول
القادری الحنفی متع الله المومنین بطول البقاء و صانه فی حرزه و وقایته و جعل خیر ایامه یوم لقائه فاذا هی مع وجازتها مفتاح لحقائق العقائد و انه علیه
اهل الحقایة کلها تبیان واصراح الحق ابهاج وتبیین لاوضاع الهدی والقباح [illegible] مطالع عباراتها انفصاح یضح احق الصالح اصباح وفصاح ونظام عقائد
المبطل کشف وفضاح وتلائم الکلم التی [illegible] فیها بالاقتراح الام للتفریح بالهام الحق القراح [illegible] وفرح وجرح لمن اجترح الفساد والاشتحراح [illegible] یهتدی بها
الضلیل الی سنن اهل السنة السنیة [illegible] الجلیل من شریعة الشریعة البیضاء الهنیة قد فضح بها فرق الفرق بین العقائد الحقیقة الدینیة و بین اباطیل الفرق
الدینیة [illegible] فتشتح بها عوار الاعادی الردیة من المعتزلة والنجدیة فاذ قد تحدث بها الحق [illegible] کل نجدی [illegible] بل [illegible] علیها کل من بغی وطغی
وجداه یجدی بها کل من یبغی [illegible] الرشد [illegible] فجزاه الله مولانا خیر الجزاء و خصه من فضله الجسیم باوفی الاجزاء و تقبل جهده و شکر سعیه و حسن فی الدارین
[illegible] آمین بجاه الامین [illegible] علیه علیهم ازکی صلوة المصلین واسنی تسلیمات المسلمین وجزاه وجزاهم احسن جزاء عن سائر المسلمین من
المومنین [illegible] المسلمین کتبه العبد الفقیر الی ربه الغنی محمد فضل حق الفاروقی الحنفی الخیرآبادی عامله الله بلطفه البادی فی العوافق والبادی صورة ما کتبه
الکامل العالم الفاضل المحقق اللوذعی المدقق الیلمعی [illegible] الفضائل [illegible] رجال الافاضل [illegible] محمد صدر الدین وقاه الله من شر
الحاسدین بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی یهدی ویضل ویعز ویذل [illegible] والصلوة علی رسوله الذی طریقه سوی و سالکه
من جار عنه فقد غوی ومن جاء عنه [illegible] وعلی آله الحماة وصحبه الهداة الذین هم نجوم الهدی بایهم اقتدی بالدلیل اهتدی و بعد فانی لما نظرت فی الرسالة
البالغة والعبارات النافعة التی الفها الحبر المدقق النحریر المحقق الفاضل الکامل العالم البحر الخضم الالمعی اللوذعی الاذکی الاصمعی مولانا المولوی فضل الرسول
البداؤنی القریشی القادری فی تحقیق العقائد التی هی اصول الملة البیضاء و قواعد الحنفیة الغراء [illegible] نظرا [illegible] تکون
[illegible] و وجدتها [illegible] لفظا و احسن معنی و اعذب [illegible] واسنح [illegible] کتاب قد صنف فی علم الکلام [illegible] رسالة

قد الفت فی … المرام یهدی الشبان بمبانیها قبل ان یقف علی معانیها فطوبی لمن ابتهج فیها و ویل لمن تنظر فی ما فیها فیها اجلها نور وکلها سرور
فیها لجید من الفقهاء والسعی من صنفها ولا یشان من صنفها ولا یخطب من الطرفها بحیث لم ار ان جید فیها سعی ولم یات مثلها فیها الی الکلم ماکان نشتر او جمع
ماکان منتشرا باحسن وجه واضح واکمل وضع لایح ه اقول فی قولی یا لها من رسالة ثبتت وجلت عن … بعید الاسباب کوکب
وکیف لو یاریه شمس لقلت اللهم اجزه جزاء موفورا واجعل سعیه مشکورا اللهم انت المجیب الکریم اللهم منک الاجابة ومنا الانابة حرره العبد المسکین
محمد سعید الدین وضع عنه وزره الذی انقض ظهره وذلک فی آخر جمادی الاولی سنة ثلث وسبعین بعد الف ومائتین. صورة ما کتبه الشیخ الجلیل المقدار
الرفیع المنار فخر الاماثل جامع الفضائل بقیة السلف حجة الخلف المؤید من الله الحمید مولانا الشیخ احمد سعید حماه الله من شر کل حاسد وعنید بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی خلق الانسان وعلمه البیان والصلوة والسلام علی من بعث بالحجج والفرقان الی سائر الخلق من الانس والجان وعلی الذین هم خیر الانسان
من الاعیان وعلی اصحابه الذین بشروا بدخول الجنان وبعد فیقول العبد المفتقر الی الله الرحمن احمد سعید النقشبندی المجددی … کان الله
له عوضا کل شیء بالفضل والاحسان انی رایت المختصر المتقن الذی صنفه الفاضل الکامل العامل الذی هو جلیل الشان لجمیع … المعقول والمنقول و
المعانی والبیان مع الحکم وعلوم الادیان مولانا والفضل اولانا المولوی فضل الرسول القادری سلمه المنان عن شرور الزمان فوجدته مشتملا علی عقائد
اهل السنة والجماعة باوضح بیان فی ضمن فصول … الدین قواعد واصول المدفع اهل البدع والطغیان … اهل الهوی وقرین الشیطان جزاه الله
عن المسلمین خیر الجزاء وجعل آخرته خیرا من اولاه وتقبل الله سعیه … سید البشر المطهر عن … البشر صلی الله علیه وآله وسلم … ربنا تقبل منا انک
انت السمیع الدیان = صورة ما کتبه الفاضل النبیل العالم الجلیل ناشر رایة المعقول والمنقول ناصر … الفروع والاصول مولانا حیدر علی صانه الله
من شر کل غبی وغوی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی اسس قواعد الدین … عقاید الیقین وارسل رسله مبشرین ومنذرین وخصص من
بینهم سید المرسلین صلی الله علیه وعلی آله السادات النجباء واصحابه نجوم الهدی اما بعد فقد شرفنی بمطالعة نقش متین کتاب فی معتقدات اسلافنا الصالحین
الذی یهدی الی صراط مستقیم ویدل علی نهج قویم یوصل سالکه الی النجات وینجیه من الظلمات للعلامة الذی لم یوجد نظیره فی العالمین … [illegible]
العابدین المستغنی عن التوصیف والتبیین مولانا جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول … المقدس … فضل الرسول
ایده الله المسلمین بطول بقائه وشهرة افاداته وکسر ظهور المبتدعین … فوجدت هذا الکتاب مشتملا علی اثبات عقاید اهل السنة وابطال هفوات المعتزلة
من یتبعون خطوات هؤلاء الضالین ویخرجون من جماعة اهل الحق والیقین فهو یلیق ان … الفضلاء فی مدارسهم ویعولوا علیه فی مدارکهم وما احسن
ما قیل فی مثل هذا الکتاب لم یصنف مثله فی الباب = وازانجمله تصانیف شریف رساله تثبیت القدمین است در مسئله تحقیق رفع الیدین
که بطور اصول حدیث وتنقید رجال … منازعه که مابین اهل بلاد شرقیه در جهان واقع گردیده بود … [illegible]
باستحضار وحفظ تالیف فرموده عبارت آنهم عربی است = وازانجمله شرح فصوص الحکم است عبارت آنهم عربی است = و
ازانجمله شرح احادیث ملتقطه ابواب صحیح مسلم است = وازانجمله حاشیه بر حاشیه زاهدیه قطبیه
وحاشیه بر حاشیه زاهدیه جلالیه است ودر رد فرقه نجدیه وهابیه رسائل وکتب بسیار ازبسیار بعربی وفارسی واردو تصنیف …
ازانجمله است کتاب تصحیح مسائل … اسحاق = وازانجمله است رساله حرز معظم در بیان …

الاولیاء در رفع ... الیف فرموده بود ... تا نبیاد ... از انجمله است رساله **فصل الخطاب** و از انجمله است

رساله **تلخیص الحق** در جواب رساله مولوی ... در عمل ... که در رد ... فصل الخطاب نوشته بود و از انجمله است رساله ...

در بحث شفاعت و از انجمله است کتاب مستطاب **بوارق محمدیه** که بجواب ... مقبول اولیاء کرام و علماء عظام و کافه انام است

سیف التفتیش ... بوقوع آمده که روزی حضور اقدس رضی الله عنه در دهلی بزیارت حضرت خواجه ... قطب الاقطاب رحمة الله

تعالی مشرف شدند وقت مراقبه ... دیدند که حضرت خواجه صاحب در مقامی ایستاده اند و بر ... مبارک ... ان کثرت

... که ... تا آسمان رسیده حضور اقدس معروض نمودند که این تألیف کتب ... ارشاد شد که برای شما

است ... دفع ... فتنه شیاطین ساختیم ... پس حضور اقدس ... بشارت و غایت ... تألیف و تصنیف

فرمودند و از انجمله است رساله **احقاق الحق و ابطال الباطل** سیف التفتیش چنانست که ... الصلوة و

السلام علیک ایها النبی الکریم ... از ارکان ... فارسی نموده ... حضور اقدس ... اظهار

ساخت حضور اقدس جواب ... و کافی ارشاد فرمودند بعد ازان ... اهل الله درخواست تصنیف رساله ... حضور اقدس

از کثرت مشاغل درس و تدریس و غیره ... نمودند تا آنکه ... حضرت ... سلطان العارفین ... شاه ...

سهروردی قدس سره تشریف ... مبارک رسیدند ... حضرت موصوف رضی الله عنه اندرون

قبر بتلاوت قرآن مجید مصروف اند ... حضور اقدس ... تعمیل ارشاد فرمودند ... تعمیل

ارشاد لازم الانقیاد کتاب موصوف تصنیف فرمودند **ذکر وفات شریف** در آخر عمر مبارک ضعف بنهایت مستولی شده بود تا

در کثرت ریاضت و شغف عبادت بالخصوص التزام تهجد و شب بیداری ... تا آنکه عمر مبارک بسال هفتاد و هفت رسیده دویم ماه

جمادی الاخری روز پنجشنبه آخر وقت ظهر ... بذکر خفی اسم ذات ناگاه ... الله الله گفته از جهان فانی ارتحال فرمودند

بهالرقت مردمان ... از اطراف ... بالوف رسیده تا آنکه بعد مغرب ... مصلی عیدگاه نماز جنازه ادا کرده شد و حضرت

... شب جمعه ... درگاه ... حضرت والد ماجد و مرشد ... دفن نمودند ... از دفن فارغ شدند باران رحمت الهیه

نازل گردید ... فیوض ... اهل اسلام ... برکات ... و کرامات آن مقبول ربانی آن وقت مشاهد بود ... تحریر نتوان نمود

تواریخ وصال آن مقبول ذو الجلال که علماء اعلام و شعرای با نام که بکثرت تحریر فرموده اند درینجا صرف یک تاریخ نوشته میشود

تاریخ از مولوی قاضی محمد معین الدین صاحب که از رئیسان عظام میرٹھ اند

حضرت فضل رسول نامدار	بافضیلت با کرم با افتخار	کان فی عز و فضل کالملا	فضله کالشمس نصف النهار
واقف اسرار علم معرفت	مرشد دین ...	بود عز خاندان قادری	سال عمر از لفظ ...
دویم از ماه جمادی الآخره	راهوار آخرت ...	در شب جمع شهنشاه رسل	شد ز دنیا ...
گفت هاتف داخل فردوس شد	... سال رحلت آن ...	... عرفان و ... ۱۲۸۹	هم بود تاریخ آن ...

حال تو بشنو از سر بسم اللہ عنوان
ناگہان آورد با جہر تمام
گشت مفہوم از زبان اکثرش جہت
داشت گویا یازدہ اجرام فوق
یافت آخر وصل با عز تمام
شصت و شش را ضرب کن دلنفس او
پس زیادہ کن بران لفظ و تعداد
ہر چہ خواہی جملہ و مفرد بگیر

ہم از ان کن سال وصالش اعتبار
اسم ذات پاک حق بر لب دو بار
لفظ اللہ از در و دیوار و وار
شور ذکر نام پاک کردگار
با معرفتش جند اعزاز و وقار
باز برشش ہند آن قسمت بہ آر
سال وصالش با ہمانی آن شمار
اگہ شعر و مصرعہ کن اختیار
مسکین سخن اللہ تعلی الدین نوشت

وقت رحلت ہاتف شغل گرفت
اللہ اللہ گفت و جان دادہ بحق
باز چون زبان محو عشق غوث پاک
جملہ افلاک و ہم لوح و قلم
سال وصل آن شہ اللہ شد عیان
خارج قسمت کہ باشد یازدہ
عقبی آن محمد اللہ جست آنکہ
ضرب آن با اسم ذات پاک کن
بہر سالش این حساب آید

بود از دم ضرب اذکار آشکار
کرد بر نام خدا جانرا نثار
یافت باغ عالم بالا بہار
نیز عرش و کرسی پروردگار
گر نفہمیدی بشرحش گوش دار
ضرب آن با یکصد و شش دہ گکار
نام اللہ یافت تاریخش قرار
زان ہمہ کہ با تو گفتم شک مدار

این ہست اندکے از ہزار و مشتے از خروار از مناقب و کمالات حضور پرنور مصنف این ہر دو کتاب - و از انجا کہ اہل اسلام بغایت مشتاق این ہر دو کتاب بودند و دستیاب نمیشدند لہذا صاحبان اخلاق مجمع حسنات و مشتاق مقبول آفاق حافظ ولی محمد و محمد اسحاق سلمہما اللہ الرب الخلاق توجہ باشاعت آن فرمودند و شہب ہمت بطرف تکمیل طبع آن راندند و در تصحیح و درستگی کتاب از حد کوشیدند تا اینکہ چون عروس بیا محلی بزیور طبع بر منصہ ظہور جلوہ گر گردید و شایقان جمال اسم الشرف وصال اسرگرد انید

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
				صحت نامہ بوارق محمدیہ							
۴	۱۷	گرفتن	گرفتن کہ	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	۲۶	۱۳	ناوہ	نیاوردہ
۵	۵	لہرخواص	خواص					۲۷	۱۵	جعا	جماعۃ
۵	۱۴	نہب	کہ نہب	۱۵	۱۶	گردکولکہا باشد	گردکولکہا باشند	۲۸	۱۰	ابناء	بناء
۶	۲۱	محترعہ	مختر عہ	۱۶	۱۲	فصل	فصل اول	۳۰	۲	المنلر	المنکر
۶	۱۷	واقسائی	واقشائی	۱۲	۱۶	کلام	کلا	۳۳	۱۰	الکار	انکا
۱۰	۱۲	بی باک	بی باک و بیباکان ناپاک	۱۷	۱۶	لتسلط بر	لتسلط	۳۷	۱	واستر	واسطہ
۱۱	۱۴	والاکرام	والاکرام چیزی	۱۹	۳	واعظ	وعظ	۳۸	۲	کنا	رکنا
۱۲	۱۷	تنغفسی	تنفغسی ربا	۲۲	۶	لا	را	۱۸	۱۷	سری	سرسری
۱۵	۴	سند	مستند	۲۴	۸	تحصر	تحقیر	۳۰	۱۷	اوضاوت	اوقات
۱۶	۱۸	غرو	مغربیہ	۲۵	۱۴	سمتہ	کلمۃ	۳۳	۴	بگذاریہ	مگذاریہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۴	۱۲	ماموار	مامور	۶۹	۱۵	شعبتة	شعبة	۹۳	۶	الافعال	افعال
۴۶	۹	منیہ	منیہ بہ	۷۰	۱۶	مبولت	مبولات	۹۶	۴	عبادت	عبادت
۴۷	۱۳	اسد	ایمیه	۷۱	۸	تفضیل	تفصیل	۹۸ بر حاشیه	۹	ہاسیہ	بنسیہ
۴۸	۱	لی	الی	۷۱	۱۸	المنوة	المنوه	۹۹ بر حاشیه	۱۷	فیحیس	فیحسن
۴۸	۱۳	خلفد	خلفا	۷۴	۸	نفیس	نفس	۱۰۰	۱	لفطنوا	یفطنوا
۴۲	۱۳	الزام	التزام	۷۴	۱۰	تهاقت	تهافت	۱۰۰	۴	ابلہی	ایلہی
۴۶	۶	جرار	اجرار	۷۴ بر حاشیه	۱۱	الملوک	الملوک	۱۰۱	۱۷	رو بلا اختصار	وا ما للاختصار
۴۷	۱۴	المنافق	آیة المنافق	۷۷	۱۷	طحاوی	طحاوی	۱۰۴	۵	بانزد	بازو
۴۸	۶	قر	در	۷۷ بر حاشیه	۳۴	فیهم	فهم	بر حاشیه	۱۲	توبه بودن	توبه نمودن
۵۱	۸	باید	باید	۸۳	۲	لضلال	الضلال	۱۰۷ بر حاشیه	۳۴	آنحضرات	آنحضرت
۵۸	۱۰	یعلمها	یعلمها	۸۳	۲۰	زخوفة	زخرفة	۱۰۹	۷	فصلها	فصلها
۶۶	۲۰	خطیهم	خطیبهم	۸۳	۳۳	بشئی	بشیئی	۱۰۹ بر حاشیه	۳	الفصل	الفضل
۶۶	۱۰	دگر	نگر	۸۴	۷	ضدر	صدر	۱۱۲	۱۸	باحت	باحث
۶۴	۱۶	شع	شیخ	۸۴	۱۴	فمنشاء الجهل	فمنشاؤه الجهل	۱۱۲	۱۸	حلث	حلت
۶۶	۱۱	نعم	عام	۸۴ بر حاشیه	۱۶	تنجیه	تنبیه	۱۱۳	۳	لفد	نقد
۶۶	۱۷	قتقها	قشیتها	۸۵	۱۹	صاحب لمعة	صاحب لمعه	۱۱۳	۲	کاد	گاو
۶۷	۲۴	الجوبه	الجوبة	۸۵	۷	فهذا الاقتراع	فهذا الاختراع	۱۱۳	۲۷	بچاره شندهان	بچاره شنیده ان
۶۷	۱۰	تقی	نفی	۸۶	۲	صوم عاشورا	صوم یوم عاشورا	۱۱۴	۱۴	باسمه	باسمه
۶۷	۱۴	یقیها	نفیها	۸۸	۲	لایکن	لایمکن	۱۱۵	۲۱	بجلته	بحلته
۶۷	۲۱	کانها	کانها	۸۸	۵	یتفلسف	المتفلسف	۱۱۶ بر حاشیه	۳۰	التبرک	التبرک
۶۸	۱۱	یلحق	یلحق	۸۸	۱۸	خطر	حظر	۱۱۷	۳	اختلقوا	اختلفوا
۶۸	۱۸	خوته	قوته	۸۹ بر حاشیه	۱	الغرض	الفرض	۱۱۸		جرزا	جزورا
۶۸	۴۹	والجهوریة	والجمهوریة	۹۱	۵	امرتکم	امرتکم	۱۱۹	۱	ارلعزیز	اوالعزم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۱۹	۳	عزیز	عزیر
۱۲۱	۱	هلال	اهلال
برحاشیہ //	۷	الصورت	الصوت
۱۲۳	۱۰	جانو	جانور
۱۲۴	۱۲	حیب	حلت
برحاشیہ ۱۲۵	۲۷	بتقول	مقتول
۱۲۶	۲۰	صورته	صورة
برحاشیہ ۱۲۸	۳۵	بالیش	بیش
۱۲۹ //	۳۴	الکلاد	الکلام
۱۳۱ //	۱۸	هیر	غیر
۱۳۲ //	۱۸	کالت	وکالت
۱۳۴	۱۴	اه	اذ
[illegible]	۶	و	او
حاشیہ ۱۳۵	۳۳	جلوائیه	قوائیه
۱۳۶ //	۳۱	[illegible]	[illegible]

صحت نامہ اشتقاق [illegible]

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳	۳۱	است	آلست
۳	۳۴	شاو	شاذه
۳	۳۴	ملبش	متلبش
۳	۳۴	اسپیا	انبیا
۴	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	اا
۷	[illegible]	غافت	شناقت
۹	۱۳	[illegible]	ترایبه

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۹	۱۴	وذکر	ودیگر
۱۰	۱۲	نداوشرک	شرکت وندا
۱۰	۱۹	ابن	این
۱۰	۳۱	خبر	جز
۱۱	۷	دلقصد بالفاظ	ویقصد بالفاظ
۱۳	۳۲	بسغطیات	بسفطیات
۱۵	۸	عبدا	عیدا
۱۶	۲۶	نبنیا	نبینا
۱۶	۲۸	الی	انی
		واما	ولها
۲۴	۹	العم	العم
۲۵	۲۴	اور	اورا
۲۶	۲۶	العنا	المعنا
۳۰	۸	ارو	ازو
//	۲۶	مسلہ	مثلہ
۳۶	۵	مقرب	یقرب
//	۲۳	ملک	[illegible]
۳۷	۴۱	نیاس	ونیاقیاس
//	۲۸	بتفرقات	بتفرقات
۳۸	۱	وجامع البرنخ	وتحفه
//	۱۰	ورستہ	ورستہ
[illegible]	۲۰	صب	صبب
۴۳	۲۰	عاد	عامل
۴۵	۳۰	نمیر	ضمیر

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۶	۱۹	المبینة	المبنیة
۴۸	۱۲	بعبدکو	یعبلکو
//	۱۳	حسنن	حسن
//	۲۰	المقس	المقس
۴۸	۲۳	اوتابی	اوتادی
۵۵	۲۳	البهر	البهم
//	۲۶	الحکم	التحکم
۵۳	۱۹	فقدجزم	فلاجرم
۵۰	۳۵	بیتجب	بیتجبر
۵۷	۱۱	انفان	اتقان
۶۰	۳۰	فاسبق	فاستبق
۶۰	۳۴	بدر	بدر
۶۲	۲۵	المرقاة	المرقاة
۶۳	۳	فتح	تتبع

فہرست مضامین کتاب مستطاب بوارق محمدیہ

اعلان — رساله حقائق الحق اور کتاب نوارق محمدیه من تالیفات حضرت حامی اسلام ماحی آثام مقبول اولیاء زمان کعبه اصفیاء دوران حضرت ابی و استاذی و مرشدی جناب مولوی فضل رسول حنفی قادری قدس سره کو حافظ ولی محمد صاحب اور مولوی محمد اسحاق صاحب نے بکمال کوشش و صرف کثیر باجازت فقیر حقیر طبع فرمایا ہے لہذا ان کو حق تالیف ہبہ کیا گیا اہل اسلام کو جسقدر نسخے مطلوب ہوں ان سے طلب فرماویں اور بغیر ان کی اجازت کے کوئی صاحب قصد طبع کا نفرماویں اطلاعا لکھا گیا —
حرره احقر الطلبه عبد القادر قادری [illegible]

قیمت کتاب ۹ر محصول ڈاک ار